



مارشال شاه ولی خان

یادداشت های من

یادداشت های من

مارشال شاه ولی خان



اعلیحضرت معظم هما یونی پادشاه ترفیخواه و حامی استقلال افغانستان
که پیشرفت‌های موجوده مملکت مرهون ارشادات شاهانه‌شان است .

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

تقریظ بقلم فاضل شهیر وطن

جناب سردار فیض محمد خان زکریا

گاه گاهی باز خوان این دفتر پارینه را

تازه خواهی داشتن گز زخم های سینه را

این کتاب مستطاب قسمتی از سوانح عمری سردار نامدار والاحضرت
مارشال شاه ولیخان غازی که از آثار بس مهم عصر حاضر وطن عزیز
ماست تحقیقة از مفخر کسار نامهای ملی و از اعظم مناظر شجاعت
وعزم و اراده متین ملت افغان می باشد. این خاطرة فرا موش ناشدنی
برای برنا و پیر نژاد افغان يك سر مشق بيمثال ایشار و فداکاری است
در معرکه استقلال افغانستان شجاعت و فدایتی که از سپه سالار
نامور افغان «سردار محمد نادر خان» و برا دران افخم و مجتشم آن
همچو سردار شاه ولیخان و سردار شاه محمود خان بمشاهده رسید
در اوج سینه ملت افغان بحسن تقدیر محفوظ گردیده است.

جنگ استقلال افغانستان با دولت انگلیز نه تنها باعث تصدیق
و شناسائی استقلال ملت افغان واقع شد بلکه تمام ملل مشرق زمین

را تکمان دادو به عزم آنکه و دیگران هم بکـ منند آنچه مسیحا
می کرده، نهضت عظیم فکر حریت و آزادی را در ملل آسیایین گردانید
در جنگ نجات فدویت جان و اهل و اولاد خود را که سیه سالار
محمد نادر خان و برادران ایشان برای نجات وطن به ملت افغان
بالمشاهده اثبات نموده اند خاطره ایست که تبار افغان هیچگاه
فراموش نخواهد کرد.

یاد آن روزیکه سردار شاه ولیخان و سردار شاه محمود خان به امر
برادر بزرگوار خویش سپه سالار محمد نادر خان، از باغ عمومی
کابل برارگ بیجه سقا، به آتش باری توپهای ثقیل شروع کردند
واهل و اولاد این سلاله محترم در آن ارگ محبوس بودند هر فرد
ماهلت را به سبکگذاری این خاندان از صمیم دل و ادار میسازد، آن
صدای شجاعت انتمای سردار شاه ولیخان تهنو ز در گوش هوش
ماهل کابل طنین انداز است چنانچه فرمودند:

«خواه بر سر دشمن یا صیغه اهل و عیال ما اصحابت کنند
برای نجات و سعادت افغانستان به آتش باری شروع میکنم الله اکبر،
آن صحنه انتهای ایثار و فداکاری را اهل کابل به چشم خود
میدیدند و بر حال سلاله نادری که در ارگ محبوس بودند اشک غم
پریختند از گه میسوخت و ذکور و انان و اطفال خانواده سپه سالار
در آن آتش جهنم آسا و هم باردمان توپهای ثقیل که از جبال و جلگه

کابل بر ارتک چون تگرگ می بارید هر آن بر خطر سوختن
 و خاکستر شدن مواجه بودند اما سردار شاه ولی خان و سردار
 شاه محمود خان چون کوه سنسکین و چون آهن متین آن حادثه
 و اغراض را به چشم خود مشاهده می کردند و محبت اهل و اولاد آن دو
 جنرال ناهور را از فداکاری و ایثار منصرف نمی ساخت .

من شخصاً بیچۀ سقارا از نقطه نظر اینکه پسر یک نفر سقا بود انتقاد
 نمی کنم ، باشد متاع نیکو از هر دکان که باشد ، لیکن اعمال بیچۀ
 سقا ، ظلم و ستمکاری بیچۀ سقا ، جهالت و وحشت بیچۀ سقارا ننگ
 و عار بشریت میدانم در عصر بیستم آن سلطنت و سلطه جهل و وحشت
 در افغانستان یک حادثه بی ناگوار و انفعال انگیز است . ننگ و ناهوس
 ملت افغان در استیلا ی اشقیاء بر آن مورد خطر و تزلزل افتاده بود
 جان و مال اهالی وطن به آتش نفاق می سوخت ، علم و دانش رخت
 بر بست ، تمدن و تهذیب سپری گردید ، لسان بازار لسان دربار شد ، معیشت
 و معاشرت به سویه زندگانی ابتدائی بشر تنزل کرد ، تشکیل جمعیت
 بشکل کلین و فرا تری رجعت قهقری نمود گویا افغانستان از دنیای
 عصر حاضر به جهان قبل از تاریخ بد یکبارگی عقب رفت ! سران
 و سرداران مملکت در میدان مبارزه طالع آزمائی کردند همه شکست
 فاحش خوردند بعضی لقمه توپ شدند برخی فراری و متواری گردیدند
 عالم و ادیب بادل شکسته و به روح خسته و زبان بسته در حبس خانها و کنج

عزت نشستند به انتظار آنکه «دستی از غیب برون آید و کاری بکنند،
 ستم دیدگان دست انابت به امیدی اجابت برداشتند به امیدی که:
 «آه دل مظلوم به سوهان ماند» گر خود نبرد برنده را تیز کند»
 روز اهل کابل سیاه تر از شب دیجور بود و شب چون دیوسیه
 بر دل و دیده ترس و خوف تعدی و تاراج را مجسم میساخت.

روزی در آن روزهای غم و الم آواز توپ به گوشها رسید و
 آتش جنگ در بینی حصار کابل در گرفت سردار نامدار نائب سالار
 شاه ولی خان بالشکر و عسکر خود از راه بینی حصار بر کابل
 هجوم کرد و جناب محمد گل خان مهمند را از راه تپه يك لنگه
 بر مستعصمه مرنجان امر حمله داد جنگ خون ریز در تپه مرنجان و
 بالا حصار کابل تا به شام تا ريك دوام داشت در شروع شب آتش
 جنگ خاموش گردید و چنان سکوت مهیب جاری و طاری شد که
 اهل کابل گمان کردند که سردار شاه ولیخان در تاریکی شب
 لشکر و عسکر خود را از میدان جنگ کابل عقب کشید و به سمت
 جنوبی هزیمت نمود همه دل از جهان بر کنند و از حیات قطع امید
 کرده مایوس و غمگین به خاک سیاه نشستند که ناگهان پس از نیمه شب
 از جبال شیر دروازه و اسمائی و تپه مرنجان صدای آتش تفنگ
 و مسلسلهای عسکر و لشکر آن سردار فرشته رحمت بار دیگر بلند شد

مادران و دختران و پسران هر خانه کابل باناله و فریاد حزین بر بالای
سقف خانه‌های خود برآمدند آواز صلوة بزم محمد علیه الصوة والسلام
هو او فضای کابل را فرا گرفت صدای التجای زن و مرد کابل برای فتح
و ظفر سپه سالار محمد نادر خان تا به عرش و کرسی رسید بعد از جنگ شدید
در طلوع صبح صادق طلیعه عسکر و لشکر نائب سالار شاه ولی خان
به شهر کابل داخل شد و علی الصباح آن سردار ناتج چون خورشید
جهانتاب با سپا و لشکر ولایت جنوبی به کابل شرف ~~ورد~~ ~~گشت~~
آمد و شهر کابل و دلهای پراز اخلاص اهل کابل را فتح ~~کرد~~ ~~گشت~~
گلستان آرزو شد و ملت افغان بهار آبرو گردید معارف اعلی حضرت
محمد نادر شاه رنگ چهل و ناهدانی دو رسقوی را بکلی زد و
وازنادر شاه تا ظاهر شاه افغانستان مامن علم و فن شد و احسان و عمران آن
پدر و این پسر نامور مملکت عزیز ما را از خاک بلند کرد و به شاهراه
ترقی به سرعت رهسپار گردانید.

افلاطون میگفت حکمران باید حکیم و فیلسوف باشد شك نیست
که حکیم و فیلسوف روحیات قوم را می شناسد و از معنای حکمرانی
و جهانی واقف است و سلطنت و فرمانروائی را بر سعادت و فراهم
کردن آسایش و رفاه قوم قبول میکند اول از همه اعتماد قوم را به خود
جلب می نماید به لطف و نوازش با مردم مواجه میشود حکمران دانا

﴿۱۰﴾

هر فرد قوم را به محبت شفقت خویش گریه و دیده میسازد چنانچه آیه
کریمه قرآن مجید و در قان حمید میفرماید :

«فَمَا رَحْمَةٌ مِنْ اللَّهِ لَمَنْ لَمْ يَلْمِ وَلَوْ كُنْتَ فَظًا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَأَنْفَضُوا
مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِنَّهُمْ عَزَمْتَ
فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُكَلِّينَ»

یعنی لطف خدا ترا با خلق خدا مهر بان و خوشخوی گردانید و اگر
تند خویش سخت دلمی بودی مردم از گرد تو متفرق می شدند پس اکرامت
به نیادانی در باره تو بد کنند از آنان در گذر
واز خدا برای آنها آموزش طلب کن و برای دلجوئی آنها در کار
مشورت و مصلحت نما پس چون به کاری عزم کردی به خدای تو کل کن
و انجام ده که خدا آنانی را که بخدا اعتماد دارند دوست دارد
و یاری کنند .

سرور کائنات و مفخر موجودات حضرت محمد علیه الصوة والسلام
محبت و الفت را شرط ایمان و نمود فرموده اند چنانچه در بن حدیث
شریف به تاکید میفرماید .

«لَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ حَتَّى تُوْمِنُوا وَلَنْ تُوْمِنُوا حَتَّى تَحِبُّوا»

اعلیحضرت نادرشاه شهید سعید در سائرسر بر آوردگان عصر خود
بهترین حکیم و دانایان فرمانروای افغانستان بود . روحیات ملت افغان را
خوب میشناخت و اراض مزمن هموطنان خود را صحیح تشخیص داده

شب و روز در رفع نواقص و اضرار آن صرف مساعی میفرمود عاشق ملت خود بود با هر فرد روشناس قوم صحبت و محبت میکرد هر خان و رئیس عشیره را به اصلاح ماحولش تشویق و ترغیب مینمود و از نفاق و شقاق منع میفرمود بسیار دارم روزی پیر مردی فقیر و ضعیفی میخواست با نادر شاه مصافحه کند سپاهی گارد مانع شد اعلیحضرت نادر شاه همینکه نظرش بر آن پیر مرد افتاد وی را نزد خود طلب کرد پیر مرد به نادر شاه تعظیم نمود و دست آن اعلیحضرت را بوسید بادشاه رؤف و مهربان با لطف و محبت زیاد روی و محاسن او را بوسه داد و به آغوش کشید و با خود با طاق آورد به صدرش نشان و بر قدش افزود من بدقت و توجه می شنیدم که دو ازده نفر از فامیل پیر مرد را نام گرفت و از سلامتی آنها می پرسیدم پیر از محبت و شفقتی که از نادر شاه میدید به خود می نالید بالاخر آن اعلیحضرت به حضار فرمودند «این مرد پیر با پسران و برادران و برادرزاده گان خود در جنگ نجات خدمت برگزیده انجام داده اند و ایثار و فداکاری فراموش ناشدنی ازین مرد عالی همت دیده ام که قابل بسیار تقدیر و تمجید است.»

مهاکترین مرض يك جمعیت بشری مرض نفاق است این ناخوشی خطرناک امتیاز خیر و شر را از انسان سلب میکند حسن نیت و اعتماد با همی را از جمعیت مفقود میگرداند در ملتی که نفاق آتش سوزان



اشفاق و وفاق است در آن ملت افکار عمومی ایجاد نمی شود و منافع
عمومیه تامین نمیگردد .

امروز ایجاد اتحاد و داد بین افراد جمعیت بهترین خدمت به
جامعه شمرده میشود تعلیم و تربیت صحیح و وسیله اتفاق و اتحاد افراد
جمعیت شده می تواند موسسه های علمی و تربیوی فضایل اتحاد و اتفاق
را به جامعه خود میتواند اهدا و اعطا کند .

این کتاب که شرح مختصر خدمات اقطاب معرکه استقلال و حادثه
جنگ نجات وطن است حوادث و واقعات چندروز پیشتر را به بهترین
عبارت و اسلوب تصویر میکند و ما را آتیه و تنویر می نماید تا از گذشته
عبرت بگیریم و برای حال و استقبال بکوشیم و من الله التوفیق .





محصل استقلال و نجات بخشای وطن اعلیحضرت
محمد نادر شاه غازی

مرام نویسنده

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مقصد از نگارش این رساله شرح احوال مفصل نگارنده نیست زیرا آن فرازها و نشیبها، تلخیها و شیرینیها، آشوبها و ماجراها که در مدت زندگی دیده ام، گنجایش آن درین رساله مختصر دشوار است.

آنرا در کتاب مفصلی که سردست دارم ارمغان خوانندگان گرامی خواهم نمود. انشاء الله تعالی.

در این رساله شرح مختصر از دو قضیه بسیار بزرگ است که در زندگانی من مشاهده شده.

بلکه اساس و هسته حیات عملی بنده عبارت ازین دو قضیه میباشد و آن هر دو قضیه مربوط بیک امر است.

امر مقدسی که غایب و هدف آرزوها و اعمال مرا تشکیل داده، چنانچه غایب اعمال و اندیشه های هر فرد افغان را به وجود آورده است و آن عبارت است از خدمت با استقلال و وطن.

و آن دو قضیه بزرگ یکی استقلال و وطن است و دیگر نجات وطن که مبارزه در راه نجات و وطن از شورش داخلی نیز بمقیده بنده پشتیبان آزادی کشور و مؤید آن شمرده میشود.

زبرا ما و سومه و وطن خواهان، یقین داشتیم که اگر این شورش دوام
میکنند شیرا زه وحدت کشور بهم می خورد و مردی که بعد
از مبارزات خونین و متوالی در راه آزادی خود محتاج بفرات کمال
می باشند تا از زندگانی نوین خود برخوردار گردند و همه مساعی
خود را برای عمران و آبادی مملکت صرف نمایند يك بار از کار
باز مانده مملکت منجر يك سقوط مدهش خواهد شد.

البته قضیه استقلال که بر اساس شهادت تاریخ بنیان تمام فعالیت های
مردم افغانستان در تمام ادوار گذشته بر روی آن استوار شده عشقی
که ماو خاندان ما بآن داشتیم از شرح و بیان مستغنیست، هنگامی
که کودک بودم و قوسیا، و سپید زندگی را می شناختم داستان مبارزات
آخرین و بسیار خونین مجاهدات وطن و سهمی که پدران ما در آن
داشتند تمام مدارك و شعور مرا استیلا، نموده، هوش و حواس من
و برادران مرا بخود مشغول داشته بود.

دوری از دار و دیار و شنیدن احوال خانه و منزل و وصف مناظر
طبیعی وطن، و شرح استیلا، دشمن، که همیشه از زبان بزرگان
خانه واده و خصوصاً از زبان مادر خود می شنیدم و تأثیر شدیدی که در سیمای
مادر وجود پدرو عم خود از این درد جانگداز مشاهده می کردیم احساسات
غم انگیز و طاقت فرسایی در ما تولید میکرد و تا هنوز که سالیان
دراز می گذرد آن اندیشه ها و افکار و آن تخیلات که
در گوه کی عشق رسیدن بوطن، و دیدن وطن و خدمت

وطن در خاطر ما موجود بود بصورت ر ویاهای بسیار شیرین در حافظه من باقی مانده و هنوز از یاد آن تاثرات متأثر می شوم تقریباً این داستان ها و تخیلات درد هرا دون به توقف دران مجبور و محکوم شده بودیم نیز محیطی خلق نموده بود که تصور می کردیم اگر در ظاهر از وطن دوریم در معنی میان اندیشه های آن می باشیم .

خوب بیاد دارم وقتی که پیام اعلی حضرت ضیاء الملت والدین درد هرا دون توسط سفیر افغانستان سردار محمد اسماعیل خان رسید و بغا نودا ه ما اجازه داده شد که بر وطن باز گردیم با وجود کودکی يك مسرت بی پایان در خود احساس می کردیم هنوز بیاد آن مسرت شاد می شوم . هنگامی که بکابل رسیدیم بهار بود از وادی پر خم و پیچ خیبر تا شهر کابل همه چیز در نظر من زیبا تجلی میکرد .

از دیدن سنگ بسنگ این سر زمین حظ می بردیم .

در تمام راه نام روستا ها و کوهائی را که از زبان پدر و مادر شنیده و آن را به داستان های جنگی و آزادی خرابی مردم افغانستان متعلق می دانستیم می پرسیدیم و آنجاها را با دقت و کنجکاوی معصومانه نگاه می کردیم و آن داستان های خونین و مهیج و برشورو پرافتخار را بدان تطبیق میکردیم و بیاد می آوردیم .

وقتی که اعلی حضرت سراج الملت والدین ما را بخد مت عسکری موظف گرانید و شمشیر را بدست ما گد اشت شادی من آن روز تمام هر کف فراموش من نغو اهد شد . تصور

می کردیم جز برای این کار خلق نشده ایم .

این وقت آغاز جوانی ما بود - که من رکاب باشی شدم و فرمانده یک دسته عسکری از دربار مقرر گردیدم یقین دارم این احساس در اغلب جوانان این سرزمین موجود بود زیرا هنوز استقلال وطن کامل بدست نیامده بود هنوز قصه های مردمی که در این راه سرداده و خون خود را ریخته بودند در پیش نظر همجسم بود .

هنوز مردم آنچه را از هزاران سال میراث داشته و از دست شان دیگران ربوده بودند باز نگرفته بودند .

تصور میکردیم نیروئی که این حق را از دست ما گرفته به آسانی باز نمیدهد جنگ لازم است ، قربانی لازم است ، فداکاری لازم است . این عاجز ، چون ادیب و مؤرخ نیستم و اغلب ایام زندگانی من در خدمت عسکری صرف شده برای وصف حالت آنوقت يك تعبیر پیدا کرده ام تعبیر من اینست که افغانستان در آنوقت در نیمه راه استاده و بيك توقف موقتی مجبور شده بود یعنی با يك جدال بسیار خونین که نظیر آن را در صحنه تاریخ ما کمتر می توان یافت اشغال گران را از مملکت رانده بود ولی هنوز استقلال خود را کامل نگرفته بود .

مامی خواستیم از این توقف گاه ننکین زودتر برائیم و این طلسم درهم شکسته شود .

در واقعۀ که در مملکت رخ میداد تصور می کردیم برای این است

که مملکت رادرین توقف گاه شوم بیشتر مهطل گرداند .
 فتنه جاننادر خان احمد زائی که درست جنوبی واقع گردید
 یکی از این حوادث بود .

این اولین آزمونگاهی بود که برادر من محمدنادر شاه شهید
 در آن فیروز برآمد .

زیرا اولین قطعه عسکری بود که در دوره سراج الملت والیدین با نظم
 و دیسپلین جدید مجهز شده، بقیادت برادر من توانست برای حفظ امنیت
 و فرو نشاندن آن فتنه کامیابانه وظایف خود را انجام دهد .
 برادر من اعلیحضرت محمدنادر شاه شهید رحمت الله علیه از روزی که
 داخل خدمت عسکری شده بود می خواست روح جنگ جوئی و دلیری
 را که در نهاد مردم ما موجود است با تعلیمات عصری متوازن و آن را
 با تربیه و تجهیزات جدید متکامل گرداند روحیه عسکر افغانستان
 که بعد از اعلیحضرت امیر شیرعلی خان مرحوم مضمحل شده بود زنده شود
 قضیه جاننادر کسب شدت اختیار کرد قوای عسکری که درست جنوبی
 بودند و تدابیری که حکومت های محلی آنجا اتخاذ نمود از رفیع آن
 عاجز آمد سراج الملت و الیدین برادر مرا به فرو نشاندن این
 فتنه موظف گرانید .

وی بایک قطعه عسکری به سمت جنوبی رفت فتنه جاننادر
 در مقابل حملات عسکری مغلوب شد خودش اسیر
 و بجزای اعمال خود رسید و مردمی که بادیولت مخالفت کرده بودند
 تسلیم شدند

این قضیه چند فایده بار آورد، تعلیمات جدید عسکری نتیجه مفید و مثبت داد، مردم فتنه جو به قدرت و نیروی دولت ملتفت گردیده امنیت روی کار آمد.

برادر من که متوجه بود درین گونه فتنه ها عامه مردم گناه ندارند و باز بچه اغراض چند نفر مفسد می گردند عفو مردم جنوبی را از دولت حاصل کرد و سران اقوام جنوبی را منعقد گردانید که پسران خود را بکابل بفرستند تا شامل مکتب شوند.

دولت نیز در اثر پیشنهاد وی مکتب جدید در کابل برای ایشان باز کرد چنانچه پسران معارف و سران سمت جنوبی در آنجا به علوم دینی آشنا شده در اردوی افغانی مظهر خدمات عالی شدند دوره سلطنت اعلیحضرت سراج الملت والدین سپری شد و آن پادشاه بزرگ بشهادت رسید.

در آخر سلطنت سراجیه سردار محمد نادر خان شهید سپهسالار سردار شاه محمود خان سرسراوس و منیر کابلی باشی بودم پدر رعیم مامصاحب خاص پادشاه برادر بزرگ ما سردار محمد عزیز خان بحیث شاغسی خارجیه کار وزارت خارجه را ایفامی کرد سردار محمد هاشم خان بحیث نائب سالار هرات مقرر شده بود سردار محمد علیخان کرنیل رساله شاهی بودم مقارن سال اخیر سلطنت وی پسر از آنسکه دنیا بخاک و خون آغشته شد جنگ عمومی اول به پایان رسید.

باوصف آنسکه دولت المان و متفقین آن نامه های دوستانه فرستادند و هیئت های خود را در کابل روان گردانید و وعده های امداد

نمودند افغانستان به تدبیر حکیمانه اعلیحضرت امیر حبیب الله خان از جنگ برکنار ماند و بی طرفی خود را حفظ نمود.

با وصف تغییراتی که جنگ عمومی در جهان وارد نمود سر نوشت استقلال افغانستان معلوم نشد و دولت بر تانیه تا آخر برای نگهداشتن افغانستان بحالت نیمه استقلال پافشاری کرد و شاید غرور فتح در نیروی عمومی جهان ویرایشتر به انکار از آزادی افغانستان مصمم نمود اعلیحضرت امان الله خان در بها رسال ۱۲۹۸ هـ - جری شمسی با دولت بر تانیه اعلان جنگ داد.

سفیر انگلستان از کابل رانده شد احضارات عمومی شروع گردید خطر نزدیک شد اعلیحضرت امان الله خان برادر من سردار محمد نادر خان و تمام خاندان ما را که بیکار بودیم و تفصیل آن در کتاب مفصل شرح زندگانی من مؤید مورد لطف قرار داد قضیه استقلال را در میان نهاد.

نیروهای افغانستان به سه دسته تقسیم گردید.
صالح محمد خان که تازه به سپهسالاری ارتقا یافته بود با عساکر زیاد به سمت مشرقی فرستاده شد.

سردار عبدالقدوس خان صدراعظم بقندهار اعزام گردید برادر من به سمت جنوب مقرر شد.

یک قوه مختصر عسکری نیز باوی همراه گردید.

شهادت سراج الملک و الدین سکون و آرا مش را در مملکت

بهم زده و اغتشاشاتی که در سمت مشرقی و هرات و مزار و اقع شد در همه نقاط مملکت سرایت نمود.

و چون اغتشاشات سمت مشرقی بدست قوای عسکری انجام یافته و مخالفت مرکز و جلال آباد سبب این اغتشاشات شده و در صاحب منصبان اردو نیز تغییراتی وارد گردیده بود این قضایا اختلالی در نظم و اداره عسکری وارد نموده بود.

ندای استقلال که تمام ملت افغانستان بجان طالب آن بودند در عین این حال اعلان شد.

خوشبختانه من و برادرم سردار شاه محمود خان نیز موظف شدیم که در رکاب قوماندان بزرگ خود سپه سالار محمد نادر خان به سمت جنوبی عازم گردیم.

احساس شادمانی از تقرر ما به انجام این وظیفه بزرگ که سالها در انتظار آن بودیم بالاتر از وصف است.

اینک درین روزها که چهل سال از آن واقعه میگذرد و مردم افغانستان به افتخار آن روزهای بزرگ جشن میگیرند خاطرات خود را بحدیث یکی از سربازان این معرکه استقلال در این رساله می نگارم و آن را بصورت یک ارمغان ناچیز به اردوی باشاه مت افغان تقدیم میکنم.

مقصد من درین رساله اظهار خدمت و خود سنائی نیست ما کاری نکردیم که بزرگتر از وظیفه ما باشد.

خدمت ما از عشقی که خود ما و هموطنان با استقلال داشتیم
بیشتر بود .

اما من وظیفه خود میدانم تا بحیث سربازی که امروز از صحنه
بر آمده و قلبش تادم آخر به محبت وطن می زند روحیه قوی و حس
فدا کاری و ایمانی را که ملت افغانستان برای حفظ آزادی و استقلال
خود داشته و دارند ستایش کنم و اکنون که چهل سال از آن قضیه
می گذرد يك بار دیگر از شجاعت بی نظیر و نیروی معنوی مردم
که درین مبارزه بزرگ مشاهده کرده ام سپاس گذاری نمایم .
(شاه ولی)



عزیمت بسوی جنوبی

سوم نور ۱۲۹۸ عازم سمت جنوبی شدیم ، سپهسالار به قطعه مختصر
 عسکری هدایت داد که هر چه زودتر جانب گردیز رهسپار شوند چون
 عساکر به سه محاذ تخصیص داده شده بود و قسمتی نیز باید در کابل
 می ماند تجهیزات ما نیز بسیار مختصر و برای وظیفه بزرگی که در
 پیش داشتیم غیر کافی بود سپهسالار بر آن شد که هر چه زودتر خود را
 بگردیز برساند و تارسیدن قطعه عسکری ندای استقلال را در میان
 اقوام و عشایر نشر کند و مردم را برای این امر مقدس آماده گرداند
 و لشکرهای قومی را فرا هم کند .

با پدر و عم بزرگوار و سایر افراد خانواده وداع نمودیم ، مادر
 ما که سه فرزند خود را برای رفتن به محاذ حاضر می دید برقت آمده
 بود می خواست تأثرات خود را بپوشد و از ریختن اشک خودداری کنده بانگ
 اشک آلود بر سر و روی ما بوسه داد و با مشکل این چند کلمه را گفت :
 شمارا بخدا میسپارم امید دارم کامیاب باز گردید و شمارا در حال
 ناکامی بزنگی نه بینم .

نگاه سوزان و کلمات مقطوع و رقت باروی در خاطر من تا هنوز
 محفوظ است .

با دسته مختصر پایتخت را وداع گفتیم .

در طول جاده تاهنگامی که از شهر می برآمدیم هر جا مردم بدور ما
 حلقه بسته برای ظفر و کامیابی ما دعا می کردند و جوانان بر رکاب
 سپهسالار بوسه می دادند .

این احساسات گرم و صمیم جمعیت مختصر ما را تا بیرون شهر
مشایعت نمود.

شب اول در چاراسیاب، شب دوم در کلسنگار لوگر، شب سوم به گردیز
رسیدیم از پیش روی هر ده و قلعه که عبور می کردیم مردم دوان دوان
می آمدند و دور ماحلقه می بستند جوانان در مقابل تبلیغات سپه سالار
آمادگی خود را در کمال شوق نشان میدادند و مو سفیدان بیادایم
جوانی و تند کار سرداران ملی که در گذشته برای این کاری شتافتند
افتاده بحسرت بسوی سپه سالار می نگر بستند.

چون سپه سالار با جمعیت آن ها وداع می کرد بصدای بلند آذان
می دادند این رسم همیشه برای سفر های غزا معمول بود و اکنون
نیز تیر کا همان رسم را روز حرکت هر مسافر معمول میدادند
آوازه های تکبیر ها چندان جانا را احل دور در گوش ما شنیدیم می افکند
گاهی مردم با تعجب می پرسیدند که با این قطعه کوچک در مقابل
دولت انگلیس چدونه می روید. سپه سالار می گفت «قطعه عسکری
از دنبال می آید ولی انجام این امر بهمت عامه هموطنان مربوط است
این قیام ملی بفرود فرودش متعلق دارد، و آنگاه حادثه آزادی را در میان
می نهاد و دلایل خود را برای لزوم این فریضه ملی شرح میداد در مقابل
سخنان سپه سالار، جوش و جنبشی در مردم مشاهده می کردم که
نمی توانم با کلمات ساده خود آن را تعبیر کنم جوانان همان لحظه
اظهار آمادگی می کردند حتی جوانانی که خون گرم تر بودند
براه می افتادند سپه سالار مانع میشد و می گفت کتون وقت آنست
که خود را آماده بسازند همین که پیام ما رسید بدون درنگ آن
را عملی گردانند.

این حرکت بسیار کار گر افتاد، بدین تدبیر از چار آسیاب تا گردیز صدای جهاد بلند شد و آوازه عمومی در افتاد و سبب شد که مردم خود را برای جهاد آماده گردانند و ازین توقف گناه شوم که عبارت از سلب آزادیست بهر نحو شود خود را برهانند.

تزدیک غروب در بالا حصار گردیز رسیدیم دیدن دیوارهای بلند آن قلعه تاریخی و برج و باروی آن و بیرق‌هایی که بر مزار شهیدان معلوم می‌شد قابل تماشا بود سپه سالار در میان شیپور سلام و احترامات قطعه عسکری مقیم گردیز - به بالا حصار فرود آمد و در همان شب به کار آغاز نمود زیرا وی نبض مردم رامی شناخت و می‌دانست که اگر بزودی عشایر سمت جنوبی از ندای استقلال آگاه گردند و به عزمی که دولت دارد ملتفت شوند و از آمان وی بسگردن بدانند نفاق‌های خانگی و اختلافات قومی را گذاشته برای پیش بردن این فریضه بزرگ متحد و همدل می‌شوند. و میدانست که تاخیر هرین کار مباد از مینه را برای جانب مقابل مساعد گرداند و از بی خبری مردم در امر جهاد استفاده نمایند.

در همان شب اعلان‌ها بنام سران منگل، طوطی خیل، جدران، احمد زئی، جاجی و همه قبایل جنوبی نوشته شد.

در این اعلان‌ها به مردم دعوت داده شده بود که سران و رؤسای لشکرهای خود بگردیز حاضر شوند و در جهاد اشتراک نمایند و هر گونه اختلاف خانگی و قومی را با احترام این وظیفه بزرگ ترک کنند.

اعلان‌ها با وسایل مختلف بمران قبایل فرستاده شد از جانب دیگر سپه سالار به انتظام آذوقه و تهیهٔ معارف و گرفتن اطلاعات از احوال عشایر داخلی و قبایل آزاد مشغول بود تا نیمه‌های شب مشغول انجام این وظایف بودیم بامداد روز سوم، لشکرهای قومی نمودار گردید، مردم دسته‌دسته با سلاح و سامان شخصی به گردیز وارد میشدند هر رئیس قوم سعی داشت خود را زودتر بگردیز برساند و بهتر از دیگران وظیفهٔ خود را انجام دهد.

سپه سالار به جرگه‌های قومی پرداخت، تشکیل این جرگه‌ها در مواقع خطر یکی از آداب و رواج‌های قدیم مردم است.

نتیجهٔ مهم از این جرگه‌ها علاوه بر گرد آمدن لشکر در آوردن اسلحه و افوقه، گذاشتن قرارهای قومی است. زیرا تا سفاکانه هنوز اختلافات خانگی و بنام‌تور کنند و اسپین‌کنند بشدت موجود بود و ازین جهت فرد فرد يك‌گند با دند دیگر مخالفت داشت و این اختلاف که میراث سالیان دراز و زادهٔ عصبانیت بود و تحریک دیگران نیز در آن دست داشت به هیچ صورت اصلاح نشده بود اما اصلاح آن مربوط بیک امر بود که آن‌ها میدان مردم بود از خطر بزرگی که همهٔ آن‌ها را يك‌سان تهدید میکرد و قیام در مقابل امری که به عشق آن پرورده شده و از قرن‌ها به‌پوای آن جانبازی نموده بودند، سپه سالار ملتفت بود که باید این سیلاب احساسات را بیک مجری وارد نماید لهذا در جرگه‌هایی که جدا جدا با هر قوم نمود آن‌ها را به لزوم يك‌اتفاق و قرار ملی ملتفت گردانید چنانچه همه در راه عشقی که به جهاد ملی و آزادی خود داشتند عهد بستند که تا وقت فیصله شدن جهاد اختلافات قومی را کنار بگذارند چنانچه

همیشه در چنین مواقع رسم دارند به سوگندهای غلیظ پیمان بستند که
برابر وار درین قیام ملی خدمت نمایند .

يك هفته به جرگه ها وسایر انتظامات سپری گردید و از آه آذگی
و وحدت نظر مردم جنوبی به قبایل آزاد بسایر مختلف اعلان
ها فرستاده شد قطعهٔ عسکری نیز در پایان هفته از کابل رسید گردیز
اقامتگاه عسکری و لشکرهای قومی واقع شد .

پس از آنکه مذاکرات قومی پایان رسید سپه سالار مشغول طرح
پلان و نقشه های خود شد من و برادر رم سردار شاه محمود خان
و افسرانی که با قطعهٔ عسکری از کابل آمده بودند شبها بحضور
سپه سالار حاضر شده بریاست سپه سالار مشغول کار می شدیم .
هر روز اطلاعات میرسید که دولت برتانیه قوای تازه دم بخطوط
سرحد آورده و تل را مرکز این قوا قرار داده است .

اطلاع میرسید که خبر آمدن این قوای تازه دم انگلیس برنگ
های مختلف در میان اقوام سمت جنوبی و قبایل آزاد نشر میشود
و برای تهدید مردم آوازه های مختلف انتشار می یابد همچنین
راه های آمد و رفت در میان قبایل آزاد و مردم سمت جنوبی تحت
کنترول شدید قرار داده شده و مخصوصاً از وقتی که دولت انگلیس
دانسته که این اعلانها به قبایل آزاد رسیده و در مردم هیجان شدید
تولید کرده است تمام طرق رفت و آمد را تحت کنترل قرار داده
با وجود این معلوم شد این تهدیدات در مقابل نیروی معنوی
و حس آزادی خواهی مردم هیچ تأثیری نداشت . زیرا پیوسته سران
قبایل آزارنامه های مخصوص می فرستادند و از آمادگی خود
برای درگرفته خدمت به سپه سالار اطمینان میدادند در داخل

سمت جنوبی نیز کوچک ترین تأثیری از تهدید و توطئه دشمن احساس نمیشد.

قابل تعجب نیست اگر بگویم چهل سال توقف مردم بحال نیمه استقلال و سعی دشمن در شکستن روحیه آزادی خواهی مردم و تجاریبی که در مبارزات اخیره نمود بجای آنکه احساسات مردم را خفه نماید و آن غرور باستانی را در ایشان مجو کند آتش آنها را بیشتر مشتعل گردانیده بود. این حالت قابل ستایش در سروسیمای مردم، در حرکات و سکنات مردم، در بیان و گفتار مردم، در جوش و خروش مردم در فداکاری و قربانی مردم آشکارا دیده می شد.

سپه سالار اراده نمود که قوای ما به سه محاذ تقسیم شود محاذ اول خوست که نقطه مرکزی میباشد و از آنجا هر طرف رسیدگی میشود و شهر تل که مرکز نیروهای انگلیس است در مقابل آن واقع شده و این جا مرکز هدایات و قوماندانی عمومی قوا شناخته شود. محاذ دوم جاجی که آنجا مقابل است به تودگی و نرم و مردم جاجی می توانند بدرستی وظایف خود را انجام دهند.

محاذ سوم ارگون که مقابل وزیرستان واقع شده و تها نه های که دولت بر تانیه در وزیرستان دارد اغلب در این قسمت میباشد از اینجا ست که امداد مردم وزیر تیز بزودی بمامیر سید سپه سالار باید خود در خوست اقامت کند و از آنجا هر دو محاذ دیگر را نیز در نظر داشته بر مرکز بزرگ قوای دشمن در تل حمله نماید.

در محاذ دوم سردار شاه محمود خان و در محاذ سوم این جانب مقرر شدیم تا مطابق ترتیبات و هدایات سپه سالار بعملیات خود آغاز کنیم.

جورگه بزرگ

در خلال این همه گرمجوشی و تصمیمات ما اطلاع رسید که یکی از رجال موظف که من نمی خواهم نام آن را ذکر کنم بکار شکنی آغاز نموده و می خواهد به افواهاات دروغ و پربیا کند، در میان قطعهٔ عسکری و لشکرهای قومی نفاق تولید کند. این اطلاع درین موقع حساس باعث نگرانی ما گردید اما سبه سالار که روحیهٔ آزادی خواهی عساکر افغانی و لشکرهای قومی رامی شناخت و نبض فرزندان نظامی خود را در دست داشت هیچ اظهار تشویش ننمود و گفت چون فردا قطعهٔ عسکری و لشکرهای قومی برای شنیدن سخنان من و آگاهی از هدف و غایهٔ ما، در میدان مقابل بالا حصار حاضر میشوند این قضیه نیز در حال حاضر آن ها روشن خواهد شد. قبلا در اثر اوامر رسمی به قطعهٔ عسکری و سران اقوام و قبایل امر داده شده بود که فردا حاضر شوند که سبه سالار قطعهٔ عسکری و لشکرهای قومی را در یک جامعاينه می کند و سلاح و سامان لشکرهای قومی را مطالعه نموده هدایات لازمه صادر می نماید و پس از آن بجانب محاذهای سه گانه حرکت آغاز می شود صبح چون آفتاب طلوع نمود بیرق عسکری در میان بیرق های قومی باهتزاز آمده و قطعهٔ عسکری با لشکرهای قومی گرد آمده بودند در پیش روی هر قوم مشران و موسفیدان آنها موقع گرفته بودند، دهلچی ها در عقب مشران جا داشتند سبه سالار بالباس سادهٔ عسکری سواره در میان سرت نظامی و کشوری پدیدار گردید. و پس از قبول رسم ادترام

بخطابه پرداخت این اولین بار بود که در چنین يك اجتماع عمومی درست جنوبی خطابه ایراد می گردید .

سه سالار سخنان خود را به سبب ورود کار آغاز نمود و مزایای استقلال را به مردم شرح داد و درباره این وظیفه مقدس به تفصیل سخن راند و تاریخ باستانی استقلال کشور را با شرح مبارزاتی که در این قرن اخیر ملت افغانستان در کمال شجاعت و فداکاری نموده بودند یکایک بیان نمود. و آن صحنه های خونین راند کار کرد و از غیرت و شهادت مجاهدین ملی سخن ها گفت و چند ان به استدلال و جذب به بیانات خود را بیابان رسانید که حاضران يك باره تحت تاثیر در آمدند هر فقره با نعره های تکبیر و خروش احساسات مردم بدرقه میشد. احساسات آزادی خواهی و معتقدات مذهبی مردم، مانند شعله های آتش بنظر می آمد .

چنان معلوم می شد که در ضمیر این مردم آتشی موجود است که روی آن را خاکستر گرفته و بیک جفبش خفیف شراره های آن بلند می شود. بیک صدا آمادگی خود را درین جهاد ملی اظهار نمودند و با بیک تصمیم آتشین و هیجان انگیز عهد و وفاداری نموده عهد خود را به سوگند های غلیظ موکد گردانیدند و حاضر شدند که با سلاح و آذوقه شخصی در رکاب سه سالار و بر اثر هدایات او وظایف خود را انجام دهند .

ماو سردار شاه محمود خان در کنار سه سالار ایستاده شاهد این منظره بودیم احساسات آزادی خواهی و وطن پرستی ملت افغانستان

را در میان سیل آرزو ها و تأثرات و هیجانات شدید و فریاد های شور انگیز مردم مشاهده می کردیم .

افراد قطعه عسکری در تمام این جدریان بالشکر های قومی هم آهنگ بوده با عزم پولادینی که درین گونه مواقع خایسته عساکر دلیر و فدا کار است جذبات و معنویات خود را اظهار می نمودند .

خطابه سپه سالار در میان اظهارات صمیمانه افراد عسکری و لشکر های ملکی بی پایان رسید و اگر سوء تفاهمی در میان بود هنوز از قوه به فعل نیامده ناپدید شد .

من نمی توانم منظره آن روز را شرح دهم و آن جذبات و عواطف و احساسات آتشین را بقلم در آورم تنها می توانم بگویم آمل مردم در این جهاد ملی از اراده به عشق کشیده و این عشق بایک جوش و جنون فدا کاری و تهور بی نظیر آمیخته بود .

بعقیده من همین عشق است که ملت افغانستان را با وجود نداشتن وسایل بفضل الهی در مقابل هر گونه حوادث و خطرات حفظ نموده و توانسته اند با این قدرت معنوی بار بار خود را از غرقاب حوادث بسیار شوم و خطرناک نجات دهند .

ترتیبات مقدماتی

مطابق ابلاغی که سپه سالار در این چند روز در بالا حصار گردید طرح نموده بود قوای ما به سه محاذ تقسیم گردید .

محاذ اول خوست بود این محاذ در حقیقت مرکز فرماندهی کل قوا شمرده میشد.

قوهاندان بزرگ مامرکز اقامت خود را در این محاذ تعیین نموده بود زیرا این جا به تل نزدیک بود که قوای بزرگ دشمن در آن نواحی تمرکز یافته و شهر تل قرارگاه بزرگ نیروهای وی بود.

مسئله دیگر این بود که سبه سالار از این جا می توانست از دو محاذ دیگر نگرانی و با خبری کند همچنین از این جا روابط خود را با تمام اقوام سمت جنوبی و قبایل آزاد قایم نماید و با گردیز نیز اتصال مستقیم داشته باشد و بدین وسیله اتصالات خود را مرکز سریع تر گرداند مهم تر از همه این که تعرض دشمن را بر قلعه خوست و گوردیز دفاع کند و شاهراه میان کابل و سمت جنوبی را بدست خود داشته باشد محاذ دوم چاجی قرار داده شد.

چاجی در مقابل قرارگاه های دشمن در تودگسی و کرم بود در این جالشکرهای چاجی بزودی رسیده می توانستند.

محاذ سوم ارگون بود که به قبایل وزیرستان نزدیک بوده مقابل تهانه و انا و دیگر چونی های دشمن در سرزمین وزیرستان واقع شده بود مطابق این نقشه باید عساکری که از کابل آمده بودند بالشکرهای منگسل و جدران در محاذ اول بقیادت سبه سالار ایفای وظیفه نمایند.

هدایات لازم صادر گردید و نقشه حرب برای هر محاذ جداگانه طرح و بما سپرده شد.

در ۲۴ نورمن و شاه محمود خان بادسته های محدود سوار شاه
بصوب ماموریت های خود روان شدیم و سایل حمل و نقل اسب و قاطر
بود چون هنوز سیم تیلیفون تمدید نشده بود بوسیله ستاره دولت
و سوار چیر متجاوبه می کردیم .

من پس از دوشب بارگون رسیدم درازگون يك قرارگاه عسکری
بود که سه کنتک در آنجا همیشه اقامت داشت .

و زود من با احترامات نظامی استقبال گردید من درازگون باید
قبل از همه چیز دو قضیه را سر دست می گرفتم :
اول ترتیبات و انتظام عسکری .

نوم احضار لشکرهای قومی و ایجاد رابطه با قبایل آزاد وزیرستان
انتظام کندک های ما بزودی انجام شد نقشه و پروگرامی را که
با خود از گردیز آورده بودم با افسران ارگون در میان نهاده و وظایف
هریک را تعیین نمودم و خط جبهه را بر اساس نقشه طرح کردم
و افراد عسکری را در مناطق لازمه تقسیم نمودم .

مسئله دوم ارتباط با قبایل آزاد و جمع آوری لشکرهای قومی
بود همین که بارگون رسیدم مردم اطراف و نواحی خبر
شدند حقیقتاً پیمانی را که شران آنها در گردیز بحضور سپهسالار بسته
بودند با کمال شهامت و راستکاری ایفاء نمودند و با سلاح و سامان شخصی
خود بدون کوچک ترین توقف و توقعی حاضر شدند چیزی مهم این
بود که تمام اخلاعات خانگی را کنار گذاشتند و هر دستوری که من
صادر کردم با کمال اطاعت قبول کردند و در مناطق لازمه موقع گرفتند



وانا - توپی که از انگلیس ها بنیمت گرفته شده

تمام این کارها در ظرف يك هفته تمام شد پس ازان به سران وزیرستان نامه‌ها فرستادم و آن‌ها را باین جهاد ملی دعوت دادم جانب مقابل نیز به تدارکات و تبلیغات شروع نموده می‌خواست بهر وسیله شود مساعی ما را عقیم گردانند پی‌درپی اطلاع میرسید که از يك طرف تجهیزات تزه در قرار گاهای خود وارد می‌کنند و از طرف دیگر پول فراوان صرف می‌نمایند که رشته وحدت مردم را بهم زده و از موقع استفاده نموده آتش اختلافات و رقابت‌های قومی را دامن زنند و از سلاح مرموزی که بازها در میان قبایل کر گرفته‌اند باز استفاده کنند از اطلاعات واصله برمی‌آمد که علاوه بر صرف پول، از تهدید و تخویف نیز بشدت کار می‌گیرند.

این اطلاعات برای من نیز مایه نگرانی بود زیرا مساعی ما هر چه قوی‌تر می‌بود باز هم خود میدانستیم که نفوذ دشمن و تجاری که وی از سال‌ها در این گونه موارد دارد هر چه بخواهد انجام میدهد. اعتماد من به توفیق خدا و به عزم و اراده و عشقی بود که در مردم سلحشور آزادی خواه پختونستان سراغ داشتم اعتماد من به بدر نرفت در پایان هفته دوم مشران مسعود، وزیر، احمدزائی و وزیر - کابل خیل وزیر و دیگر قبایل شروع با آمدن نمودند.

جرگه‌های ملی را تا بیس زدیم همین که مردم از عزم و تصمیم دولت افغانستان آگاه شدند چون خود سال‌ها در راه آزادی مبارزه کرده بودند و از تشنگ اسارت سخت بستوه آمدند. بودند مردم وارد دعوت ما را اجابت کردند و حاضر شدند که بهر گونه سر بازی و فداکاری

وایشار مال و فدای جان بامامکاری کنند و فریضه جهاد را که رکن اعظم ایمانست در کمال شوق انجام دهند.

من احساساتی از مشران قبایل دیدم که بی اختیار بیاد این ضرب المثل افتادم که در کودکی شنیده بودم.

حوادث جوهر اصالت مردم را تغییر داده نمیتواند و آن روح آزادگی را که خدای بزرگ در فطرت ملت ها نهاده هیچ قدرتی خفه کرده نمی تواند جرگه های قومی در ظرف دو روز بیابان رسید مزیت این جرگه ها در این بود که در اصل قضیه یعنی در پیش بردن مرام ملی ما هیچ کس اختلاف نظر نداشت و اگر اختلافی موجود بود در طرز و نوعیت این نهضت بود که بحر اساس اکثریت آرا فیصله شد.

در ظرف این دو روز قرارها لازم گذاشته شد و پیمان ها عقد گردید یکی از این قرارها این بود که باید بعساگر همیشه که پستون می باشند و در چونی های برتانوی (وانا- و ته خیل- اشپانه، خیبر و غیره) وظیفه دار هستند اعلان ها فرستاده شود تا آنها از قضیه مطلع گردند و اگر بتوانند بامامکاری نمایند.

برای انجام این مطلب اعلان ها نوشته مضمون اعلان ها این بود (جنگ استقلال است دولت افغانستان اعلان جهاد داده، شرافت ملت هادر آزادیست شما مسلمان و افغان میباشید نقاط حساس در دست شما است اکنون منتظریم که در این جهاد عظیم چه می کنید؟)

نشر این اعلان هامشکلات زیاد داشت مشران قبایل بعهدہ گرفتند که خودشان اعلان ها را در قرار گها هاز بر تا نوی به عسا کر ملیشه برسانند . و چنان کردند .

جنگ در گرفت مابه تعرض مبادرت کردیم و دشمن بسدا فعه پرداخت .

در خلال این احوال جوانان قبایل آزاد که در ملیشه بو دند شبانگه بصورت ناگهانی یسکی از برجهای قلعه و انارامتصرف شدند و از آنجا بر افسران انگلیس آتش نمودند در این قضیه شش نفر افسر بر تانوی کشته شد قوای مانیز که در اطراف قلعه رسیده بو دند بایک هجوم متهورانه قلعه را متصرف شدند عسا کر انگلیس با دادن تلفات و انارا گذاشته گریختند .

باین ترتیب و انار که قرار گاه مهم و هر کزی بوده تصرف ما در آمد در این اثنا در حدود دوصد نفر از عسا کر ملیشه با منصبداران خود که از قبایل آزاد بودند اسلحه و تجهیزات خود را گرفته نزد من آمدند یک نفر دکتور هندی را نیز با خود اسیر آورده بو دند غرور ملی و عشق به آزادی در نگاه آن ها برق می زد . احساساتی از آنها مشاهده می شد که از هر حیث شایسته احترام و تجلیل بود .

من که کوچکترین تفاوتی میان آن ها و قوای خود ما دیدم آن ها با این حرکات ثابت کردند که تفرقه های سیاسی و رسمی های متوالی در اساس وحدت ملت هاتاثیر ندارد .

این افغانهای شجاع را بخواهش خود شان بمر کز فرستادم تا آن‌ها از اینکه زنان و فرزندان شان مورد تهدید دشمن واقع می‌شوند هیچ اندیشه نداشتند .

انگلیس‌ها که ابن حال را مشاهده کردند سپاهیان خود را از قرار گاه و ته خیل و اشپانه، خیبره بر آورده بمران شاه بردند و مخازن حربی خود را آتش زدند .

راپورت پیش قدمی های خود را به مر کز و به قوماندانی کل قوا فرستادم - سپه سالار شاه دولا خان رافر ستاد که قرار گاه و انا را به مراقبت وی بگذاریم چنانچه شش ماه پس از جنگ نیز و انا و ملحقات آن در تصرف ما بود .

فتح شهر تل

هر روز از محافی که سپه سالار در آن مشغول بیکار بود خبرهای خوش میرسید از راپورت های واصله معلوم شد که سپه سالار ب لشکرهای قومی و قوای عسکری از خوست جانب تل حرکت کرده و خط جبهه خود را محافی شهر تل قرار داده است .

قوای برتانوی شهر تل را مرکز قرار داده و می‌خواست از آنجا بخوست تعرض کند، بدین جهت تل را مرکز نقلت قوای خود قرار داده بود .

سپه سالار که می‌دانست توقف در مقابل قوای دشمن بمضرت ما تمام میشود و رساندن آذوقه و لوازم نیز مشکل است در صد آن برآمد که بایک حمله سریع بر قوای مقابل بتازد .

اما این حمله کار بسیار دشوار بود شهر تل موفعیت بسیار کم داشت و با توپ ها و تجهیزات نهایت مکمل استحکام شده بود و هر روز قوای تازه دم میر سید و بنا بر قضیه و انا هر گونه احتیاط بکار برده میشد مخصوصاً که قبایل آزاد احضار رات قومی گرفته و ساعت بساعت مظاهرات ملی خود را در چشم آن هائی کشیدند . سپهسالار شروع به تعرض نمود دشمن نیز بمدافعه پرداخت جنگ بزرگ در گرفت توپ های جانب مقابل به آتش شدید قوای ما را مورد حمله قرار داد طیاره های دشمن نیز هر روز بمباری می کردند با وجود این نیرو های عسکری و قومی مطابق نقشه معین پیش میرفتند اول تهانه سپین وام را که مرکز اتصال تل و میران شاه میباشد تسخیر نمودند چنانچه گفتیم سپه سالار طول مدت جنگ را بهر صورت خطرناک می دید از سپین وام نیز با جرای يك نقشه بسیار همتورانه و سریع تصمیم گرفت و مستقیم به تل حمله برد . قوای ما با يك شجاعت بی نظیر نقشه را عملی نمودند پس از دادن تلفات سنگین به دیوار های تل نزدیک شدند و استحکامات دشمن را در هم شکسته با يك جنگ بسیار خونین تل را فتح کردند . عساکر برتانوی تاب مقاومت نیاورده تمام ذخایر حربی خود را گذاشته فرار کردند .

سپه سالار با قوای خود به تل در آمد ویرچه افغانی بر فراز حصار جنگی تل باهتر از شد باین ترتیب مرکز نظامی دشمن بدست ما در آمد در خلال این احوال سردار شاه محمود خان نیز بر کرده و استحکامات

آنجا حمله کرده افتخارات بزرگ نصیب وی شده بود، و توانسته بود با نبرد های خونین قوای تدا فعی دشمن را درهم شکسته پیشرفت خود را ادامه دهد.

روابط تل با قوای ما و قوای سردار شاه محمود خان اتصال یافته منتظر آن بودیم که باید تعرض متحد و بزرگ به پیشرفت آغاز کنیم، آوازه فتح تل و عقب راندن قوای انگلیس معنویات قبایل آزاد را قوی تر گردانیده و آماده بودند که در این تعرض بر مواقع انگلیس در سرتاسر قبایل آزاد حمله نمایند، مردم افریدی و سایر قبایل که در ملیشای دشمن بودند با سامان و سلاح خود دسته دسته آمده خود را به سپه سالار تسلیم میگرداند.

در قندهار قوای افغانی بقیادت جناب سردار عبدالقدوس خان صدر اعظم جاب چمن در صدد تعرض و حملات شدید بودند در قلعه سپین بولدک یک کاندک عسکری که به حمله ناگهانی قوای برتانوی گیر آمده بودند تادم آخر مقاومت کرده و چند ان بشدت مدافعه نموده بودند که تمام افراد و افسران آن کاندک شهید و زخمی گردیده با برچه و سر نیزه از قلعه مدافعه کرده بودند.

آوازه مردانگی و شجاعت بی مثال آن شهیدان راه وطن در سر تاسر قندهار و قبایل آزاد، آتش کینه و انتقام را بر افروخته مردان و زنان برای حفظ ناموس و وطن و کشیدن انتقام از دشمن آماده شده بودند.

در سمت مشرقی با وصف عدم انتظامی که در اثر جراحت پسی

صالح محمدخان سپه سالار حادث شده بود نیز و های قومی گرد آمده سرحدات افغانی را حفظ نموده نگذاشته بودند قوای مقابل بخاک افغانی تجاوز کند

در این وقت سپه سالار اعلان هائشر نمود که جان و مال مسلمانان رهندو های هندوستان که در قوای دولت برتانوی باها مقابل شوند باید محفوظ بماند و سپا هیان ما هیچ گونه تعرض با آنها نکنند .
نشر این اعلان ها در مردم هندوستان تاثیر بسیار خوب کرد و هر روز از قبایل آزاد و از آزادی خواهان هند و ستان پیام های اطمینان بخش میرسید .

فرمان های تقدیر از مرکز بنام سپه سالار می آمد و همچنین بنام سردار شاه محمود خان غازی و اینجانب فرمان های تقدیر رسیده خدمات ناچیز ما را تمجید می کردند اعلیحضرت امان الله خان در اثر تسخیر و انان ملحقات آن اینجانب را بحیث جرنیل وزیرستان مقرر کرد .

در عرایضی که سپه سالار بر مرکز می فرستاد و را پورت های که می فرستاد خدمات افراد عسکری و مردم سمت جنوبی و قبایل آزاد را یکایک توضیح میدادمانیز در را پورت های خود این کار را میکر دیم مقصد این بود که دولت از آن ها تقدیر نماید و از احساسات مردم آگاه باشد .

بسیار خوش می شدیم در فرامینی که بنام ما میرسید خدمات آن ها نیز تقدیر می شد و ما آن را در محضر مردم خود می خواندیم .

آغاز مذاکرات

چون پیشرفت‌های ما در سمت جنوبی ادامه نمود، تودگی و گرم فتح شد، و افغان مدعیات آن بدست مادر آمد تهاغه سپین و امرا که مرکز روابط بین شهرتل و میران شاه بود قوای سپه سالار متصرف گردید شهرتل و تمام اطراف نزدیک آن، باذخایر حربی دولت برتانیه به تصرف قوای افغان افتاد سپاهیان بلیشیا به احساسات وطن‌خواهی و جذبات قومی دسته دسته به آمدن شروع نمودند سر تا سر قبایل آزاد بیرق‌ها افراشته شد و مردم آماده غزا گردیدند گویا از دامنه‌های کوژک تا آخرین نقاط وزیرستان و از چترال تا خیبریک شورش عمومی بر پا گردید.

دولت انگلیس که این احوال را مشاهده نمود، و دانست ادامه جنگ به خساره وی تمام می‌شود راه مذاکره را با دولت ما باز کرد و ایسرای هند توسط سردار عبدالرحمن خان سفیر ما به اعلیحضرت امان‌الله خان پیغام‌ها، فرستاده خواش نمود که جنگ معطل گردد و مذاکرات دوستانه آغاز شود.

اعلیحضرت امان‌الله خان از اصرار و تاکید صلحجویی و ایسرای هند همچو انتباه حاصل نمود که دولت برتانیه از تصمیم فکر استقلال که در سایر طبقات هندی پهن شده بود در اندیشه می‌باشد و پیشرفت لشکرهای قومی و اردوی سپه سالار را در ضبط و استیلای معسکرهای دولت انگلیس و فتح بهر دلیل سبب ایجاد یک انقلاب عمومی اهالی پشتونستان هندوستان میدانند و بدین جهت تراضی شده که استقلال افغانستان را



به‌ماز واقع شه‌زل مشران و ذیری غنایم وادرا از حضور فایح استقلال گذارش میدند.

بشناسد اعلیٰ حضرت امان الله خان که به جز حصول استقلال فکری نداشت سردار عبدالرحمن خان را بخواهش دولت برتانیه بار دیگر بدهلی فرستاد که با وایسرای هند ملاقات کند و باو خاطر نشان نماید که مقصود دولت افغانستان حصول آزادی افغانستان است اما اگر استقلال افغانستان را دولت انگلیس می شناسد افغانستان مایل بادامه جنگ نمی باشد و نمی خواهد خونریزی دوام کند اما اگر دولت انگلیس می خواهد همان وضع سابق در افغانستان دوام کند افغانستان بجز جنگ طریق دیگری ندارد .

وایسرا که منتظر این جواب بود وعده داد که اگر متار که شود دولت برتانیه حاضر است که بمذاکرات دوستانه استقلال افغانستان را تصدیق کند .

اعلیٰ حضرت امان الله خان پیشنهاد وایسرا را قبول کرد و برای عقد عهد نامه متار که مرحوم علی احمد خان والی زابل بندهی فرستاد .

دولت انگلیس نخست استقلال افغانستان را شناخت و دولتین موافقت نمودند که بعد از شش ماه متار که برای عقد عهد نامه دوستی همیشه ای طرفین باید به میسوری اعزام شوند .

تأثیر خبر متار که

من در معاذ وزیرستان مشغول ترتیبات برای حمله بزرگ بودم مردم وزیر در کمال غرور و شادمانی هر روز از اطراف و جوانب آمده آمادگی خود را برای يك حمله بزرگ که سر دست داشتیم اظهار

میکردند سپاهیان ما نیز مشغول تدارکات خود بوده با معنویات بسیار قوی منتظر او امر من بودند - روز های بسیار خوش در پیش داشتیم در میان امید ها و آمال خویش چشم من بطرف آینده بسیار مسعود و پر افتخار نگران بود خبر فتح شهر تل تازه رسیده و مردم از هر جانب بمن تهنیت می گفتند و به آئین ملی فیر های شادبانه می کردند همیاز قطعات پیش آهنگ ما و پیش قر اولان دولت بر تانیه تصادم واقع میشود آواز های تفنگ سکوت فضا را بر هم میزد پیش قدمی من برسیدن نقشه حمله بزرگ که باید از تل بما بفر ستند معطل است .

خبر های فتح از محاذ سردار شاه محمود خان نیز پی هم میرسد و آن را بمردم ابلاغ میکنم .

در عین این شادی و جوش و خروش مکتوب سپه سالار رسید این مکتوب مبنی بر مسائل ذیل بود :

در اثر خواهش دولت بر تانیه دولتین موافقت نمودند که متار که نماینده هیئت افغانی بریاست علی احمد خان والی به راول پندی رفته یقینا دولت انگلیس استقلال افغانستان را قبول میکنند شما حملات خود را معطل نموده قوای خود را از مناطق مفتوحه بداخل خاک افغانی انتقال بدهید .

سپه سالار نگاشته بود که بجواب مرکز نگاشتم که به اطاعت امر مرکز حملات خود را متوقف می گردانم ولی تازمانیکه استقلال تام و کامل افغانستان تصدیق نکرده گذارستن مناطق مفتوحه را که اکنون در دست ماست از منافع ملیه دور میدانم .

سپه سالار نگاهشته بود، و اکنون شما حملات خود را متوقف گردانید و قوای خود را بجایهای آن بحال سابق گذاشته برای يك مشوره فوری نزد من بخوست حاضر شوید .

من او امر متذکره را اجرا نموده و مردم را دلداری داده با چند سوار شاهی جانب خوست روان شدم مردم با نگرانی تمام از من خواهش کردند به سپه سالار عرض کنم که حملات آنها متوقف نشود .

سپه سالار در (درگی) که درشش گروهی خوست است توقف داشت پس از عرض احترام ، دست بوسی راپورت های معاذ خود را با احساسات گرم مردم و سلام های که به سپه سالار تقدیم نموده بودند يك يك عرض کردم سپه سالار نگران معلوم میشد و تشویش داشت که مبادا در زیر این پرده لعبت دیگر باشد و دولت انگلیس استقلال تام و کامل ما را تصدیق نکند و در طول این مدت لشکرهای قومی متفرق شوند و آنگاه مشکلات دیگر تولید گردد .

سه روز در خدمت سپه سالار در خوست بودم و پس از آن به امر سپه سالار عازم چمکنی شدم زیرا اطلاعات متصل رسیده بود که در چمکنی یکمنوع بوی انتظامی واقع شده و مردم نگران می باشند چون در این وقت حساس اختلافات جزئی در میان اقوام منجر به استفاده جانب مقابل میشد سپه سالار رفتن مرا در چمکنی لازم می دید من به چمکنی رفتم و به فضل الهی امور آنجا را باصلاح و مشوره خود مردم انتظام نمودم پس از چند روز سپه سالار سردار شاه محمود خان و مرا بخوست احضار فرمود در این اثنا در خوست مرض کولرا شیوع یافت سپه سالار قرار گاه

عسکری را از خوست به متون انتقال داد، مانیز آنجا رفتیم مرض کسب شدت اختیار کرد سپهسالار شخصاً به عیادت و باخبری از احوال مر یضان مشغول میشد.

و هر قدر دکتور هامنغ میگردند بیشتر به پرستاری و باخبری آن‌ها می پرداخت به فضل الهی پس از چند روز مرض رفع شد.

در خلال این احوال فرمانهای اعلیحضرت امان الله خان رسید که انگلیس هادرمذا کرده راولپندی استقلال افغانستان را بصورت تام و کامل تصدیق نمود و در آن معاهده توضیح شده که پس از شش ماه يك معاهده مودت نیز بین طرفین امضا گردد.

به شنیدن این مژده بزرگ تمام نگرانی هارفع شد آر زوی که از سالیان دراز در خاطر هو پرور امیدیم بر آورده گردید و وطن عزیز ما از توقف گاه شومی که چهل سال در آن با کمال پریشانی واضطراب سر برده بود مظفر فاتیح بدر آمد.

از شنیدن آن خبر بزرگ به عسکرو لشکرهای قومی حالتی عارض شد که من آن را شرح و بیان نمی توانم.

زنجیری که چهل سال بر آرزوها و اندیشه های مردم بی احساسات و عواطف شان گذاشته شده بود بهمت خود مردم کشیده شد.

فرزندان افغانستان یعنی مردمی که هوش و حواس آنها در شنیدن کارنامه های غزنی، غور، هرات، بلخ، بامیان، کابل، ننگرهار رو گردیز و از ماجراهای شورانگیز این طرف و آن طرف خیبر پیورده شده بود یعنی فرزندان محمود غزنوی، شهاب الدین، میرویس، اشرف



کابل: ۱۱۹۸-۱۱۹۹
ژانری

دوستان عزیزان
مجلس شورای ملی

دوستان عزیزان

دوستان عزیزان

احمدشاه و جانشینان اکبر خان و سردار محمد ایوب خان بار دیگر کامیاب شدند که زنجیر اسارت را از هم بکسلند و تاریخ خود را بلز بداستان شہامت و قدرت ملی خویش رنگین گردانند .

چند روز بعد اعلیٰ حضرت امان اللہ خان محمد ابراهیم خان بار کزائی را کہ در آن وقت وزیر عدلیہ بود بہ خوست فرستاد تا فرمانہای تقدیر و نوازش را بہ سپہ سالار و سائر مجاہدانہی کہ در رکاب وی خدمت نمودہ و نعمت استقلال در بر تو فداکاری و سربازی آنها حاصل شدہ ابلاغ نماید محمد ابراهیم خان مزودہ بزرگ استقلال را در محضر عامہ افراد و سران سپاہ و مشران قوم ابلاغ و از طرف اعلیٰ حضرت امان اللہ خان بہ سپہ سالار تبریک گفت و پس ازان خاطر نشان نمود کہ دیگر ہولت لزومی در نگہداشتن معسکر ہای انگلیسی و اراضی مفتوحہ نمی بیند .

باید بر حسب مہامدہ قوای ما آنجا ہا را تخلیہ نمایند و سپہ سالار نیز با عساکر فاتح و سران قوم بکابل رہسپار شود .

پس از انجام این مراسم و تخلیہ مناطق متذکرہ عازم گردیز شدیم

بازگشت بہ کابل

ز پس از چند روز توقف در گردیز و انجام امور آنجا سپہ سالار بر وفق امر مرکز مرا بہ گردیز گذاشت کہ امور ملکی و عسکری سمت جنوبی را ادا کردیم و خود با سردار شاہ محمود خان و قطعات عسکری و مشران مجاہد قومی عازم پایتخت گسر دید .

در کابل پذیرائی مجلل و باشکوهی بعمل آمده بود مردم پایتخت منتظر ورود کسی بودند که آوازه خدمتگذاری و فداکاری او را شنیده داستان فتح تل و کرم و وزیرستان مایه تسلیمت و آرامش قلب ایشان شده بود.

در تمام راه از گردیز تا کابل از طرف مردان و زنان به قوای مسکری و مشران ملی، مردم تهنیت می گفتند و موفقیت آنها را می ستودند و در موکب سپه سالارینشارها میگردند پس از ورود سپه سالار در کابل اعلیحضرت امان الله خان مجلس بزرگی ترتیب داد و در آن همه افسران سپاه و کابینه و مامورین بزرگ و معاریف افغانستان را احضار فرمود درین مجلس اسمای کسانی را که در جنگ استقلال خدمت نموده بودند یکایک شرح داد و راپور هر سه محاذ قندهار، مشرقی، و جنوبی را به تفصیل بیان فرمود و آنگاه از خدمات سپه سالار و عسکری و مشران سمت جنوبی و قبایل آزاد توضیح نمود در مکافات این خدمت سپه سالار را در عین عهد سپه سالاری وزیر حربیه افغانستان مقرر نمود و نشان المراعلی را که نشان درجه اول مملکت بود بدست خویش در سینه شان تعلیق کرد و حکم داد در مقابل دروازه مشرقی ارگ یعنی در جوار قرارگاه سلطنتی در میان شارع عام که کابل را به پشاور می پیوندد در مقابل وزارت حربیه میناری تعمیر کنند و در سینه آن مینار قضیه استر داد آزادی را بنام سپه سالار در دل سنگ نقش نمایند.

همچنین برای تمام مجاهدانی که درین خدمت بزرگ سهم داشتند نوازش ها کرده شد.

درین ضمن برای سردار شاه محمود خان منصب جرنیلی و نشان سردار اعلی داده شد و به بنده نیز که قبلا فرمان جرنیلی رسیده بود نشان سردار اعلی فرستاده شد .

پس از چندی نویسنده شهیر وطن جناب محمود بیگ طرزی که در آن وقت وزیر خارجه بوده به هندوستان رفت تا معاهده امضاء کند و ولی محمود بیگ مرحوم به شرایط انگلیس ها موافقت نکرده و واپس بر کز آمد .

چندی نگذشت که دابس برای این امر بریاست یک هیئت بسکابل آمد و معاهده مودت امضا شد و من در این مذاکره بحیث معاون بودم .

باین ترتیب قضیه استقلال که نعمت بزرگ الهی و هدف تمام آرزو های مردم ماست بحمد الله به سر بلندی و افتخار ملت افغانستان پایان رسید .

قسمت دوم - نجات وطن

سال ها گذشت در طی آن سپه سالار پس از معاودت بر کز برای انتظام امور مشرقی بحیث رئیس تنظیمه مقرر گردید مسائل مشرقی که پس از شهادت سراج الملت و الدین و حصول استقلال به اصلاحات بزرگ نیازمند بود، از طرف سه سالار به موفقیت انجام گردید - و در ضمن سایر اصلاحات انعقاد جرگه های بزرگ قومی بود که میان اقوای خود مشرقی و قبایل

آزاد پیمان های یگانگی منقذ و اساس های متین در این مورد نهاده شد.

پس از آن سپه سالار به حیث رئیس تنظیمه قطن و بد خشان مقرر گردید در این جا نیز مردم از حیث باقیات های متوالی و حواله های ناحق و درهم بودن حساب و دفاتر سخت دچار زحمت و تکلیف بودند این قضیه بعدی بنیه مالی مردم را ضعیف نمود و آنها را از کار و بار باز داشته بود که بیشتر اراضی قطن بایر مانده و مردم فرار نموده بودند.

سپه سالار او لین کاری که در قطن کرد نجات مردم از این بلا ی بزرگ بود در اثر تحقیقات زیاد و سریع حقوق ثابت دولت را معین نموده قسمتی از آن را معاف و بقیه را قسط نمود و برای آنکه وجود آن دفاتر مبهم و سیاه باز دیگر موجب پریشانی و اضمحلال مردم نشود تمام آن را در محضر مردم امر حریق داد و این مسئله بعدی بحال مردم مفید افتاد که جشن گرفتند خانه و اراضی که فرار نموده بودند باز آمدند و حالت زراعتی و اقتصادی قطن و بد خشان دوباره رونق گرفت سپه سالار کتاب رهنمای قطن را در آنجا تالیف کرد پس از تنظیم امور قطن در اثر خستگی های متوالی بیمار شده و به مرگش آمد و چنانچه در کتاب مقبل بنده می آید از کار مستعفی گردید و بعداً بامر اعلیحضرت امان الله خان بسفارت کبرای افغانی در پاریس مقرر شده و از آن ماموریت نیز پس از مدتی خود را کناره نمود.

بنده بعد از انجام کارهای جنوبی بر کز آمدم و قوماندان قول از دو مقرر شدم .

در این حال قضیه ملای لنگ واقع شد و مردم سمت جنوبی بیک اغتشاش خطر ناک اقدام نمودند محمد ولی خان وزیر حربیه و کیل اعلی حضرت امان الله خان که برای حل این قضیه رفته بود در گردن محصور شد در تمام محافات قوای دولت به شکست مواجه گردید ک قطعه عسکری بنام جان فدا که همه جوانان رشید بودند با تجهیزات کامل در اثر غفلت عبدالحمید خان قوماندان خود بیک شبخون مدمش در لوگرد تماماً از بین برده شد قوای شورشیان تا قسمت های اخیر لوگرد رسیدند اعلی حضرت امان الله خان این جانب را برای اطفای شورش مذکور فرستاد چنانچه با جنگ مدمش که در کاریز درویش با شورشیان نمود شکست شدیدی خورد و با تعقیب سزیمی که از آن ها کردم به توفیق الهی قضیه حل گردید که در جراید آن وقت به تفصیل مذکور است .

یک سال بعد برای معالجه پدر مرحومم به هندستان رفتم حضرت قبله ام در هند وفات یافتند جنازه شان بوطن انتقال داده و در جوار زیارت مهترلام در لغمان دفن شد . درین حال خبر بیماری سپه سالار نیز آمد و پسر جوان وی محمد طاهر جان که مشغول تحصیل بود در فرانسه فوت شد لهذا برای دیدن سپه سالار از مرکز رخصت گرفته به پاریس رفتم ، برادریم سردار محمد هاشم خان که پس از کفالت وزارت حربیه و ریاست تنظیمه مشرقی به سفارت ماسکو مقرر شده بود هم

در پاریس آمده بود برادر کلان‌ماسر دار محمد عزیز خان پس از پایان خدمات عرفانی در فرانسه نیز در پاریس تشریف داشت سرکار شاه محمود خان در مرکز بود و پس از جرنیلی بدخشان و حکومت اعلیٰ مشرقی بحیث معین در وزارت داخله کار می‌کرد تمام خانواده مادر کابل بودند.

اعلیٰ حضرت امان‌الله خان از اروپا باز گشته بکابل رفته بود در این وقت اطلاع رسید که شورش بزرگ در وطن عزیز ماه افریقا شروع شد علل شورش از گنجایش این رساله مختصر بعید است من این قضیه را از زاویه نگاهی که یک نفر سرباز می بیند در این جا شرح میدهم و همکاری های را که ملت افغانستان با مادر این مورد نموده اند و پنجم خویش دیده ام توضیح می کنم.

آشنایی شورش

چون مدت کوتاهی از بازگشتن امان‌الله خان با افغانستان گذشت روز بروز اوضاع داخلی مملکت تیره شده رفت در سمت مشرقی و کوه‌دامن بدامنی شروع شد و بر علیه دولت شورشیان برپا شد سرانجام کار بجائی رسید که حبیب‌الله مشهور به بچه سقامندی تاج تخت گردید و خود را حامی دین اسلام معرفی کرد.

هر روز این وقایع در جرائد انگلستان و فرانسه نشر میشد خواندن این اخبار شوم و دلخراش سپه سالار را متأثر میگردانید و به خصوص تأثیر ناگوار میکرد در جهان غرب و تنهایی روزها و شب‌های ما به



بعد از فتح استقلال هنگام ورود بکابل

تشویش و اضطراب سپری میشد بیماری سپهسالار نیز بشدت خودمی افزود
 خبر خلع امان الله خان و عزیمتش به قندهار و جلوس مختصر
 معین السلطنه و سقوط آن، خاصه تصرف تخت و تاج افغانستان از طرف
 حبیب الله و همراهانش، و خونریزی های متوالی در وطن در جرائد
 اشاعت می یافت، عاقبت حوصله سپهسالار سرآمد شبی ما را احضار
 کرد خودش در بستر بیماری افتاده بود ماسه برادر در پیرامون بالین وی
 نشستیم سپهسالار گفت اگر این حالت دوام کند مملکت ویران، اوضاع
 خطرناک و استقلال که باقر بانی های متوالی بدست آمده
 از دست خواهد رفت آنگاه زندگنی برای ما چه معنی خواهد داشت
 دیگر نمیتوان این اخبار ناگوار را شنید خطر زنگ شده میرود من
 با خود فیصله نموده ام که باید با افغانستان بروم و خدمتی که از دستم
 آید انجام دهم گفتیم شما با این بیماری شدید چگونه به افغانستان رسیده
 میتوانید؟ سپهسالار بالحن تندتر گفت بهر حال مردنی هستم شنیدن این اخبار
 طاقت فرسادل و دماغ مرا از کار میافکنند و مرض مرا شدیدتر میسازد
 اگر افغانستان نباشد زندگنی و مرگ ما یکسان خواهد بود کشته
 شدن در سایه کپسار افغانستان به مراتب بهتر است؛ اینک در اینجا
 در بستر جان بدهم و با این اخبار جانگداز و نلخ چشم از جهان پیوشم
 سپهسالار فیصله کرد که سردار محمد عزیز خان برادر بزرگ ما
 در اروپا باشد و از اینجا اوضاع ما را در وطن نگرانی کند سردار
 محمد ضاهر جان و سردار محمد داؤد جان در فرانسه به تحصیل خود ادامه

دهند و برادر بزرگ ما تا مین نفقه و سر پرستی آنها را نماید سپه سالار و سردار محمد هاشم خان و من جانب وطن و همپا شویم هر قدر سردار محمد عزیز خان اصرار کرد که با ما برو سپه سالار نظریه دلائل فوق قبول نکرد مسئله مهم بیماری سپه سالار است که باید در باب حرکت شان با ما کتر معالج شان مشوره کنیم و اجازه بخواهیم سردار محمد هاشم خان و من نزد دا کتر رفتیم و این قضیه را بوی گفتیم دا کتر حتی حرکت بسیار جزوی را بحال سپه سالار مضروا نمود کرد و خودش با ما نزد سپه سالار آمد و نظریه خود را توضیح داد هر قدر اصرار نمود و خطر حرکت را برای مرض (پلورزی) آب گرفتن شش تفصیل داد سپه سالار از عزم خود باز نگشت.

و در همان روز سردار محمد هاشم خان را مأمور گردانید که کار ویزه را تمام کند یعنی در قونسل خانه انگلیس که در نیس میباشد برود و برای ما جهت عبور از هند ویزه بگیرد سردار محمد هاشم خان به قونسل خانه انگلیس رفته بعد از یک ساعت برگشت - معلوم شد قونسل انگلیس گفته بود سیاست دولت ما در قضیه انقلاب افغانستان بی طرفی معضی است تا سفیر بگیریم ما که در پاریس میباشد اجازه ندهند یا سمورت هاویزه نمیشود سپه سالار به سردار موصوف امر داد که پاریس برود و با سفیر برتانیه مسئله پاسپورت را فیصله کند فردای آن سردار محمد هاشم خان به پاریس رفت و با سفیر انگلیس داخل مذاکره شد سفیر پس از آنکه جریان انقلاب افغانستان و بر آمدن امان الله خان و مین السلطنه را توضیح داد همان اظهار قونسل خود

راتناید کرد و تصمیم دولت خود را برای عدم مداخله در قضایای داخلی افغانستان بهانه قرار داده از دادن ویزه استنکاف ورزید سر دادر محمد هاشم خان عصبانی شده گفت ماهر گز نمیخواهیم شما در امور داخلی کشور مستقلاً مانند افغانستان مداخله کنید سر نوشت افغانستان بدست فرزندان افغانستان فیصله خواهد شد اما دولت بریتانیا حق ندارد ما را از رفتن به وطن ممانعت کند اگر شما ویزه نمیدهد ما با دولت دیگر داخل مذاکره شده اینکار را خواهیم کرد معلوم است شما میخواهید افغانستان در دوام این هرج و مرج مجبور شود که به شما توسل کند سر دادر محمد هاشم خان این کلمات را به تندی گفته و پاسپورت هارا برداشت سفیر دولت بریتانیا نیز اکت موضوع را احساس نموده به سر دادر محمد هاشم خان گفت خوب است به لندن تلسگراف میکنم و هدایت میخواهم بعداً هدایت وزارت خارجه خود را در ذریعه قونسل خود در نیس بشما ابلاغ می نمایم سر دادر محمد هاشم خان گفت ما تا یک هفته منتظر جواب میباشیم هنوز چهار روز نگذشته بو قونسل انگلیس تلیفون کشید که وزارت خارجه لندن بدادن ویزه موافقه کرده.

بسوی وطن

پس از انجام این مقدمات و اتمام مسئله با سپورت بوسیله جهاز قیسر هند از مار سلین عازم بمبئی شدیم در برج دلو ۱۳۰۷ مطابق فروری ۱۹۲۹ از نیس بو سیله قطار آهن تا مار سلین آمدیم فردای آن جهاز ما بحرکت افتاد سپهسالار بیمار بو دلحظه به لحظه مرض شدت اختیار میگرد بسیار ناتوان و ضعیف شده بود بزحمت از جابر

می خاست و به زحمت مینشست تب شدت داشت معلوم نیست سر نوشت
 ما بکجا میکشد و حالت افغانستان با این بحران مد هس چه می شود
 رهبر و رهنمای مامریض است هر روز در عرشه کشتی نشسته اغلب
 تادل شب در میان امواج این اندیشه های تلخ فرو میرود و
 دا کتر جهاز که اکنون معالجه سپهسالار بر عهده اوست سخت مشوش
 معلوم میشود تشویش او بر اندوه و اضطراب همامی افزاید:

یک شب سیاه:

دل شب است ستارگان باموج های سهمگین در با بازی میکنند فردا
 باید جهاز مابه پورت سعید لنگر اید از شود دیدم تا این نیمه شب نیز
 دا کتر در اطاق سپهسالار نشسته و مشوش معلوم می شود خواب از
 چشم ما رخت بسته بود با بر ابرم محمد هاشم خان به اطاق سپهسالار رفتیم
 حالش نهایت خراب است از میان بستر تنها در بوق فرو زنده در
 پرتو چراغ از نگاه وی دیده میشود بسیار لاغر و نحیف گردیده دا کتر
 چون دید مرضش تنها نمی باشد با کمال پریشانی از اطاق خارج شد و ما را
 به سپهسالار تنها گذاشت صدای لرزان و عوقر سپهسالار سکوت
 را در هم شکست گفت من میخواهم با آئین اسلامی تجهیز و تکفین شوم
 و در یکی از شهرهای اسلامی مدفون گردم چون لمحات آخر زندگی
 من است مرا در پورت سعید بگذارید و شما هر دو موطن بروید و برای آرامش
 این فتنه آخرین وظیفه خود را انجام دهید من با آرزوهای خود در اینجا
 خاک خواهم شد بی اختیار به گریه افتادم و گفتیم درین
 سفر هولناک در مقابل انهمه خطرات چشم امید ما بشماست آنجا که

شمانباشید کاری از ما ساخته نیست سخنان سپهسالار قطع شد و گفته های هابسکوت مقابل گردید - سردار محمد هاشم خان چون دید از هر طرف یاس و ناامینی ما را احاطه کرده قرآن کریم را از روی میز برداشت با دو دست به نیاز آغاز نمود - در حالیکه اشک از چشمانش سرازیر بود به بارگاہ خدا نیایش میکرد و با صدای گریه آلود صحت سپهسالار و نجات وطن را تمنای نمود سپهسالار که هنگام مشکلات خود همیشه به بارگاہ خدام توسل میشد از نیاز و آرزوی سردار محمد هاشم خان گویایک نوع احساس تسلی کرد در کمال تسلیم و اطمینان مژه برهم نهاد و با ما وداع کرد .

صبح امید

شب در نهایت اضطراب سپری شد با سپیده صبح از جا برخاسته نماز با آماده را ادا کردم پس از آن بدیدن سپهسالار رفتم تا کتر و سردار محمد هاشم خان نیز آمده بودند - بفضل الهی برخلاف اندیشه ما احوال سپهسالار خوب معلوم میشد روشن بنظر می آمد سخت به تعجب افتادیم از دا کثر پر سینم گفت تب قطع شده قلب منظم حرکت میکند عجالتا تشویشی موجود نیست بسیار مسرور شدم و به شکرانه الهی پرداختم سپهسالار فرمود نیاز های نیمه شب کارگر افتاد امروز خود را تندرست احساس میکنم و ناشنای خود را با اشتها صرف مینمایم لهذا به فرود آمدن سپه سالار در پورت سعید ضرورتی احساس نشد تا رسیدن به عدن صحت سپه سالار بفضل الهی عودت کرد کسی که چند روز قبل با کمک دست از جا بلند میشد در عدن توانست در کمال تندرستی خود از جهاز فرود آید و بوسیله

موتز به تماشای شهر پیر دازد .

جراید فرانسه در مورد عزیمت سپه سالار جانب افغانستان هریک بزعم خود تبصره نموده بودند و حتی نوشته بودند تنها سپه سالار است که میتواند وطن خود را از خطر نجات دهد ممکن است مردم افغانستان این مرد بزرگ را به پادشاهی قبول کنند حبیب الله خان طرزی وزیر مختار افغانستان در فرانسه به تردید این نشرات نوشته بود غرض سپه سالار سلطنت نیست او میخواهد بهر صورت باشد آتش فتنه را بنشانند و افغانستان را از غرقاب تباهی نجات دهد در مارسیلیز نیز هنگام سوار شدن مابه جهاز دوتن از مخبران جراید فرانسه درین مورد سوالاتی از خود سپه سالار کرده بودند سوالات آنها منحصر باین چند موضوع بود (مقصد رفتن به افغانستان ، تسلیم به سلطنت بیچة سقا - یا قبول پادشاهی - موافقت به سلطنت امان الله خان) سپه سالار چنین جواب داده بود مقصد من از عودت به افغانستان تنها خدمت وطن و کوشش برای تامین نظام و امنیت است من نمیتوانم افغانستان را در ادامه این اغتشاش خونین مشاهده کنم من به هیچ صورت نمیتوانم به کسی تسلیم شوم که عامه ملت به وی مخالف اند در مورد قبول پادشاهی مقصد من امنیت کشور و خدمت وطن است هنگامیکه بیاری خدا شورش بر طرف شود و نظام اجتماعی رویکار آید امر سلطنت بر اساس انتخاب عمومی و آرای عامه ملت انجام خواهد شد من مداخله خود را درین امر هر گز بلند تر از يك فرد افغان جائق نمیدانم و کوچکترین آرزویی برای احراز مقام سلطنت نداشته و هر گز باینکار اقدام نمیکند در مورد سلطنت اعلی حضرت

امان الله خان هیچ مخالفت نداشته و ندارم این امر نیز به آرای عموم مردم افغانستان مربوط میا شد .

جهاز مادر بندر بمبئی لنگر انداخت احمدجان اعتمادی قونسل افغانستان و دیگر دوستان آنجا به استقبال ما آمدند و شب در قونسل خانه افغانستان توقف نمودیم اطلاع رسید که حبیب الله سردار عبدالعزیز خان و سردار احمد شاه خان را با فرمان مخصوص نزد سپه سالار به پاریس فرستاده بود اینها دو روز قبل از رسیدن ما با کشتی رهسپار مارسیلز شده بودند از بمبئی با قطار آهن به عزم پشاور حرکت کردیم صحت سپه سالار روز بروز خوب شده میرفت در ایستگاه هامردم با حرارت و دلچسپی زیاد از ما پذیرائی میکسر دند خاصه در ایستگاه لاهور جم غفیری از دحام کرده بودند ظفر علی خان مدیر جریده میز میندار که از آرادینخواهان هند بود از لاهور تا پشاور با ما همراهی کردوی بحیث روز نامه نگار سوالاتی شبیه جریده نگاران فرانسه مینمود و سپه سالار به پاسخ وی می پرداخت چون به پشاور رسیدیم افغانان پشاور که نگران اوضاع افغانستان بودند دسته دسته آمده نسبت به ورود سپه سالار اظهار شادمانی میکردند جناب خان عبدالغفار خان و برادرش دکتور خان صاحب و همسران پنتون درز مره مستقبلین بودند دکتور غلام محمد خان عبدالحکیم خان و کیل التجار دولت امانی حاجی امام الدین و کیل التجار حبیب الله نیز درینجمله بودند خان عبدالغفار خان و داکتر غلام محمد خان قبل از آمدن ما عمارت یلی از دوستان خود را برای اقامت ما تهیه کرده بودند متاسفانه ناگهان بیماری سپه سالار عودت کرد معلوم شد هجوم استقبال کنندگان و

دوری راه و مذاکرات با مردم و تشویش مسلسل از شنیدن اخبار کشور علت این قضیه شده بود تب به شدت بازگشت و مرجع امید های ما باز بستری شد در روز اول ورود ما به پشاور یکی از صاحب منصبان آنجا بحضور سپه سالار آمد مطلب آمدن او انتقاد به آوردن ظفر علی خان بود معلوم شد مشارالیه از آمدن پشاور ممنوع بود و همراهی او باما مخالف مقررات دولت شمرده میشد صاحب منصب چنانچه رسم دارند در کمال احترام مطلب خود را اداء کرده گفت ظفر علی خان که در يك اطلاق ریل باشما تا پشاور آمده آیا به امر شما بوده یا خودش آمده است سپه سالار گفت او در لاهور خواهش کرد که با ما تا پشاور برود ما هم خواهش او را پذیرفتیم از حکم امتناع وی به پشاور خبر نداشتیم افسر انگلیس گفت عجالتا به احترام شما بنامبرده حرفی نداریم ولی باید به لاهور باز گردد سپه سالار در باره رعایت و حفظ احترام او توضیح نمود امر بولیس نیز در ظاهر اظهار اطاعت کرد ولی همان روز ظفر علی خان را از پشاور اخراج کردند سپه سالار با وجود شدت مرض هر روز جمعیت های افغانی را می پذیرفت و راجع به انقلاب افغانستان و جستجوی تدابیر لازمه با هر جماعت جدا جدا مذاکره میکرد و نهایت میداد و نامه ها مینوشت و اطلاعات میگرفت تمام این امور در بستر بیماری انجام میشد سردار عبدالعزیز خان که با سردار احمد شاه خان در نپس رفته سپه سالار را بیافته بازگشته بود با مرسله حبیب الله در پشاور بحضور سپه سالار آمده نامه را تقدیم کرد این نامه به مهر حبیب الله مختوم بود درین نامه اولاً شرحی از او صاف سپه سالار توضیح شده و پس از آن از صحت خانواده شان اطمینان داده

شده بود آنگاه حبيب الله سپه سالار را به کابل تشویق نموده
 وعده داده بود که هر گاه سپه سالار به کابل بیاید منصب و مقام عالی
 بهی زاده خواهد شد سپه سالار در جواب آن چنین نوشت: (باید
 حبيب الله خان که خود را خادم دین رسول الله معرفی می کند دست
 از سفاکی و مظالم بردارد و چون مردم افغانستان بدون چند نقطه
 محدود آنهم به قوت سر نیزه سلطنت او را قبل نکرده اند و ازین جهت
 سر تا سر مملکت به آتش میسوزد باید حبيب الله اولاً خود را خلع نماید
 و سر نوشت مردم را به خود مردم بگذارد و برای اغراض شخصی خود
 بیشتر ازین مملکت را ویران نکند اما مطلب من از آمدن بوطن دفع
 شورش و نجات مردم است تا جائیکه بتوانم اینکار را خواهم کرد
 تا هنگامیکه ملت باین مجادله دوام میدهد من با آنها متحد خواهم بود
 من برای جاه و منصب نیامده ام که نزد شما بیایم از عایله خود مطمئن
 هستم زیرا میدانم خدای بزرگه متعال آنها را حمایت میکند) آشکار
 است که برسیدن این مکتوب در کابل بدست حبيب الله سر نوشت عایله
 ماچه خواهد شد و جواب قاطع سپه سالار وی را ناچه اندازه مشتعل
 خواهد ساخت مکتوب به حاجی امام الدین خان سپرده شد که هر چه
 زودتر بکابل بفرستد - پس از چند روز جواب مراسله سپه سالار
 رسید حبيب الله نوشته بود (امان الله که بادین الهی مخالفت کرد
 خدا ویرا به جزای اعمالش گرفتار نمود من از سلطنت دست نمی بردارم
 ملتفت باشید که اگر بکابل نیائید و امر مرا نشنوید عایله شما تاکنون
 در کمال احترام میباشند امر میدهم که صورت بسیار فجع کشته شوند)

این جواب سلاح بسیار مدهش بود زیرا سپه سالار میدانست حبیب الله با آنچه گفته کار می بندد و يك مشت عيال و اطفال بيگناه ما را در نهایت بیرحمی از بین میبرد. اما این سلاح نیز در عزم آهنین سپه سالار گار گر نیفتاد و اراده تزلزل ناپذیری را در راه خدمت و وطن ضعیف نکرد سپهسالار خدمت وطن را بر گذشته شدن خاندان خویش ترجیح و در کمال اطمینان و آرامش قلب نامه دوم حبیب الله را جواب داد و از نامه اول خود تندتر نوشت و تصریح نمود که هر گاه خانواده من در برابر آبروی افغانستان اهمیتی ندارد تو هر چه اراده داری بسکن تا این آتش در افغانستان فرو نه نشیند من از پا نخواهم نشست من خانواده خود را بخدا می سپارم و برای هر گونه اقدام در راه نجات ملت افغانستان حاضر و آماده میباشم. این جواب نیز به حبیب الله فرستاده شد در خلال این احوال اطلاع رسید که سردار شاه محمود خان غازی بهر وسیله که توانسته از کابل برآمده و در میان قبیله جاجسی رفته و برخلاف حبیب الله به فعالیت آغاز نموده درین وقت علی احمد خان والی کابل نیز در پشاور آمد وی در اواخر دوره امانی برای خاموش کردن شرارت شورشیان سمت مشرقی بحیث رئیس تنظیمه آنجا مقرر شده بود و چون دید که مرکز در حال سقوط است خود را پادشاه خوانده بود اما در اثر يك جنگ مختصر از سمت مشرقی برآمده بادو پسرش غلام محمد خان و نور احمد خان در پشاور آمده و در دین هوتی مقیم شد همینکه شنید سپهسالار در پشاور است به اقامت گاه ما آمد و شروع به مذاکره کرد سپهسالار در بیشتر بیماری افتاده

و علی احمد خان مقابل سپه سالار نشسته بود علی احمد خان اول علل شورش افغانستان را تماما به امان الله خان نسبت داد آنکاه گفت همه مردم سمت مشرقی بمن بیعت کرده اند و قسمتی از مردم کابل نیز بیعت خود را بمن فرستادند تنها مردم خوگیانی بطرفداری حبیب الله با من جنگ کردند و مرا به برآمدن مجبور نمودند اکنون من دو پیشنهاد دارم اول چون مردم مرا به سلطنت قبول کردند شما نیز همین جا بمن بیعت کنید و مرا پادشاه افغانستان بشناسید ، دوم اینکه اگر شما بمن بیعت نکنید من بشما بیعت می کنم و همه متفقاً به جلال آباد میرویم و با طرفداران حبیب الله جنگ می کنیم ، سپه سالار که هیچ متوقع شنیدن این کلمات نبود هر دو پیشنهاد او را رد نمود و گفت درین وقت مذاکره در امر سلطنت مورد ندارد هنوز کابل در دست حبیب الله و مردم سمت مشرقی نیز سر نوشت خود را روشن نکرده اند اما در اینکه علل شورش افغانستان را به اعلی حضرت امان الله خان منسوب می کنید من هیچ اظهار نظر کرده نمی توانم زیرا من در فرانسه بودم درین مورد اطلاعی ندارم مسئله سلطنت به افکار عمومی مردم مربوط است من هرگز نمیخواهم که پادشاه شوم آرزوی من تنها خدمت به مملکت است اگر شما ادعا دارید چنانکه میگوئید مردم سمت مشرقی و کابل بشما بیعت کرده اند بگذارید به افغانستان برویم شما با سردار محمد هاشم خان بسمت مشرقی بروید من و شاه ولی به سمت جنوبی میرویم همه برای نجات وطن خدمت می کنیم پس از اینکه بیاری خدا این آتش خاموش شد ملت افغانستان خود شان سر نوشت خود را تعیین

میکنند چه اعلیحضرت امان‌الله خان و چه معینا لسلطنه و چه یک نفر دیگر از خاندان اعلیحضرت سر اج‌الملت وال‌الدین و یاشخص شبا یا هر که از اهالی افغانستان که عامه ملت افغانستان او را شایسته سلطنت بشناسند من نیز بوی بیعت میکنم علی احمد خان تا آخر مجلس بانظریات سپهسالار موافقت نکرده و در نتیجه گفت نظریه من همان هوجیز است که اظهار کردم من نظریه سوم را نمی‌شناسم مذاکرات باین ترتیب پایان رسید علی احمد خان در هسپار منزل خود شد سپهسالار در بستر خویش باندیشه های دور و دراز فرورفت تب‌های مسلسل وضع و نقاهت سپهسالار پانزده روز مارا در پشاور متوقف گردانید. در این حال نیز سپهسالار شب و روز مشغول کار بود به سمت مشرقی و جنوبی مسلسل نامه‌ها می‌فرستاد و مردم را برای نجات وطن دعوت میکرد به سردار شاه محمود خان هدایات لازمه فرستاد بنرای نقشه عملیات خود ساعتی پیرامون بستر اومی نشستیم و بمذاکره می‌پرداختم بالاخر فیصله شد که چون سردار محمدن‌هاشم خان در سمت مشرقی محبوبیت و نفوذ کامله دارد وی به سمت مشرقی برود سپهسالار و من از راه کوهات به خوست برویم در این انتخاب بسیار ناگوار از کابل رسید معلوم شد حبیب‌الله پس از آنکه از آمدن سپهسالار مایوس شد تمام افراد خاندان ما را که زنان و کودکان نیز دران شامل بودند شدیداً مجبوس کرده، این خبر نیز در اراده سپهسالار تاثیر نکرد زیرا این امر را قبلاً پیش بینی کرده بود.



والا حضرت سردار محمد هاشم خان مرد بزرگ تاریخ که خدمت قیمت
داروی باعث استقلال کشور شده

خاک وطن

روز ۷ حوت برای حرکت معین شد با موتر جانب جنوبی رهسپار شدیم سه سالار گفت بهتر است یکبار دینگر نیز با علی احمد خان مذاکره کنیم شاید درین خدمت ملی با ما سهیم شود و با سردار محمد هاشم خان به سمت مشرقی برود. در دین هوتل بدیدن وی رفتیم دو ساعت مجلس به طول انجامید هر قدر سه سالار دلائل خود را گفت علی احمد خان قبول نکرد بناچار اورا ترک گفتیم سردار محمد هاشم خان عازم سمت مشرقی شد ما عصر روز به تونگی رسیدیم، درین وقت بناغلی میکانیکی که بعد بدربار کابل سفیر شد پولیتیکل افسر کرم و وزیرستان بود چون قضیه سفیر بر تانیه در فرانسه بیاد ما بود با اینکه پاسپورت قانونی داشتیم از مشکل تراشی انگلیس ها اندیشناک بودیم. پولیتیکل افسر بر تانوی در ظاهر از ما پذیرائی کرد و شیخ محبوب علی را به نام مهمانداری ما مقرر نمود که در عین حال مراقب احوال مانیز باشد. عصر آن روز بناغلی میکانیکی ما را به چای دعوت نمود محبوب علی نیز با ما بود میکانیکی در قضیه شورش افغانستان در اثنای مذاکره اظهار تاسف کرد و گفت دولت مادرین مسئله سیاست بیطرفی خود را ادامه میدهد چون هنوز خطر جنگ عمومی احساس میشود اضطراب در کشور شما موجب نگرانی دولت بر تانیه میباشد. سه سالار گفت سیاست بیطرفانه دولت شما کار بسیار عاقلانه است مانیز آنچه از شما آرزو داریم اینست که درین قضیه بیطرف بمانید ولی در برابر آرزویی که ما برای خدمت افغانستان داریم مشکل نتراشید ملت ما که آزادی

خود را با چندین مبارزه و قربانی حاصل کرده اند مطمئن باشید که آسان از دست نمی دهند.

سردار شاه محمود خان غازی

ساعت ده شب ناگهان دو نفر به لباس تغییر سر و روی بسته در اطاقها وارد شدند معلوم شد سردار شاه محمود خان و الله نواز خان میباشد که به زحمت از سرحد عبور نموده در ظلمت شب خود را بما رسانده اند. سردار شاه محمود خان ترتیب بر آمدن خود را از کابل با شرح رسیدن به حاجی و صورت فعالیت خود تفصیل داد در آخر معلوم شد نامه های سپه سالار از پشاور بایشان رسیده و از آمدن مابه توت گی آگاه شده برای اخذ هدایت آمده اند. حقیقتاً آمدن این دو نفر امر خارقه بود مخصوصاً الله نواز خان که از جمله همان چند نفر بود که برای آزادی هندوستان با انگلیس مبارزه کرده محکوم به اعدام شده و به افغانستان مهاجرت کرده و در جنگ استقلال افغانستان بطور مخفی در قبائل آزاد رفته اعلانها و مراسلات دولت افغانستان را به مردم توزیع نموده و حتی مردم پنجاب را نیز از ارا در دولت افغانستان اطلاع داد، آنها را برخلاف دولت بر تانیه تحریک کرده بود.

معلوم شد سردار شاه محمود خان از بیم مشکل تراشی سرحد داران انگلیس و از ترس گرفتاری و متحاکمه و اعدام الله نواز خان بصورت مخفی به لباس تغییر بمشکل از سرحد عبور نموده بود. شبها شب سپه سالار هدایات لازم داد و آنها را همان نیمه شب بطور پنهانی واپس رفتند بامداد از پاره چنار روان شدیم حاجی نواب خان از پشاور با مایکجا

شده بود وی از سران لوئر و از خدام صادق وطن بود دیدن خاک وطن و زیارت کوه و بیابان آن احساسات مارا به هیجان آورد. شب در منزل یکی از خوانین نوری سمپری شد صبح دو اسب و یک گاو برای سواری و سامان ما از خوست رسید سپه سالار و من و حاجی نواب خان براه افتادیم منظر بسیار جالب بود - گاروان کوچک و اراده بزرگ بی سرو سامانی و امید غلبه بر حیث ائمه که تمام تجهیزات حربی و خزائن مملکت در دست او ست ، غلبه بر ظلم و خونریزی مقابله با جهل و تاریکی بالاخره نجات وطن !

کم کم بغوست نزدیک می شدیم با وصف آن که ماه رمضان بود مردم از راه های دور با استقبال سپه سالار آمده در هر جا راه سرا راه ایستاده بودند همین که چشم شان بیدیدار سپه سالار می افتاد از حالت بیماری وی اظهار تاسف میکردند .

از بیانات مردم معلوم شد که آن ها اتفاق نموده بودند تا به قرار گاه عسکری خوست حمله نمایند و آن را منتشر شوند. باین نیت چند روز قبل از آمدن ما به قلعه حمله کرده و آن را محصور نموده بودند محمد سرور خان حاکم و نور محمد خان قوماندان عسکری در قلعه مانده آنوقت شان تمام شده بود و باید خود را به مردم خوست تسلیم می کردند ولی دیروز که اطلاع رسیدن سپه سالار را شنیده بودند به احترام ورود سپه سالار دست از محاصره قلعه برداشته و خود بخود با حاکم و قوماندان عسکری آشتی نموده بودند هنگامیکه ما به بالاخصار خوست نزدیک شدیم حاکم و قوماندان

وسران قوم باتفاق همد یگر باستقبال ما آمدند ما این مسئله را فال نیک گرفتیم و خوش شدیم که قضیه منجر به جنگ و خون ریزی نشد.

شب را در بالا حصار خوست بسر بردیم سپهسالار از همان اول شب بیغام فر ستاده مردم خوست را به یک جرگه ملی دعوت داد - فردا در طلوع آفتاب نخستین بار جرگه قومی منعقد شد در این جا بود که اولین سنگ تهداب نجات وطن گذاشته شد مشران هر قوم بادسته‌های قومی در جرگه شامل شدند انجام آرزوهای مامربوط به فیصله این جرگه ها بود.

سپه سالار احوال موجوده وطن را شرح و با استدلالی که در آن روز لازم بود احوال برفلاکت وطن را به مردم بیان کرد و مردم را بر ای یک قیام ملی جهت حفظ آبرو و حفظ نظام و اجتماع و طرد ظلم و جهل دعوت کرد و چنان با شجاعت و ایمان و اطمینان کامل سخن راند که همگان یکبار به شور و شغف در آمدند و کمال آمادگی و قربانی خود را در راه دفاع وطن و حفظ امنیت و همراهی با نظریات خیر خواهانه سپهسالار اظهار نمودند. تاثیر سخنان سپهسالار بقیده من نسبت به دوامر بودیکی سوابق درادوار گذشته و مخصوصا دادن امتحان در جنگ استقلال و اظهار رشادت در آن قربان گاه ملی که درین جرگه مردم مکرر از آن یاد می کردند دوم عشق و علاقه خود مردم که به بقای موجودیت و حفظ آبروی مملکت خود دارند و منتظر چنین روزی بودند. در آخر جرگه بهمان

رسم و آئین ملی عهد بستند و پیمان خود را به سوگند های غلیظ
 موکد کردند افراد عسکری نیز درین پیمان اشتراک نمودند .
 حال وقت آنست که نقشه این قیام ملی طرح شود و فعالیت آغاز
 گردد ماه رمضان درخوست بسپایان رسید سپهسالار - سردار
 شاه محمود خان غازی را با الله نواز خان به خوست احضار فرمود
 مجلس ها شروع گردید عاقبت تجویز شد که باید به سه منطقه تقسیم
 شویم سردار شاه محمود خان به جاجی برود و آن جاقوایی قومی را
 تشکیل داده خود را به گردیز برساند من در قبا تل منگل بروم و در
 آن جا ترتیبات گرفته خود را به گردیز برسانم . خود سپهسالار به
 جدران برود با اتفاق مردم آنجا به گردیز عزیمت کند ، الله نواز خان
 نیز در معیت سپهسالار باشد و مرکز تمام هدایات و عملیات همان جا
 خواهد بود که سپهسالار تشریف دارد . برای اخذ هدایات و داناندن
 سران قوم و مشوره های لازمه چند روز دیگر درخوست ماندیم هر
 روز ، مجلس های قومی برپا می شد غوث الدین خان پسر جان داد خان
 احمد زائی نیز به و کالت قوم خود درین جرگه حضور داشت مشارالیه
 یاد دیگر سران قوم احمد زائی پیشنهاد نمود که باید سپه سالار در همین
 جا اعلان سلطنت کنند زیرا ملت بر علیه اعلی حضرت امان الله خان شورش
 نموده مردم سمت مشرقی و شمالی و سلیمان خیل درین مورد سخت
 بافتاری دارند در قندهار و هرات و مزار و سایر نقاط افغانستان نیز
 انعکاساتی موجود شده و مردم سمت جنوبی هم از اینسکه هیچ
 معاونت بادولت امانیه نکرده اند بدین شان را به حکومت وی

ثابت می کند اگر سپهسالار درین جا اعلان سلطنت نکند مردم تصور می کنند که برای اعلی حضرت امان الله خان خدمت می کند آتش فتنه تیزتر خواهد شد باوجود آنکه غوث الدین خان دعوی خود را با دلائل اقامه می کرد و سران سائر اقوام نیز سخنان او را تایید می کردند سپهسالار بطور قطع از قبول و اعلان سلطنت ابا آورد و باین بیان سوزناک و تصمیم قطعی دعوی غوث الدین خان را تردید نکرد خلاصه بیان سپهسالار این بود من از این قیام تنهایک چیز می خواهم و آن نجات افغانستان از خطر است برای این آرزو خاندان خود را در دست دشمن گذاشتم خودم نیز باین بیماری و بی سرانجامی آمده به هر نوع قربانی آماده می باشم امر سلطنت به فکر من یا تنهابه فکر مردم سمت جنوبی مربوط نیست این قضیه به عامه ملت افغانستان تعلق دارد من برای سلطنت نیامده ام شما نیز درین قیام ملی آرزوهای پاک خود را به منافع مادی آلوده نسازید منظور اول ما باید شستن دامن تاریخ ما ازین لکه بد نامی باشد آنگاه مسئله سلطنت خود بدست عامه ملت افغانستان فیصله خواهد شد، من می بینم اگر زودی این خانه جنگی و سفاکی رفیم نشود خانه اجدادی ما و شما ویران، کشور برباد و استقلال وطن ما که شما مردم جنوبی بیشتر به حصول آن سهم دارید از دست خواهد رفت، بیان سپهسالار تاثیر خود را بخشید عامه اهل مجلس قناعت کردند غوث الدین خان نیز قبول کرد سردار شاه محمود خان باهدایات مفصل جانب حاجی و من جانب منگل ز قنیم سپهسالار بسوی جدران حرکت کرد مردم منگل از من باحرارت پذیرائی می کردند، روسنابروستاجم شده اظهار



نجات بخشای کشور مشران قوم را بعد از فتح کابل مورد تفقد قرار میدهد

عمر اهی مینمودند پس از چهار روز به گت منگل رسیدم زلمی خان و سنک خان که از مشران منگل اند مردوار بامعاونت میگردند اینجا نقطه آخرین قسمت منگل و مجاور باقریه های طوطاخیل است در گت منگل ناگهان تب شدیدی بمن عارض شده بستری گردیدم زلمی خان و سنک خان که از مرض بنده پریشان شده بودند دوتن از معتمدان خود را به گردیز فرستادند و از محمد صدیق خان فرقه مشر و عبدالحکیم خان حاکم اعلی خواهش کردند که او اکثر گردیز را باادویه و سامان جهت معالجه بفرستد محمد صدیق خان پسر خواجه جان صاحب زاده بردار شیر جان خان وزیر ر بازار حبیب الله و عبدالحکیم خان برادر عبدالعزیز خان بارک زائی وزیر حریره دوره امانی بود هردو نفر خواهش زلمی خان و سنک خان را پذیرفتند و دا کتر عسکری گردیز را باادویه و سامان فرستادند او کتر رسید ولی ادویه و سامان او را در راه اشخاص نامعلوم تاراج کرده بودند هر قدر زلمی خان سعی کرد نتوانست مرتکب این عمل را دستیاب کند و معنای عادات قومی جزا دهد. چون راه مامون نبود بار دیگر از گردیز روانه رسید:

موقف سپه سالار

سپه سالار از خوست عازم جدران شد درین راه دو مسئله پیش رو بود اتفاق مردم جدران و استمالت مردم دریخیل، مردم دریخیل در شورش ملا عبدالله مشهور به ملای لنگ که سابق گذشت از دولت امانی سحت متأذی بودند و بدین جهت سر راه را گرفته به سپه سالار پیام فرستادند که میان ما و دولت امانی بهیچ صورت التیام نمیشود ماصدمه زید دیده ایم و بسا از مردم ما که بطور مخفی و علنی کشته شده

است سپهسالار نیز برای خود اعلان سلطنت نکرد که ما خدمت می‌کردیم معلوم است سپهسالار به امان‌الله خان خدمت می‌کنند ازین جهت ما سرراه او را گرفته نمی‌گذاریم، این پیغام درین موقع نازک مسئله را شکل گیر دانید اگر سپهسالار به معاونت دی‌سگر مردم جدران با اقوام دری خیل می‌جنگید سهل بود ولی کسیکه برای رفع نفاق آمده درین میدانست در میان قبائلی که با وی همکاری می‌کنند خود موجب نفاق شود از جانب دیگر قبول شرط مردم دری خیل و اعلان سلطنت نیز مخالف عقیده سپهسالار بود پس يك چاره ماند و آن این است که سپهسالار خط حرکت خود را منحرف کنند لهذا جانب ارگون حرکت کرد. روز ۱۶ حمل از چا نخواه به ارگون رهسپار شد در ارگون از طرف قطعه عسکری رسم سلام و احترام بجا گردید سپهسالار مسائل اداری را از قبیل غله و غیره فیصله کرد و مشکلات عسکری را رفع نمود و برای صاحب منصبان ارگون که تاحال خود را بحکومت سقوی تسلیم نکرده بودند ترفیع داده فردای آن عازم گردید.

مذاکرات با سلیمان خیل

از ارگون تا گردیز قریه‌های مردم سلیمان خیل و خروت میباشند این مردم همه ذلیر و ثروت مند و مسلح اند اینها با دولت امانی سخت مخالف و حتی با حبیب‌الله متفق شده در صدد آن بر آمده بودند که امان‌الله خان را که از قندهار بکابل اراده حمله نموده مانع شوند. رفتن سپهسالار درین منطقه از رفتن به دریخیل خطرناک تر است اطلاعات واصله نیز از خرابی اوضاع و عدم امنیت حکایت میکنند در آخر برج حمل سال ۱۳۰۸ سران

سلیمان خیل مانند کریم خان شرن پهلوان خان - کریم خان سرکو و غیره
 بحضور سپه سالار آمدند عقیدت و احترام کردند - آمدن اینها در حقیقت
 آغاز جرگه سلیمان خیل بود - اینها پیشنهاد کردند که ما به سپه سالار
 احترام و وصیت داریم ولی میان ما و اعلیحضرت امان الله خان بر هم خورده
 و هدبری شده و اعتماد ما از آن طرف سلب گردیده ازین جهت مجبور شدیم
 و با حبیب الله متفق گردیدیم - آرزوی مردم ما اینست که سپه سالار
 اعلان سلطنت کند درین صورت ما به رکاب وی خدمت می کنیم سپه سالار
 چنانکه تا اینجا مکرر از سلطنت اباورزیده و آنرا مر بوطبه آرای عامه
 ملت می دانست در حضور سران سلیمان خیل نیز از سلطنت اباورزید
 سران سلیمان خیل یقین کردند که سپه سالار برای اعلیحضرت امان الله
 خان کار می کند سخت نا امید شده بیک تدبیر دیگر دست بردند و آن این
 بود که به سپه سالار پیشنهاد کردند که یکی از برادران خود را به سر
 لشکری آنها مقرر کند که با اعلیحضرت امان الله خان بجنگد و وقتی که
 از طرف امان الله خان مطمئن شدند به خودت سپه سالار حاضر میشوند
 و درین قیام ملی شریک میگردند مطلب آنها این بود که
 میخواستند از جانب سپه سالار مطمئن شوند که وی به طرفداری
 اعلیحضرت امان الله خان تکیه نمی کند و گویا به عقیده خود -
 امان الله خان نیز ازین طرف نا امید میگردانند - تردید این پیشنهاد
 ها موجب تولید خطرات مد هش بود زیرا بطور یقین سلیمان خیل را
 بدشمنی ما برمی انگیزد و مخالفت آن قوم دلیر که همسایه نزدیک مردم
 جنوبی میباشند مسئله را مشکل تر میساخت با وجود این سپه سالار

بیشهاد دوم سلیمان خیل هارا که بسیار خنده آور بود به صراحت ترید کرد زیرا هم چنانکه آرزوی سلطنت را مخالف آمال ملی خود میدانست مخالفت با امان الله خان را منافی آرزو و عقیده خویش میسر دسران سلیمان خیل یقین کردند که تیر شان به خاک خورد با کمال ناامیدی و عصبانیت از جلسه بر آمدند - اطلاع رسید که در همانجا تصمیم گرفته اند که فردا سر راه را میگیرند و مانع رفتن ما میشوند سپه سالار دانست که اوضاع وخیم شده میرود و جنگیدن با سلیمان خیل و تولید دشمنی میان مردم جنوبی و آنها دور از صواب است راه دیگری هم نبود که مثل قضیه دریغیل خط سیر خود را منحرف کند پس یک تدبیر فوری اندیشید و با همراهان خود مشورت کرد و آنرا عملی نمود یعنی قبل از آنکه سلیمان خیل لشکر های خود را گرد آورند جانب گردیز رهسپار گردید همراهان سپه سالار که از خوست و جدران آمده بودند به سی نفر بالغ میشدند - تمام شب طی مسافه نمودند ساعت هشت از قبائل سهاک عبور نموده بلافاصله به بالاده تشریف بردند. بالاده در جوار شهر گردیز میباشد و مقر جان داد خان در آن جاست سپه سالار در قلعه متصل قلعه آنها اقامت ورزید .

حوادث گردیز

سپه سالار قبل از رسیدن به بالاده الله نواز خان را به گردیز فرستاده بود که محمد صدیق خان و عبدال حکیم خان را برای مذاکره به بالاده دعوت کنند بمن نیز امر داد که از کت منگل به بالاده بروم غوث الدین خان نیز در ظاهر پذیرائی شایسته کرده بود من ساعت دو از ده

به بالاده رسیدم - سران منگل ویست سواز که ازخوست آمده بود
 با من بودند - محمد صدیق خان و عبدالحکیم خان قبلارسیده و مذاکرات
 بعمل آمده بود ولی بکدام نتیجه قاطع نرسیده بودند - به ملاقات
 سپه سالار شرفیاب شدم - با محمد صدیق خان و عبدالحکیم خان نیز
 ملاقات دست داد .

روز به پایان میرسید اطلاع آوردند که چند تن از ملاهای
 سلیمانخیل برای مذاکره آمده اند سپه سالار محمد صدیق خان
 و عبدالحکیم خان را در اقامت گاه خود گذاشته خودشان و اینجانب
 از قلعه بر آمدیم که در مسجد متصل قلعه با ملاها مذاکره کنیم .

ملاها آمده بودند که با مسائل شرعی و فتواهائیکه در دربار
 حبیب الله ساخته شده بود سلطنت او را یک امر شرعی وانمود کنند
 و ثابت کنند که هر که با وی مخالفت کند شرعا با غی شمرده میشود
 مذاکره به تفصیل شروع شد - سپه سالار با دلائل اسلامی گفته های
 آنها را تردید می کرد و بقناعت شان می پرداخت - آنها طوطی وار
 سخن می گفتند و آنچه را آموخته بودند بدون تطبیق به موضوع گفته
 میرفتند مذاکره به پایان نرسیده بود که محمد صدیق خان
 و عبدالحکیم خان در مسجد آمده از سپه سالار اجازه خواستند که
 بگریز بروند چون روز به پایان رسیده بود و راه نیز مامون نبود
 سپه سالار آنها را مرخص کرد - هنوز آنها چند قدم دور نشده بودند
 که غوث الدین به حال اضطرار در مسجد وارد شد و اعتراض کرد که چرا
 سپه سالار بایشان اجازه داد که باز گردند باید آنها مجبوس میشدند

سپه سالار گفت آنها گناهی نکرده اند که محبوس شوند به نامه و قول من اعتماد کرده آمده اند من نیز آنها را رخصت دادم غوث الدین از مسجد خارج شد محمد صدیق خان و عبدالحکیم خان میخواستند بر اسب های خود سوار شوند غوث الدین و همراهانش بر آنها فیر کردند آنها مدافعه نمودند جنگ در گرفت چند نفر سپاهی که از گردیز آمده بودند و پنج سواریکه بامن از خوست آمده بودند کشته شدند محمد صدیق خان و عبدالحکیم خان که غافلگیر شده بودند خود را به غوث الدین خان تسلیم کردند غوث الدین آنها را به قلعه خود محبوس کرد چون این وقایع بدون اطلاع سپه سالار بعمل آمده بود سپه سالار با قامتگاه خود تشریف برد شب در کهال اندوه و کدورت سپری شد فردا پس از نماز بامداد سران منگل و جدران پیشنهاد کردند که دیگر توقف در رود احمد زنی دور از مصلحت است حرکت دیروز غوث الدین خان و این خود سری و عهد شکنی دلیل بزرگ است که «باید بیرون کشید ازین ورطه رخت خویش» سپه سالار که از اوضاع غوث الدین سخت متأثر شده بود مخصوصاً نسبت به خون آن چند نفر که درین معرکه کشته شدند پیشنهاد مردم را پذیرفتند و به گت منگل تشریف بردند.

گت منگل

گت منگل اقامتگاه ما واقع گردید چند روز در اینجا گذشت محمد صدیق خان و عبدالحکیم خان بدست غوث الدین اسیر میباشند در گردیز سید محمد خان غند مشراندری و محمد شاه خان غند مشراندری خیل قطعات اسکری

را اداره می‌کنند - سپه سالار بران شدند که از گت منگل به گردیز روند و آنجا را مرکز عملیات خود قرار دهند - الله نواز خان پیشنهاد نمود که چون عساکر گردیز اکثر مردم کوهستان و کوه دامن میباشند و آنها طبعاً به خبیث الله متمائل اند علاوه بران گردیز از یکطرف به رود احمد زئی و از طرف دیگر به قریه های سلیمان خیل محصور است بهتر است سپه سالار در مقام آزاد تر اقامت کنند و هدایات خود را از آنجا صادر نمایند - سپه سالار گفت بهر حال چون گردیز مرکز است جنوبی و قرار گاه عسکری است باید بدست ما باشد - من چون دیدم بودن سپه سالار در گردیز مناسب نیست و گذاشتن گردیز نیز دور از صواب است رفتن خود را به گردیز پیشنهاد نمودم - پیشنهاد من طرف قبول واقع شد و مامور شدم که فردا به گردیز بروم و بالا حصار را اشغال کنم و آنجا را اداره نمایم - فردا با زلمی خان و سنک خان و محمد سرور خان حاکم خوست و ده سوار عازم گردیز شدیم از رود احمد زئی بخیریت عبور شد چون در پای بالا حصار گردیز رسیدیم سید محمد خان و محمد شاه خان بمجردیکه از رسیدن من شنیدند با عساکر گردیز برسم احترام برداختند مردم گردیز نیز با استقبال آمده بودند خان محمد ، شیر محمد خان عبد الغنی خان در تمام این عملیات سهم بزرگ داشتند این سه برادر از اشراف گردیز میباشند ، برادر دیگرشان نیک محمد خان نام داشت در دره سراجیه از رجال بسیار معزز و با نفوذ و شاغاسی حضوری و طرف اعتماد پادشاه بود نامبرده در اوائل حکومت اما فی معزول و خانه نشین و در همانوقت وفات یافته بود - روزیکه من به گردیز رسیدم باران

بشدت مبارید باوجود آن افراد عسکری و اهالی گر دیز در میدان طیاره آمدن مرا انتظار میبردند - سید خان غندمشر قوماندانده سلامی را اداء نمود توپ های احترام فیر شد پس از انجام مراسم سلام پیام سپه سالار را بآنها ابلاغ کردم و تصمیم سپه سالار را برای نجات مملکت شرح دادم همه متفقاً برای خیر و سعادت افغانستان دعا کردند و آمادگی خود را برای اجرای تصمیمات سپه سالار اظهار نمودند.

گر دیز

در گردیز در قریه سرسنگ در قلعه عبدالغنی خان و برادرانش اقامت نمودم و فردا امور ملکی و عسکری گردیز را بدست اداره گرفتم در قلعه گردیز دو حصه از مردم کوهستان و کوهدامن و یک حصه وردکشی بود مردم کوهدامن و کوهستان به خوف افتاده شبانگاه باغند مشر خود عبدا لعیث فرار کردند - من نیز خوش شدم که سلامت به خانه های خود رفتمند - سپه سالار نیز از کتمنگل به سجنک رفت در نزدیک قلعه اصیل خان منگل اقامت گزید سردار شاه محمود خان غازی در جاجی میباشد و در آنجا مشغول ترتیبات است - من همیشه راپور کارهای خود را به سپه سالار میفرستم و هدایات لازمه میگیرم ، الله نواز خان در هر هفته یکروز به گردیز می آید و یکروز را نزد سپه سالار می ماند سیدخان و محمدشاه خان و محمد سرور خان و عبدالغنی خان و برادرانش فعالیت های فراوان میکنند - مردم با همت گردیز خود غله برای عسکری می آورند و ازین جهت کاملاً آسوده خاطر میباشم .

داستان اسارت محمد صدیق خان در دربار حبيب الله تائير مد هش
 نموده بود حبيب الله باز بهمان اسلحه خطر ناك دست برد - سردار
 عليشاه خان را با عبداللطيف مهاجر هندی و يك پيام تهديد آميز
 بسمت جنوبي فرستاد چون علي شاه خان نواسه عم مادر زمره افراد
 عايله ما محبوس بود از نامبر ده عهد گرفته بود كه اين پيام را به
 جنوبي رسانيده به كابل باز گردد و تهديد كرده برد كه اگر به
 كابل باز نيايد هر صدمه كه به عايله وي برسد از دست خودش
 خواهد بود علي شاه خان و عبداللطيف به گردن آمدند و در
 محضر عام پيام خود را ابلاغ كردند پيام عبارت از يك جمله مختصر
 بود: (يا تسليم به حكومت وي و يا قتل تمام افراد عايله شما.)

علي شاه خان در كمال تهور و بروي مردم به آواز بلند ستم
 هاي حبيب الله و احوال اسف انگيز مردم كابل را شرح و توضيح
 دادواين خود يك خطر بسيار بزرگ بود كه عليشاه خان متحمل شد
 زيرا او تصميم داشت نظر بعهدي كه نموده بود ب كابل باز گردد و براي
 نجات خود عايله خود را بربا ندهد و اينرا نيز ميدانست كه عبداللطيف
 مهاجر ابن سخنان ويرا يك يك به حبيب الله ميرساند پس از آنكه
 علي شاه خان پيام را بمن رسانيده به سخنك رفت و پيام مذكور را به
 سپهسالار عرض نمود سپهسالار با اين جمله مختصر جواب داد
 (تا وقتي كه حبيب الله از سلطنت دست نبردارد و سرنوشت افغانستان
 بدست مردم افغانستان فيصله نشود من از اقدامات خود دست
 بر نميده ام) ضمناً به عليشاه خان امر داد كه ب كابل نرود و جواب

پیام را عبداللطیف برساند اما علیشاه خان با يك شجاعت بینظیر از ماندن به سمت جنوبی ابا نمود و گفت کشته شدن بهتر است نه شکستن عهد سپهسالار شجاعت و براتقدیر نموده اجازه بازگشتن داد و هنگام رفتن گفت: تر او افراد عایله خود را باسرنوشت افغانستان بخدا میسپارم آنها بکابل رفتند و پیام سپهسالار را رسانیدند حبیب الله چون دید که با مریدی سرو کارش افتاده که حتی قتل فرزندان و عایله اش نیز دروی تاثیر نمیکنند سخت مشتعل شد و سردار علی شاه خان را بشد پریا و زنجیر بر کردن در کمال بیرحمی و شکنجه به زندان فرستاد.

عزیمت جانب لهو گرن

چند روز بعد مکتوب سپهسالار رسید که در آن عزیمت خود را از سجنک جانب لهو گرز ابلاغ کرده بود بنده به حیرت شدم در حالیکه هنوز ترتیبات ما کامل نشده و سرتاسر لهو گرز در دست دشمن است چگونه سپهسالار بدانصوب عزیمت کرده، درین اثنا غوث الدین بدون اطلاع به سپهسالار و یابن محمد صدیق خان و عبدالحکیم را زها نموده بکابل فرستاده بود.

هنگامیکه سپهسالار جانب لهو گرز حرکت میکرد حبیب الله خبر شد و پینه بیگ جرنیل اما نی را که اکنون جرنیل عساکر خودش بود با تجهیزات مکمل و عساکر زیاد ششاسب به شتاب فرستاد پینه بیگ بطور ناگهانی به همراهان مختصر سپهسالار حمله کرد اگر فضل خدای متعال و تدبیر حربی سپهسالار و شجاعت و استقامت او نمی بود بلاشبه با آن افراد قلیل ملکی و تجهیزات نامنظم

و آن همه بی سرو سامانی دستگیر و یا کشته میشد سپهسالار در حالیکه همه مناطق حا کمه در دست عسکر کنا بل بود بیک تد بیر حصر بی معجز آسا خود و همراهان خود را از خطر نجات داد و از میان باران گله سلامت به سجنك رفت.

درین اثنا خبر رسید که حضرت نورالمشائخ در کتواز آمده، متصل آن مکتوب حضرت صاحب بمن رسید و خواهش نموده بود که باری ملاقات کنم و اختیار را بمن گذاشته بود که به گردیز این ملاقات دست دهد یا من نزد ایشان بروم بالاخره خود حضرت صاحب در یکی از دهات نزدیک گردیز آمد چند نفر از سواران سلیمان خیل نیز با ایشان بود من با محمد سرور خان و محمد شاه خان غند مشر بملاقات ایشان رفتم حضرت صاحب در یک اطاق بزرگ نشسته بود چند نفر ملای سلیمان خیل و پهلوان خان و کریم خان سرکی و کریم خان شرن و عصمت الله خان سهاک و عده دیگر حاضر بودند پس از مضافه حضرت صاحب خواست با هم تنها صحبت کنیم لهذا در اطاق دیگر رفتیم جناب ایشان اول از کار های امان الله سخن و تند روی های وی در مورد دیانت و مخالفت آن با عنایات مردم شکایت کرد آنگاه گفت مرکز در دست حبیب الله میباشد اگر شما بیشتر مخالفت کنید عایله و خویشاوندان شمارا یکسره قتل خواهد کرد چون من خاندان شما را دوست دارم بهتر است سپهسالار و شما از جنگ دست بردارید و هندوستان بروید من کوشش میکنم که عایله شما با پول فراوان نزد شما بیایند و فتیحه دلائل و نصائح جناب حضرت صاحب به پایان رسید گفتم که ما برای کدام غرض مادی نیامده ایم ما خود خیر داریم که عایله و فرزندان ما در کمال

بدبختی محبوس میباشند ما برای خیر و سعادت وطن و حفظ آبروی مملکت برای هر گونه قربانی حاضر میباشیم سپهسالار بهیچصورت ازین عزم خود باز نمیکرد چون حضرت صاحب دید دیگر اصرار سودی ندارد مجلس را ختم نمود آنها بر جمع خود. و من به اقامتگاه خود آمدم معلوم شد دوسه روز بعد ازین حضرت نور المشائخ درسجنت بحضور سپهسالار رفته و در آنجا نیز همین پیشنهاد را نموده و سپهسالار به پیشنهاد وی موافقت نکرده است پس از آن حضرت صاحب از سجنك در كهسك آمد و در آنجا اقامت گزید دیگر خبری از ایشان باز نیامد.

حمله محمد صدیق خان

صبح ۲۳ جوزا در اقامتگاه خود نشسته بودم ناگهان حضرت صاحب وارد گردید هنوز مصروف چای بودیم که مراسله محمد صدیق خان رسید این مراسله بنام مردم گردیز بود و در آن چنین نوشته شده بود (خطاب به مردم گردیز؛ من به حکم امیر حبیب الله خان باهفت هزار فوج منظم و توپخانه قوی دیشب از کوتل تیره گذشتم امروز در سفید خاک میباشم اگر نادوساعت شاه ولی خان را بمن نسپردید به عساکر خود امر میکنم که به گردیز حمله کنند آنگاه مسئول خون هائیکه ریخته میشود و خانمانها ئیکه بر باد میروند شما خواهید بود ضمنا به وعده های چرب و شیرین مردم را امید وار گردانیده بود و رود ناگهانی محمد صدیق خان باین حدت و وعده موجب حیرت همگان گردید عبدالغنی خان و برادرانش با دیگر حاضران مجلس منتظر هدایت من شدند مجلس را يك سكوت آمیختن با احساس خطر استیلا

کرده بود من گفتم ممکن نیست که از گردیز بگریزم اگر شما تاب مقاومت محمد صدیق خان را ندارید بهتر است مرا محبوس نموده بوی بسپارید حبس بدست دوست و مرگ بدست دشمن بهتر است نه اینکه من برای حفظ جان خود درین تصمیم ملی رخنه وارد کنم اگر مرا محبوس بدشمن نمیسپارید بکراه باقی میماند و آن جنگ است در مقابل دشمن.

عبدالغنی خان به و کالت تمام مردم گردیز به پا خاسته گفت ما گردیزبان نامردانه خود را تسلیم نمیکنیم تا جان در بدن داریم در راه خدمت وطن در کاب شما بادشمن میجنگیم خوانین و بزرگان منگل و جدران که بصیعت من آمده و درین مجلس حاضر بودند سخنان عبدالغنی خان را تائید کردند و گفتند تادم مرگ از نام و حیثیت افغانستان دفاع خواهیم کرد.

جناب حضرت صاحب که این سخنان را شنید گفت: پس من باید به سهاک بروم و گردیز را ترك کنم این را گفت و رو ان شد سید محمد خان و محمد شاه خان غندمشر در کمال شجاعت آمادگی خود را اظهار کردند من گفتم بهتر است جواب تهدید محمد صدیق خان را بجای کساغذ و پیام با گلوله توپ بدهید آن دو افسر رشید به بالا حصار رفتند عبدالغنی خان با دیگر سران گردیز به تهیه لشکرهای قومی پرداختند فیرهای توپ از بالا حصار آغاز شده توپ های محمد صدیق خان آنرا جواب داد جنگ در گرفت سپاهیان گردیز به قوماندانی محمد شاه خان و مردم گردیز به قیادت عبدالغنی خان شتابان به میدان

جنگ حاضر شد ند من نیز خود را به محاذ رسا ندم و از ان جا جنگرا اداره میگردم بلوصف اینکه قوای محمد صدیق خان چند برابر ما بود بزطرف دو ساعت شکست کردند محمد صدیق خان زخم مفکر برداشت محمد شاه خان که انتهای لیاقت و شجاعت خود را نشان داد چهار گله بهوی اصابت کرد پیکر خون آلود او را به شفاخانه بردند جراحات این افسر دلیر سخت مرامتاًثر گردانید فوراً بر بالین او حاضر شدم در حالیکه خون از بدنش جاری بود چشم خود را باز کرد و گفت بمن مشغول نشوید شکر میکنم که توانستم در راه وظیفه قربان شوم، چون گله در اعضاء رئیسه اصابت نکرده بود اندک متسلی شدم عوث الدین خان در تمام ساعات جنگ با اعوان خود در کوه رود احمد زئی که بر میدان جنگ ما کم است بالا شده اوضاع جنگ را مراقبت میکرد در آخر چون یقین کرد سقویها شکست خورده و جنگ به نفع ما تمام میشود آنها نیز بر سپاه مغلوب حبیب الله گله باری کردند مردم قریره های آنطرف کوه تیره نیز در جنگ با ما شریک شده بر قوای حبیب الله حملات شدید نمودند در نتیجه در لشکر محمد صدیق خان شکست افتاد خود او را با چار پائی در قلعه عصمت الله خان به سپاهك بردند پنجصد نفر از افواج وی بدست گردیزیها اسیر شدند بقیه اسلحه را گذاشته از بیراهه رهسپار لوگر شدند عوث الدین بعد از ختم جنگ و فیروزی کامل مانزد من آمد در این جنگ از طرف ما چهل نفر شهید و شصت تن زخمی شده بود شهدا را تدفین و مجرو حین را تحت معالجه فرار دادیم زخم هنی محمد شاه خان رو به بهبودی گذاشت و به فضل الهی آن افسر شجاع

ورشید از خطر نجات یافت خیر این فتح در تمام سمت جنوبی نشر شد و موجب امید واری و تسایت مردم گردید اسیران جنگ را نیز دسیه سالار فرستاد سپهسالار سه چار روز آن هارا نگهداشته نصاب و هدایات قیمت دار نموده همه را عفو و رخصت داد که بخانه های خود بروند .

جنگ سلیمان خیل

خبر شکست قوای محمد صدیق خان در همه جا منتشر گردید حبیب الله تکان سخت خورده نهایت مشتعل شد محمد صدیق خان هنوز در قلعه عصمت الله خان ساکن بود مکتوب مفصل به عصمت الله خان فرستاد که او را بگردیز بفرستد عصمت الله خان نوشت - که چون محمد صدیق خان بمن پناه آورده از غیرت افغانی دور میدانم که پناه گزین خود را بشما بفرستم علاوه بر آن محمد صدیق خان مجروح و در بستر افتاده مجال حرکت ندارد وعده می کنم همین که بهتر شود او را از منطقه خود خارج کنم .

در این اثنا غوث الدین بدون آنکه با من مشوره کند یک مراسله تند و قتمه انگیز به عصمت الله خان فرستاد در آن نوشته بود که باید به هورت فوری محمد صدیق را بمن تسلیم کنی والا خود با لشکر احمد زئی می آیم و او را بدست آورده خانمان سلیمان خیل هارا تار و مار می کنم و تهدیدهای ناشایسته دیگر نیز کرده بود که ذکر آنرا مناسب نمی دانم .

عصمت الله خان بخواندن مراسله نهایت متأثر شده و برای اینکه

مردم سلیمان خیل را مشتعل گردانده اصل مراسله را بخوانین و مشران آن هانشان داد آن هانیز که مراسله را خواندند يك باره مانند آتش مشتعل شدند به غوث الدین جواب فرستادند که ما هرگز نمیخواستیم با شما جنگ کنیم اما اکنون که حرف غلبه و قوت به میان آمد خواهید دید که فروزی نصیب که میشود؟ متصلا مردم سلیمان نخیل اشکرهاى خود را جمع کردند و جانب گردیز پیش آمدند چون کسار از کسار گذشته بود من نیز مشغول دفاع شدم روز سوم جو ز غوث الدین خان با مردم خود و عبدالغنی خان با مردم خود و يك قطعه عسکری به سهاک حمله کردند در اثر يك جنگ خونین که دو روز دوام داشت مردم سهاک عقب نشستند مومن خان برادر غوث الدین که جوان بسیار دلاور و با اخلاق بود درین جنگ کشته شد، روز سوم باوصف اینکه سلیمان نخیل های کتواز و ثرن با اسلحه کافی به کمک مردم سهاک آمدند گردیزی ها پیش قدمی نمودند عصمت الله خان اسیر و جنگ به نفع ما تمام شد چون او را نزد من آوردند بسیار نادم بود و این جنگ راناشی از همان مراسله غوث الدین خان میدانست او گفت در همان روز اول اگر ما مطمئن میشدیم که سبه سا لار برای امان الله خان کار نمی کند محمد صدیق را از بین خود میراندیم چون عصمت الله خان آدم حساسی بود مذاکرات من نیز دوری کسار گرفت افتاد پیامی به مردم سلیمان نخیل فرستاد که از جملدو خونریزی دست بردارند و این پیام را در حاشیه قرآن کریم نوشته اضافه کرده بود که آنرا برضا و رغبت خود نوشته ام پیام عصمت الله خان با قرآن کریم توسط یکی از سلیمان نخیل ها که باوی اسیر شده بود فرستاده شد

سقوط گردیز

تا عصر روز سوم جنگ به نفع مادامه داشت در شب چهارم رمضان دفعتاً وضع دگرگون شد زیرا دو حاکم موثر واقع گردید مردم گردیز و جدران در میان خود افتادند و بر سر یک امر جزئی بی اتفاق شدند از جانب دیگر کارتوس در جباخانه گردیز پیاپی رسید این دو حادثه بدبختی بزرگ باز آورد و هیچ چاره نداشت. صبح در طلوع آفتاب از محاذ خیر رسید که افراد احمد رئی و گردیزی شبانه از میدان برآمدند و اکنون مشغول تخلیه خانه‌ها و بردن زنان و فرزندان شان جانب حاجی میباشند ملک معراب خان و تو کبیل خان وعده دیگر از مردم گردیز و چند نفر احمدزئی کشته شده‌اند مردم جدران و منگل و طوطا خیل تلفات زیاد دادند از سپاهیان و ردکی نیز شصت نفر مقتول شده هرچه کوشش کردم دوباره انتظام رویکار آیدمکن نشد مردم همه مشغول فرار و تخلیه گردیز میباشند تا ساعت ۱۲ تقریباً شهر گردیز خالی شده بود سلیمان نخیل ها موفقانه پیش می آمدند عبدالغنی خان چون دید نظام از دست رفته و دشمن نزدیک میشود با هزار زحمت دست زنان و کوه‌گان خود را گرفته بابرادران خود براه رود احمد زئی جانب حاجی رفت.

در قلعه سرسنگ تنهان ماندم و غلام محی الدین خان وزیر ساری پسر ملک دنده خان و نور الدین وردکی اینها همیشه با من میبودند با وجود آن که اطلاع مکرر میرسید که گردیز تخلیه شد و اینک دشمن به بالا حصار رسید از قلعه خارج نشدم آواز فیر سلیمان نخیل

ها نزدیک شده میرود همراهان من که مال متانت را به خرج دادند و حتی جرئت نکردند که برای نجات خودشان پیشنهادی بمن نمایند با اسلحهٔ مختصری که در دست دارم منتظر هر گونه حادثه میباشم ناگهان محمد گل خان پسر پیر دوست طوطا خیل که هنوز جوان بود در حالیکه تفنگچه در دست داشت سراسیمه و ارداطاق من شد اولین حرفی که از دهانش بر آمد این بود: گردیز تخلیه شد دشمن بالا حصار را اشغال کرد اینک از شفاخانه سرازیر شده برای گرفتن شما می آیند من گفتم بیایند انسان برای مرگ آفریده شده در زمرهٔ این قدر کشتگان یکی من - گفتم کشته شدن سهل است شما را اسیر میکنند و با کمال ذلت بکابل میفرستند پلان های سپهسالار مختل میشود این اقامت شما در این جا فائده ندارد هر طور هست باید بحضور سپهسالار بروید - چون دلائل او معقول بود از قلعهٔ سرسنگ خارج شدیم من که هیچ در فکر بر آمدن نبودم و قبلاً برای اینکار تدارکی نکرده بودم مجبور شدم که پیاده از گردیز خارج شوم زیرا اسب های ما و تلم و وسائل حمل و نقل قبلاً غارت شده بود عصمت الله خان هنوز در قلعهٔ محبوس بود همینکه ما را دید به گریه در افتاد و گفت شما بمن جان بخشی کرده اید و مرا زنده نگذاشته اید اکنون با وجود آنکه افوام بن یا شما هیچکند مرا نمی کشید این احسان شما تا زنده باشم به گردن من خواهد بود بهتر است زود حرکت کنید از احساسات او تشکر کرده براه افتادیم جز یک دست لباس ملی که در تن و یک جوړه چپلی که در پای من بود هیچ چیز

خود را نبر داشتم محمد گل خان باتفنگچه خود در کمال شجاعت پیشروی من حرکت میکرد مردم گر دیز چون سیل در حال فرار بودند دست زن و فرزند خود را گرفته گاو و گوسفند خود را پیش انداخته میدویدند منظره بس دلخراش و جانگداز بود ما از دنبال این کار وان براه افتاده بودیم سلیمان خیل از قفاو در یخیل از کوهای دست راست برین قافله آواره و مضطرب آتش میگردید گاهی نیز دسته های متجاوزین حمله مینمودند و اموال شان را بغارت میبردند زنان گردیز از ترس اینککه بدست غارت گسران نیفتند اولاد عزیز خود را میگذاشتند و خود به شتاب میگریختند من بدیدن این منظره چنان متاثر شده بودم که سر از پا نشناخته حتی بر روی خار و خاره قدم بینهدم پاهای من خون آلود شده آبله بر داشته بود از وضع رقت انگیز مردم احوال خود را فراموش کرده بودم سپاهیان باقیمانده ورد کی که کارتوس شان تمام شده بود مصروف حمل و نقل رفقای زخمی خود بودند متجاوزین بر آنها حمله میکردند و با کمال ناجوانمردی تفنگهای بیکارتوس شانرا میر بودند از قفای این قافله در میان غبار تأثرات و امواج غم و اندوه به رود احمدزئی رسیدیم بیشتر تاجر من اینست که در اثر نفاق قوم و خلاص شدن کارتوس فعلا کوچکترین کاری از من ساخته نیست اعصاب من نزدیک شکنجه شدید فرار گرفته در این اثنا دوسوار از دنبال من آمدند چون نزدیک شدند دیدم یکی حضرت نورالمشایخ بود و دیگری هم آدم خن خروت که ابراهیم جان پسر

حضرت صاحب را در آغوش گرفته بود حضرت صاحب و آدم خان سلام وعلیکم مختصر کرده بسرعت از کنار من عبور کردند چند قدم بعد يك سوار دیگر شتابان آمد محمد گل خان که بزخم های پای من متوجه شده بود باتفنگچه ویرا تهدید نموده متوقف گردانید معلوم شد برادر آدم خان است که از عقب حضرت صاحب می رود بدون آنکه من اشارتی نمایم محمد گل خان و غلام محی الدین و نور الدین قهرا اورا از اسپ فرود آوردند و گفتند شرمت نمی آید که تو در این حال سوار باشی و سردار شاه ولی خان پیاده برود چون او ضاع و خیم بود من نیز باین فیصله راضی شده بر اسپ سوار شدم که خود را زود تریه سیه سالار برسانم و چاره کار سنجیده شود زین اسپ گاهی براست و گاهی به چپ مائل میشد معلوم شد يك مقدار زیاد پول مسكوك نقره در قفای زین بسته شده بود و نقلت آن مواز نه را اخلال میکرد برادر آدم خان از د نبال می آمد و مکرر عذر میکرد که اسپش را بدهیم سر انجام دلم بحالش سوخت و اسپش را واپس دادم همینکه اسپ و پول را گرفت بسرعت برق جانب حضرت صاحب شتافت من و در قایم پیاده بر راه افتادیم يك ساعت در میان گرد و غبار قافله راه می پیچیدم سوارى با اسپ کبود از دور نمایان گردید چون مرا دید عنان باز کشید و جلو کش نزد من آمد از چشمان وی برق محبت و دوستی میدرخشید در کمال احترام تعظیم کرد و گفت نام من مراد علی و از مردم هزاره میباشم هنگامیکه ر کاب باشی بودید من نائب کمند بودم وزیر هست شما خدمت میکردم این اسپ

مال شخصی من است درینم می آید که درین راه دور و سفر خطرناک شما پیاده بروید و من سوار باشم این اسپ را با زینش بشما بخشیدم از احساسات جوانمردانه و فداکاری وی متعجب شدم هر قدر با با کردم سود نکرد مراد علی با همان احساسات گرم رکاب مرا گرفت من بر اسپ نشستم و او دستم را بوسیده بدون کوچکترین توقعی به شتاب از ماجدا شد هنوز چند قدم به جلو نرفته بودم دیدم محمد شاه خان غندمشر با پیکر مجروح بریا بوسوار است و سپاهیان و ردکی اظهار اف اورا گرفته روان اند دلم بحالش سوخت به سپاهان وردک توصیه کردم که هر چه زودتر اورا به سجنک بسانند محمد گل خان پیش پیش اسپ من با تفنگچه خود و غلام محی الدین و نورالدین در کنار من راه می بیمودند دیوار های بلند قلعه جان داد از دور معلوم میشد غوث الدین بامردان مسلح در پای دیوار اجتماع نموده مصروف نقل دادن خانوای خود بود یسکی از همراهان مسلح وی شتابان جانب من آمد محمد گل خان گفت هنگام توقف نیست تا خود را به سپهسالار برسانید هیچ جا درنگ نکنید قاصد غوث الدین آمد و گفت خان آرزوی ملاقات شما را دارد گفتم من باید زودتر به سپهسالار برسم فرصت ملاقات ندارم اینرا گفتم و براه افتادیم پس از مرور یک مسافه طولانی در مقدمه دهکده های طوطا خیل رسیدیم قلعه محمد گل خان نزدیک شد چون راه پس ازین مامون بود وی اجازه خواست که از ماجدا شود و خانوای خود را جانب جاجی نقل بدهد پس از نیم ساعت به ملک محمد حسن خان

جاجی نصادف نمودیم وی از جانب سجنك می آمد از سبه سالار جو یا شدم گفت امروز در قلعه که جانباز خان چرخ می سکونت دارد برای نان چاشت مهمان است دیدم در یسگر مجال توقف نیست یک ورق از کتا بچه جیبی خود پاره نموده با قلم پینسل نکاشتم (گردیز سقوط کرد - سلیمان نخیل آنرا متصرف شد - اوضاع خطرناک است - گردیزی - احمدزنی - طوطا خیل مناطق خود را تخلیه کرده بسوی جاجی شتابان اند باید بلا معطلی به سجنك تشریف بیاورید من در آنجا منتظر شما میباشم) نامه را به ملک حسن خان سپردم تا هر چه زودتر به سبه سالار برساند خود براه افتادم هنوز آفتاب غروب نکرده بود به سجنك رسیدم و یکسره به اطلاق سبه سالار رفتم این اطلاق در طبقه دوم قرارداد دودشت مجاور ازان بنحوی معلوم میشود نگاه من جانب سجنك دوخته است از گرد سواران در میان شماع خونین آفتاب معلوم شد سبه سالار و همراهان شان به سجنك وارد شدند .

عزیمت جانب جاجی

در اطاق سبه سالار گرد هم نشستیم من واقعه گردیز را شرح دادم و از خطریکه سجنك را تهدید میکند خاطر نشان کردم و در ضمن غباری را که در دل صحرا معلوم میشد نشان دادم و عرض کردم که این گرد نشان رسیدن کاروان آواره است که از گردیز ورود احمدزنی و طوطا خیل عزیمت نموده، اینک به سجنك میرسد گفتم مردم نیز جانب جاجی خواهند رفت شب سیاه شده میرود

از يك جانب تیرگی شب و از جانب دیگر سراسیمگی مردم بهتر
 اینست از همین حالا که فی الجمله هوا روشن است جانب حاجی
 روان شویم توقف ما در سجنك نه بجا مفید است و نه به آن مردم آواره
 که از دنبال می آیند - الله نواز خان و حاجی نواب خان و کسانی که
 در مجلس حضور داشتند پیشنهاد مرا تأیید کردند و الجاح نمودند که
 هر چه زودتر سپه سالار جانب حاجی روان شود و از وقت استفاده
 گردد فردا ساعت ۱۲ به حاجی میرسیم و بقوای شاه محمود خان ملحق
 میشویم و در آنجا بانفاق تمام اقوام يك قرار قطعی میدهیم سپه سالار
 پیشنهاد مرا پذیرفت و همه براه افتادیم تعداد اسب از تعداد همراهان
 ما کمتر بود چنانچه حاجی نواب خان را که مرد مو سفید بود
 گاهی من و گاهی الله نواز خان ردیف خود میساختیم راه تاجاجی
 مخوف و بار يك ویر از جنگل های انبوه است شب پرده سیاه
 خود را گسترده دره تاریک و تاریکتر می شد آواز های تفنگ
 گاه گاه از دور سکوت شب را اختلال می کرد و در میان صدای سم
 اسب سواران در دره مخوف و سیاه می پیچید نیم شب به دره هزار
 درخت رسیدیم از فراز کوه مشعلی چند هویداشد این مشعل ها را از
 چوب خشک درختان ارچه می سازند در روشنائی مشعل مردان مسلح
 دیده شدند که در پیرتو مشعل های افروخته از کوه سر ازیر شده در راه مقابل
 ماصف کشیدند منتظر حوادث ناگوار بودیم اما این مردم به جای
 آن که مزاحم ما شوند احترام نمودند آن ها در روشنائی مشعل
 سپهسالار را شناخته بردند ملك قریه پیش دوید و به رکاب سپهسالار

بوسه داد و گفت درین شب تاریک عبور ازین جنگل های انبوه سخت خطرناک است من پیشنهاد میکنم شب برفرا ز این کوه در قلعه من باشید و فردا در روشنی سپیده دم حرکت کنید سپهسالار پیشنهاد او را منظور کرده جانب قلعه ملک بالا شدیم عبور از راه تنگ و جنگل انبوه دشوار بود باید پیاده از میان شاخه های خم شده درختان عبور کرد لهذا تاقلعه جلو کش به هزار سختی بالا شدیم ملک کمال اخلاص خود را ظاهر ساخت تمام شب در کنار آتش نشسته بودیم با اولین سپیده بامداد پس از ادای نماز از ملک تشکر نموده براه افتادیم جنگل های انبوه را عبور و ساعت دو به جاجی رسیدیم - سردار شاه محمود خان غازی باچندتن سران و ملسکان آن جادرم کز علی خیل باستقبال ما آمدند - معلوم شد مشارالیه درین چند روز لشکرهای جاجی را فراهم نموده و بران بوده است جانب گردیز حمله ببرد اما امروز خبر آمدن سپهسالار را شنیده و از میان لشکرهای خود به استقبال آمده است بدیدن لشکرهای قومی رفتم مردم جاجی واقعا در اثر تدابیر و فعالیت سردار شاه محمود خان لشکرهای خود را از جوانان رشید و دلاور فراهم نموده آماده حمله به گردیز بودند سپهسالار مقابل صفوف آن لشکرهای باحرازت گردش نموده احترامات شانرا قبول و پس از آن باسران و بزرگان جاجی مشغول جرگه شد.

در سایه پنجه چنار گهنسال

اوضاع وخیم بود گردیز سقوط کرده، سلیمان خیل با فوای حبیب الله متحد شده - احمد زئی و طوطا خیل ازدهات خویش آواره



یکی از اقطاب سه گانه فتح استقلال - سپهسالار غازی
سردار شاه محمود خان

شده اند. سجنك را از دست داده ایم مرد میسکه درجا جی بر ای
 معاونت، لشکر فراهم کرده بودند و آوازه شکست قوای کابل
 و گریختن محمد صدیق خان را شنیده و این خبرها موجب دلگرمی
 شان شده بود اکنون می شنوند که گردیز سقوط کرده و می بینند
 مردمیکه از فرانسه تا اینجا برای نجات وطن آمده و در چندین جا
 امتحان فداکاری و شجاعت خود را داده درین ساعت از سجنك
 جاجی آمده است بهر حال زیر سایه چنارهای کهنسال در همان
 صفا که همیشه مردم جاجی مسایل قومی خود را از روزگار گذشته
 فیصله میکردند آن جا را برای سپه سالار فرش کردند سپه سالار
 نشست و مردم به دوزوی حلقه بستند گوشها منتظر شنیدن وقایع است
 چشمها به تعجب و انتظار بسوی وی نگران می باشد صدای
 سپه سالار سکوت را در هم شکسته به انتظار مردم خانه داد نخست جریان
 حوادث را به تفصیل بیان کرد فتح گردیز و شکست محمد صدیق
 خان و نامه غوث الدین را به مردم سلیمان خیل و حمله آنها را به گردیز
 و عقب نشینی شان در سه روز اول و اسارت عصمت الله خان و تفاق لشکر
 های گردیزی و جد زانی و تمام شدن کار توس و جبهه خانه و
 بالاخره از سقوط گردیز یکا یک توضیح نمود اما مردم به شنیدن
 وقایع منتظر نبودند اخبار گذشته مانند افسانه بود مردم منتظر
 سرنوشت آینده خود بودند مردم می خواستند بدانند مردیکه با این
 ادعا و با آن دست تپی از فرانسه تا کوه های سمت جنوبی آمده مردیکه
 در مبارزه استقلال در همین سرزمین فتح بر آمده مردیکه گوش شان

ارداستان دلاوری او مملو است امروز در حالی که گسر دیز سقوط کرده و دشمن تاسجنگ رسیده امان الله خان از قندهار خارج شده اکثر حصص مملکت تحت استیلای حبیب الله در آمده بالاخره فرزندان و کودکان او اسیر حبیب الله می باشند درین نقطه دور افتاده تنها بالشکرهای جاجی یعنی با این مردمیکه بیشتر تجارت پیشه و غریب کار می باشند چه خواهد کرد ؟

سپهسالار پس از آنکه وقایع را تفصیل داد همه چیزها را بدون کتمان به مردم گفت بر سر اصل مطلب آمد به مطلبی که مردم منتظر آن بودند .

سپهسالار گفت (اکنون که وضع چنین است همراه پیشرو داریم اول آنکه روزی که مادر سر زمین شما وارد شده ایم شما کار و بار خود را گذاشته در کمال دلاوری و فداکاری برای نجات وطن خدمت کردید بامادوش بدوش درین قیام ملی سهم گرفتید دوبار بقیادت برادرم شاه محمود خان در خوشی بادشمن جنگیدید خساره ها برداشتید جبران این خساره شما از دست من ساخته نیست همه خبر دارید که حبیب الله به وسیله طیاره (۱) اعلان نموده که هر که ماسه برادر را بوی بسپارد شش لک افغانی انعام میدهد پس راه آسان اینست که ماسه برادر را شما بکشید و سرهای ما را به حبیب الله

(۱) در بیست و نهم همان يك طیاره از کابل آمده در گردیز و نواحی آن و خوست گردش نموده چند اعلان نشر کرده بود درین اعلانها برای آنست که به سپهسالار یا برادرانش آسیب برساند شش لک افغانی جایزه تعیین نموده بود اما طیاره در اثر گدوله باری مردم در گردیز سقوط کرده بود .

بیرید درین صورت هم شش لك افغانی می گیرید وهم از انتقام نجات می باید وهم میان آرزوی قربانی را که در راه خدمت وطن داشتیم نائل میشویم. طریق دوم این است که به توفیق و مرحمت خدا اعتماد کنید. دل از دست ندهید. مردوار پایه داری کنید. قوت دشمن را دلیل فیروزی آن - شنا سید - فیروزی باختیار خدا است. خدای توانا طرفدار حق است. حق با ما است - حق با کیسانی است که می خواهد آبروی وطن نریزد. ناموس مملکت بر باد نشود. استقلال افغانستان محو و مضحل نگردد. طریق سوم که من تصور نمی کنم شما باین ذلت تن دهید اینست که ماسه نفر را نکشید ولی بخواهید از سرحد افغانستان خارج کنید اما ای برادران جاجی شما آگاه باشید که ماسه نفر در اینجا روی جواناتن شما روی این بیرق های قومی کشته خواهیم شد و از عزمیکه داریم باز نخواهیم گشت و مملکت را در آتش و خون گذاشته بسرزمین بیگانه نخواهیم رفت) چون سخن سپه سالار بدینجا رسید غریو از حاضران برخواست تاثیر این بیانیه چنان نافذ بود که تا هنوز آن منظره در نگاه من مجسم است. بزرگان جاجی بیکبار از مجلس برخاستند و در حالیکه همرا بکنوع هیجان فرا گرفته بود دورتر رفته مشغول مذاکره شدند. پس از نیم ساعت آمدند و با کلماتیکه از حرف آنها صداقت و مردانگی آشکار بود فداکاری و تیاری خودهارا بخدمت سپه سالار اظهار نمودند و بیجان بستند تا یک تن جاجی زنده است دست ازین مبارزه ملی نخواهند کشید. جوانان جاجی که با بیرق های

خوبش نزدیک آمده این منظره را امید یبند و سخنان طرفین را میشنیدند
 با بزرگسان خود و هم نشاندند و بیک زبان فریاد کردند که واپس بخانه
 نرویم و از همینجا جانب گردیز میشتابیم. سپهسالار از احساسات آنها
 اظهار ممنونیت فرموده و توصیه کرد که تا طرح شدن یک پلان جدید
 در سینه مردم گردیز واحد زنی و مطوظا خیل صبر کنند عجلالتا بمردمیکه
 از گردیز می آیند و از خانیان خود آواره شده اند معاوت نمایند.

جاجی

چند روز در جاجی اقامت نمودیم مردم گردیز آمده
 و در دهکده های جاجی اقامت می کردند قسمتی هم در چمکنی و سایر
 نقاط که هنوز تحت نفوذ حبیب الله نرفته بود رفتند درین ایام برای
 اینکه مردم از مقصد سپهسالار و وقایع سمت جنوبی آگاه شوند
 سپه سالار لازم دید اخباری بنام اصلاح نشر کند این اخبار ذریعۀ
 دستگاه کوچک سیکلو ستایل طبع میشد. آقای نصر الله خان
 پسر حاجی نواب خان مهتم آن بود. جناب محمد نوروز خان
 تبلیغات عمومی را اداره میکرد او لین شماره اصلاح در برج اسد ۱۳۰۸
 از طبع بر آمد و به وسایل مختلفه در اکثر نقاط مملکت توزیع شد.
 تا جائیکه معلوم گردید مردم بادلچسپی کاملاً از آن استقبال میکردند
 و با وجود آنکه از طرف حکومت حبیب الله به شدت سانسور می شد
 دست بدست میگردید. در مملکت بجز آن عظیم رویکار بود اعلیحضرت
 امان الله خان که با قوای زیاد از قندهار به غزنی آمده بود در غزنی
 از طرف عساکر حبیب الله و لشکرهای قومی سلیمان خیل شکست فاحش

خورده به قندهار باز گشته و از آنجا بامنسویان خود از راه قلعه جدید به بمبئی رفته، سردار عنایت الله خان معین السلطنه که از راه پشاور به قندهار رفته نیز بابرادر خود عازم بمبئی شد. علی احمد خان والی که بعد از رفتن امان الله خان در قندهار اعلان سلطنت کرده بود اسیر شد قطغن، مزار و میمنه در دست قوای حبیب الله افتاد.

غلام نبی خان از راه روسیه بمزار شریف آمده بود ولی بعد از چند جنگ خونین همینکه اعلیحضرت امان الله خان قندهار را ترک گفت واپس به روسیه رفت. شجاع الدوله خان وزیر مختار لندن که در هرات بحیث رئیس تنظیمه آمده بود پس از یک جنگ مختصر براه ایران به اروپا رفته، سمت مشرقی نیز در اثر نفاق خانه جنگی های قومی سقوط کرده گویا سر تاسر افغانستان به آتش بیدار میسوزد. در تمام نقاط مملکت جنگ های خونین و کشتار های مدهش حکم فرمائی دارد. هر روز این خبر هائی رسید و بزرگواران ما میافزود در گردیز نوای تازه دم به سر لشکری پسر دل سپهسالار آمده تمام راه های لپوگر - در دست دشمن می باشد محمد عمر خان فرقه مشر معروف به سورجر نیل در کاریز درویش و بیدک مرگز گرفته و همه راهها را با توپو تجهیزات مسدود نموده از اطلاع تیکه میرسید معلوم میشد که نقشه حبیب الله اینست که نیروهای هند کور از تنگی و اغنجان کاریز درویش و خوشی براه شتر گردن بر جاجی حمله کنند و پردل نیز با قوای گرد یزاز راه رود احمد زئی به جاجی حمله نماید. با وصف این همه تهاجم و انتظامات سردار شاه محمود خان

در ۲۷ سرطان بایک لشکر مختصر جاجی بر خوشی شیخون برد
 و خسارات مدهش بر قوای مقابل وارد آورده سالماً و غانماً با سرباه
 جاجی باز گشت نا گفته نماند که این حمله آخرین بود که سردار
 شاه محمودخان به خوشی کرده بود حمله اول در برج نور بود درین
 جنگ مشارالیه خوشی را با یک جنگ دلاورانه بدست آورد ولی
 سقوط دبر موجب آن شد که به سجنک آمده خود را به سپه سالار
 برساند همچنین در ۱۷ اسد به میرز که حمله برده و در ۲۴ اسد
 با عسکر مخالف که از گردیز آمده بود جنگ شدید نمود و در ۲۷ اسد
 عساکر دشمن را شکست داده در بالاده حمله برده و در ۲۹ اسد
 واپس به میرز که آمد فردای آن عساکر مقابل در میرز که حمله
 آورده و بعد از یک جنگ سخت و خونین شکست کرده امرای زیاد
 داده بودند همچنین باره دیگر با قوای مختصر جاجی در دامنه کوه سید کرم
 بر لشکر دشمن حمله نمود و در کمال رشادت و موفقیت بر آنها
 خساره وارد آورده به جاجی باز گشت .

پلان آخرین

هشت ماه شده که از قرآنسه بر آمده ایم اقامت ما در جاجی بطول
 انجامید - بدون همین نقطه کوچک تقریباً تمام سمت جنوبی قهرا
 بدست دشمن افتاده هوا سرد شده می رود - مردم جاجی از کار تجارت
 خود مانده در کمال پریشانی بسر می برند پناه گزینان گردیز نیز
 اوضاع اقتصادی آنها را پریشان تر کرده - طیاره های دشمن به
 نشر اعلان گردش های هوائی خود گماهی تاجا جسی می آیند -

عسکر منظم نداریم سلاح و جباخانه نداریم- خیمه و دیگر وسائل
 تامین از سر ما موجود نیست- سرمایه کافی که این امور را انجام
 دهد در دست ما نمیباشد- زنان و کودکان مادر زندان دشمن با سختی
 بسر می برند درین هشت ماه فقط دو نامه با هزار مشکل از خانه واده
 خود گرفته ایم نامه اول مبنی بر خبر زندگانی آنها بود- از نامه
 دوم يك جمله بسیار مهم داشت که درین عالم پریشانی بیشتر موجب
 تشویق و تشجیع مآشد این نامه بقلم خانم سپه سالار بود مشا رالیها
 پس از آنکه از پریشانی و تکالیف خود شرح داده بود يك جمله بران
 افزوده بود و آن این بود (شما با وصف این همه پریشانی مازو کار ما را بغدا
 بسپارید از جانب ما اندیشه نکنید و وظیفه خود را به کمال مردانگی
 تمام کنید و بزودی بکابل حمله نمایید بگذارید مادرین راه کشته شویم)
 رهبرها سپری میشود مردم تنگدل میشوند منتظر اند که سپه سالار
 فیصله آخرین خود را هر چه زودتر ابلاغ کند بالا خیره يك روز
 سپه سالار، من و سردار شاه محمود خان و الله نواز خان را احضار کرد نقشه
 آخرین خود را با توضیح داد معلوم است درین چند روز سپه سالار
 تمام وقت خود را امصرف تهیه و ترتیب این پلان کرده بود کلیات
 نقشه چنین بود قبل از افتادن برف و انسداد راه ها بکابل حمله شود
 زیرا هر قدر در حمله بکابل درنگ نمائیم به ضرر افغانستان تمام
 میشود سازمان و وسائل در دست مانیست که از سرمای زمستان
 محفوظ بمانیم مردم جنوبی درین مدت دراز از کار و مشاغل خود
 بار مانده اند باساس این نقشه من مامور شده بودم که با اقوام احمدزئی

جدران، منگول و لشکر خود حاجی به منطقه دو بندی بروم در آنجا کار های خود را انتظام داده منتظر امر سپهسالار باشم - دو بندی در میان حاجی و خوشی میباشد .

الله نواز خان و حاجی نواب خان به وزیرستان بروند در آنجا مردم وزیر را استمالت کنند و هر قدر بتوانند از جوانان و وزیر سلاح و لشکر ترتیب داده نزد سپهسالار بیایند سردار شاه محمود خان غازی به گردیز حمله کند و پر دل سپهسالار را باقوای بزرگ آن سقوط بدهد و یاد آنجا مشغول نگهدارد، الله نواز خان و حاجی نواب خان جانب وزیرستان رهسپار شدند سردار شاه محمود خان بماموریت خود رفت و من ترتیبات لازمه گرفتیم و از حاجی به نهم سنبله جانب قاسم خیل عزیمت نموده و یازدهم سنبله آنجا رسیدیم و ۳۰ سنبله جانب دو بندی حرکت کردم مردمی که بامن رفتند شش صد نفر بود چهار صد نفر از جابی و دو صد نفر از سائر اقوام سمت جنوبی که از گردیز بامن آمده بودند مشکلات فراوان در پیش داشتیم درین هوای سردنه خیمه موجود بود . و نه بستره، سلاح مانیز همان بود که مردم از خود داشتند چند روز در دو بندی توقف نمودم اطاق من يك کلبه دهقانی بود که جزیک دروازه و یک روزن در سقف دیگر منفذ نداشت احوال سائرین را باید ازین قیاس کرد در تمام این ایام مشغول ترتیبات می باشم که چگونه مطابق نقشه سپهسالار در همان وقتی که امر میرسد بکابل حمله کنیم اخیراً نامه سپهسالار رسید که الله نواز خان و حاجی نواب خان یک تعداد وزیر را با خود آورده فردا بدو بندی میرسند بمجرد رسیدن آنها با مردم خود

جانب خوشی ر هسپار شویدا از آنجا بکا بل حملہ کنید .
 هنوز ، الله نواز خان تر سیدہ بود کہ نامہ دیگر
 سپہسالار رسید این نامہ مشتمل بریک خبر خطرناک ومدہش بود
 سپہسالار نوشته بود آمدن مردم وزیرستان موجب خشم مامورین
 انگلیس شدہ وشدیداً انتقاد کردہ اند کہ ماچرا از وزیری ہائیکہ
 آنطرف خط فاصل می باشد استمداد کردہ ایم علاوہ برانتقادتہدید کردند
 کہ اگر این وزیری ہا واپس نیابند طیارہ های انگلیس خانہ های
 شانرا ببارد خواهد کرد سپہسالار ازین قضیہ تشویش نمودہ بن امر
 دادہ بود کہ باید بلادرنگ جانب کابل ر ہسپار شدہ بہ حملات خود
 آغاز کنیم عصر آن روز لشکر های وزیری بدو بندی ر سیدندہ
 ویک جوپہ دیدر در میزان آمدند این لشکر ہاتخمیناً بہ سہ ہزار نفر
 بالغ میشدند یک نلک آن اسلحہ نداشتند احساسات آنها دربارہ نجات
 مملکت بسیار صمیمی وراسخ بود معلوم شد تہدید دوات بر تانیہ
 هیچ تاثیری در آنها نکرده۔ بدیدن لشکر تازہ دم خور سند شدیم
 روی آنها را بسیدیم با الله نواز خان قرار دادیم
 کہ فردا در طلیعہ بامداد ازراہ شتر کردن بہ خوشی برویم واز آن
 جافورا بہ حملہ آغاز کنیم ساعت دہ شب ، سومین اسلہ سپہ سالار
 رسید این مراسلہ نیز ازیک خیر اسف انگیز دیگر اشعار می کرد .
 سپہ سالار سقوط مشرقی را ابلاغ داشتہ بود
 معلوم شد بعد ازینکہ سردار محمد ہاشم خان تادم آخر استقامت نمودہ
 و ذمت فراوان کشیدہ در اثر آوازہ سقوط قندہار ونفاق اقوام مشرقی
 لشکر های حبیب الله بہ جلال آباد رسیدہ ر آنجا رامصرف شدہ
 بودند سردار محمد ہاشم خان در حالیکہ باخطر های شدید مواجہ بود

در کمال متانت از سمت مشرقی خارج شد و می خواست براه سفید کوه خود را بسمت جنوبی برساند اما در ظلمت شب راه گم شده از سفید کوه به علاقه تونگی فرود آمده و عساکر انگلیس ایشان را انگذاشته اند که به سمت جنوبی داخل شوند و به تونگی در قرار گاه خود برده اند در خانه مکتوب خود مو کدا نگاشته بودند که شما باید بدون وقفه حمله کنید و خود را به تونگی واغ جان که قوای حبیب الله آنجا سنگر گرفته اند برسانید تمام شب بیدار بودیم - هنگام سحر براه افتادیم ساعت ۱۲ از کپوتل شتر گردن عبور کردیم در عرض راه سردار محمد امین جان پسر سراج الملت وال الدین با چند نفر همراهان خود پیش روی ما آمدند معلوم شد محمد امین جان در هزاره جات بعد از آنکه چند روز مردم را بمخالفت حبیب الله برانگیخته مغلوب شده و خود را از چنگ قوای سقوی نجات داده از راه جنوبی عازم خارج شده است پس از تعارف بنا بر ده گفتم بهتر است در جاجی با سپه سالار ملاقات کند وی پس از اینکه به جاجی رفت هر قدر سپه سالار بوی گفت که درین قیام ملی سهمیم شود قبول نکرده بهند وستان رفته بود.

خوشی

عصر ۶ میزان به خوشی رسیدیم شب در آنجا توقف کردیم در ۸ میزان یکده ستم مردم را بصورت مقدمه الجیش مامور کردم که در تونگی واغ جان شبانه حمله کنند ترتیب حمله و نقشه جنگ را با توضیحات مفصل بآنها توضیح کردم فردا در خوشی ماندم منتظر بودم که قوای پیشقدم ما چه



مؤلف هنگام مجاهده در نجات وطن

میکنند شام روز قوه ما از تنگی واغ جان کامیابانه باز گشتند و سه صد تن از قرای مخالف را با خود اسیر آوردند .

معلوم شد اینها در وقت معینه حمله برده و عساکر حبیب الله چون خود را معروض بخطر دیده بودند بعد از يك جنگ مختصر تاب مقاومت نیاورده سنگر هارا گذاشته گریخته بودند چنانچه در بالا اشاره شد تعرض قوای ما در کمال شجاعت و بصورت منظم اجرا شده بود ولی در آخر غفلت کرده بجای آنکه مطابق پلان من لا اقل يك دسته از نفری خود را برای حفظ سنگر می گذاشتند آنجا را ترك گفته به خوشی باز گشتند بهر حال از موفقیت شان تشکر نموده غفلت شان را توضیح کردم .

فیصله چنان شد که آن سه صد نفر اسیر را بحضور سپه سالار بفرستیم فردا اسیران را جانب جاجی حرکت داده خود عازم زر غون شهر شدیم نماز خفتن به زر غون شهر رسیدیم جناب محمد گل خان مهمند در زرغون شهر بما پیوست ، وی درست مشرقی با سردار محمد هاشم خان فعالیت زیاد نموده و در ۲۶ سرطان تاجکری حمله نموده بود و به زر تیبیکه در نادر افغان مذکور است پس از سقوط مشرقی در جاجی و از انجا با مر سپه سالار نزد من آمد حدس من درست بر آمد اطلاع آوردند که عساکر مخالف دوباره تنگی واغ جان را متصرف شده است حکام گرفته اند شکستن این استحکامات از نگاه عسکری اهمیت زیاد داشت تا نیمه شب مشغول طرح پلان بودیم فیصله چنان شد که باید تمام لشکرهای ما

قبل از دمیدن صبح در میدانیکه میان تنگی واغ جان وزرغون شهر است یکجا شده منظر هدایت من باشند - مطابق هدایت شینه همه سر وقت حاضر شده بودند - قوای خود را به سه دسته تقسیم کردم وزیری ها را جانب جناح راست و احمد زائی ها را به جناح چپ ولشکر جاجی ومنگل وجدان را در قلب لشکر تعیین نموده هر یک را به وظائف شان مستحضر گردانیدم وامر کردم که در روشنی صبح از سه طرف به تنگی واغ جان تعرض کنند - لشکرها مطابق هدایت از سه سمت به تعرض آغاز کردند . جنگ در گرفت قوای مخالف دو ساعت در کمال بلا وری جنگیدند عاقبت بعد از تلفات شدید یکدسته جانب محمد آغه و یکدسته جانب کاریز در ویش عقب نشستند الله نواز خان با مردم وزیر ومنگل فراریان محمد آغه را و مردم احمد زئی و جاجی و جدان وغیره فراریان کاریز در ویش را تعقیب کردند من به الله نواز خان و ملک کا کوپسریک و ملک محمد جان سران کوچی پیام کردم که از تعقیب فراریها باز گردند تا همه یکجا جانب کابل حمله کنیم و لی الله نواز خان بجواب من نوشت که ما تا محمد آغه فراریان را تعقیب کریم - قوای مخالف از آنجانب نیز شکست کردند - عبدالغیاث غند مشرویک نفر کندک مشر اسیر و باهر من تیر باران شدند - قوای ما آنها را جانب چهار آسیاب رانده به ۱۳ میزان به چهار آسیاب رسیدند - باز گردانیدن اینها ممکن نیست آندسته از قوای ما که به تعقیب فراریان به کاریز در ویش رفته بودند تا کلنگاز دشمن را تعقیب نموده به زرغون شهر آمدند - صبح

۱۴ میزان عازم چهار آسیاب شدم مردم محمد آغه و قریه های عرض راه با محبت زیاد از ما پذیرائی میکردند از تمام روستاها صدای شادمانی بلند بود میوه و نان به لشکر ما میدادند و برای فتح ما و نجات وطن دعا میکردند - زبان نيز درين مرا سم شرکت داشتند .

غلام حیدر خان چرنیل خزانه جات در باغ خود که در سر راه میباشد ما را بصرف چای دعوت نمود محمد گل خان مهمند را مأمور گردانیدیم که بالشکر احمد زئی کوچی و احمد زئی رود و طوطا خیل از راه سنگ نوشته به قلعه حشمت خان حمله کنند .

خود بالشکر های جاجی ، منگل ، جدران جانب هند کسی حرکت کردم .

در اطراف پایتخت

به هند کی رسیدیم میان قوای ما و مدافعین شهر کابل تنها کوه شیردراز و ازل حایل میباشد این کوه و تخت بابر شاه از طرف دشمن باتوپ های دور منزل تقویه شده بود - بمجرد وصول ما به هند کی توپ دشمن از تخت بابر شاه قوای ما را تحت آتش گرفت .. تاثیر رومی های شربل ما را مجبور گردانید که کوه هند کی را سنگر قرار دهیم دو توپی را که با خود از خوست آورده بودیم هر جوار مینار چهل ستون داخل موضع کرده بمجادله شروع نمودیم - الله نواز خان بالشکر های خود در این جا بما ملحق شد شب در آغوش کوه بیابان رسید با وجود آنکه دشمن با سلاح جدید مجهز و نقاط حاکمه در دست وی بود تصمیم گرفتم که باید فردا بیک تعرض فوری مبادرت کنیم شب ترتیبات این

تعرض گرفته شد صبح به حمله آغاز کرده رو بروی آتش توپ و تفنگ
به تخت بابر شاه و کوه شیردروازه پیشقدمی نمودیم پس از چند ساعت
محاربه شدید و خوتین توپهای دشمن خاموش ساخته شدند با تصرف
کوه شیردروازه دشمن به تخلیه آسمانی مجبور گردید.

در ۱۵ میزان زامی خان منگل - زمرك خان جدرانی، ملك جان
جاجی بادیگر مشران قومی خود را بکوه زنبورك بن رساندند.
از تخت زنبورك شهر و اطراف آن خوبی دیده می شد جنگ بشدت
جریان داشت.

توپ های دور منزل و ثقیل فرانسوی از تبممرنجان و بالا حصار ما را
زیر آتش شدید قرار داده بود.

لشکر محمد گل خان از راه قلعه حشمت خان بازدمیدان محاربه
شد يك دسته سیاه سنگ و کوتل يك انگه حمله کرد و با مقاومت
شدید دشمن مواجه گردید از صبح تا شام جنگ ادامه داشت.

در پایان روز با وصف آنکه دستورات مادر عملیات جنگی از طرف
قوای ما بدرستی تطبیق میگردد بنا بر تفوق اسلحه دشمن، از سیاه سنگ
بعقب نشیمنی موقتی مجبور گردیدند.

شب فرارسید شهر و اطراف آن در پرده تاریکی مسنور شد غوغای
توپ و تفنگ فضا را فرا گرفته.

در این اثنا محمد عمر خان ناصری مشهور به سورجر نیل که یکی
از صاحب منصبان سابقه دار دولت و در این وقت فرمانده قوای حبیب الله
در کاریز درویش بود لشکرهای خود را گذاشته تنها نزد من آمد



مؤلف: لشکرهای مجاهدین هنگام ورود بکابل

و اطلاع داد که قوای حبیب الله از لوگرو سمت جنوبی بسرعت جانب کابل می آیند بر دل همه سالار نیز سوی کابل عزیمت نموده . شنیدن این اطلاعات از یک سو و خطر تمام گردیدن جبهه خانه از جانب دیگر باعث تشویش من گردید .

بر علاوه اطلاع میرسید که دشمن از مزارو مشرقی و قندهار نیز قوای خود را بسرعت جلب نموده .

در این جافقط یک تدبیر است که بهر نحو باشد از تاریکی شب استفاده نموده هر نوع خطر را مدنظر گرفته بدون درنگ تعرض نمائیم در اجرای این حرکت با مشران قوم مشورت کردم همه متفقاً آن را پذیرفتند موضوع را به الله نواز خان و گل محمد خان ابلاغ کردم و ازین تصمیم آگاه نموده قرار گذاشتم همین که آواز طبل از کوه زنبورک شنیده شود آنها از مواقع خود و من از موقع خود به تعرض بپردازیم .

حمله آخرین

ترتیبات بصورت فوری اتخاذ شد ساعت ده شب پانزدهم میزان دهل نو از وزیرباشاره من از تخت زنبورک طبل خود را بصدا در آورد مقارن شنیدن صدای دهل زنبورک تمام دهلها از شیردروازه و آسمانی بفرش در آمدند .

لشکرهای ما چون سمیل از کهسار سر ازیر شدند تاریکی شهر را فرا گرفته بود من تمام شب مراقب اوضاع بودم سه چیز خاطر مرا سخت مشغول کرده بود .

اول : اوضاع مردم شهر کابل در این نه ماه شکنجه و آزار دیده

واکنون منتظر صبح نجات خود می باشند امید وارم هر چه زود تر امنیت حکمفرما گردد و این مردم ستم دیده نفسی براحت برارند .

دوم - مردم کوهدامن و کوهستان بیشتر بسخنان حبیب الله اغوا نشوند دست از کشت و خون بردارند زیرا آن هائیز فرزندان وطن و برادر مامی باشند و به فریب چند نفر مفسد همصاحب این اعمال شده اند قتل و غارت آن ها قلبا مرا متاثر میگرداند .

سوم - نگران احوال عایله و فرزندان خود مامی باشم .
 خدا میداند در این شدت جنگ در زندان سرای علی خان چه مصایبی بر آن ها وارد شده و در چه تشویش و اضطراب و شکنجه می باشند صبح دمیدم من بشهر نزدیک شده اراده نمودم هر چه زود تر خود را بمردم برسانم و کوشش کنم مال و جان مردم از تعرض مامون بمانند هنوز در راه بودم که قربان ملازم سر دار محمد سلیمان خان مرحوم نزد من آمد و خبر مد هشت آورده که ساعت یک شب گذشته عایله ما را از سرای علی خان بداخل ارگ برده اند از راه گذر خرابات به شور بازار و باغ مهمانخانه که اکنون محل اداره ولایت است رهسپار شدم دشمن این قسمت شهر را تازه تخلیه کرده است مردم کابل در کمال شور و شغف از ما استقبال می کردند نور امید در چشمه و آثار خستگی در سیمای شان دیده می شد در شور بازار سردار شیر احمد خان و سردار فیض محمد خان و سایر دوستان با استقبال من آمده بودند هر جا مردم در راه من حلقه می بستند و آمدن مرا



مؤلف - در حال نصب دوباره کتیبه استقلال

تهنیت میگفتند از آنکه هنوز محصور است حبیب الله در کمال تهور میجنگد در عمارت ولایت که نزدیک ازگ و تقریباً مرکز شهر است توقف نمود سردار محمد عمر خان پسر ضیاء السلت والدین و دیگر سران شهر که زنده مانده بودند در اینجا ملاقات من آمدند و فرزند خورده سالم احمد ولی و عبدالولی را که ملازمان وفادار من نجات داده و مخفی نگهداشته بودند زهمن آوردند اولین کار من امنیت شهر است فوراً بنمایندگی های خارجی محافظ گذاشتم و یک دسته مسلح را در محلات شهر تقسیم نمودم بعضی از معازیف شهر که اضطراب داشتند به خانه آنها نیز محافظ مقرر کردم محمدولی خان و کیل به عذر در دریا خودش نیامد و پیام فرستادم مردم او را چون طرفدار حبیب الله میدانند تشویش دارد به خانه وی نیز محافظ گذاشتم چون در شهر پولیس نیست و مردم هودخیل و دیگر اطرافیان شهر نیز بکابل ریخته اند مجبور شدم برای امنیت شهر باغ ولایت را به یک دسته محافظ سپرده به سرای شخصی غلام نبی خان نزدیک مسجد شاه هوشمشیره (ع) آمدم تا خوشتر با وضع رسیدگی کنم بتوفیق الهی بزودی امنیت حکم فرماید فردای آن سردار شاه محمود خان غازی بالشکر جاجی بکابل رسید ازگ هنوز محصور است روز دوم حبیب الله دروازه غربی ازگ را گشود که با جنگ و گریزاز کابل فرار کنند اکریم پیمانی که بطرفداری ما می جنگید دزین روز بزمی خود حبیب الله کشته شد روز سوم اطلاع رسید که بردل باقوای خود آمده می خواهد از راه باغ بالا بکابل حمله کند و سردار شاه محمود خان بصورت فوری مردم جنوبی را که

در نقاط مختلف شهر بودند جمع نموده یکدسته قوی تشکیل داده برای مدافعه به شهر آرا اعزام نمودیم میان باغ بالا و شهر آرا جنگ شدت شروع شد با وصف مقاومت شدید قوای پردل شکست خوره و خودش کشته شد نعش او را برای اطلاع مردم در چوک کابل چند ساعت آویختند درین اثنا مسلسل اطلاع میرسید که سید حسین باقوای مکمل از مزار شریف جانب کابل می آید و یک قوه نیز از جلال آباد روان شده هر لحظه خطر بزرگ شده میرود مشکل اینست که مابدون امر سپه سالار نمیتوانیم ارگ را بمباردمان کنیم زیرا تمام افراد خاندان مادر انجاست فیصله نمودیم که باید هر چه زود تر از سپه سالار هدایت خواسته شود مسئله را بوسیله مکتوب توسط موتر به سپه سالار عرض کردیم و همه منتظر امر شدیم . ساعات بسیار تاریک و تلخ است قوای تازه دم دشمن بکابل میرسد جبهه خانه نزدیک به اتمام است مردم کابل و قانسع را بحسرت نسکاه و خطر راپیش بینی میکنند دوزخ در انتظار گذشت شام روز سوم جواب رسید بانگرانی نامه را خواندیم زیرا همه منتظر فیصله بودیم که یامرگ خاندان بیگناه ما و یانجات وطن؟ اما سپه سالار نجات وطن را بر مرگ خاندان خویش ترجیح داد، وی نوشته بود تصمیم من نجات مملکت است ارگ را بمبارد کنید و وطن را از خطر نجات دهید ! بمجرد خواندن امر، ترتیب گرفتیم که دو توپ بزرگ به کوه شیر دروازه و آسمانی برده شود و سه توپ بزرگ در کنار دریای کابل در چهار باغ و نزدیک گنبد کوتوالی و رو بروی عمارت انوئی بانگ ملی داخل موضع گردد من و سردار شاه محمودخان در چهار باغ نزدیک توپ



بچه سقاء در حال حکمرانی

رفتیم مردم کابل و لشکرهای قومی این منظره وقت بار رانی دیدند
 ماشیندار ها و تفنگهای دشمن از ارگ ما را زیر آتش گرفته بود
 به محمدی مقوب خان توپچی تعلیم یافته فرانسه امر دادم که توپ بزرگ
 فرانسوی را روبروی دروازه جنوبی ارگ آتش کند - معلوم نیست
 گلوله توپ به سینه دوست اصابت میکند یا به دل دشمن ؟

فیردوم را خودم اجرا نمودم فریاد حسرت از مردم بلند گردید به
 مجرد آواز توپ ما توپ های شیردروازه و گنبد کوتوالی و آسمانی
 نیز به غرش درآمد - ناگهان آواز های دهشتناک و مهیب از ارگ
 برخاست فخریه چندین ساله مواد نار به منفجر گردید و ارگ به
 کوره آتش تبدیل شد شرار آتش و ستونهای دود فضا را فرا گرفت
 فیردشمن منقطع شده امر آتش بس دادم - آخرین شعاع آفتاب
 کابل را در میان دو آتش ترك گفت - شام رسید معلوم نیست
 سرنوشت خاندان ما چه شد در پرده ظلمت شب نیز شعله های آتش
 فضای ارگ را با چهره خشمناک آن در نظرها جلوه میداد.

یک حنبله

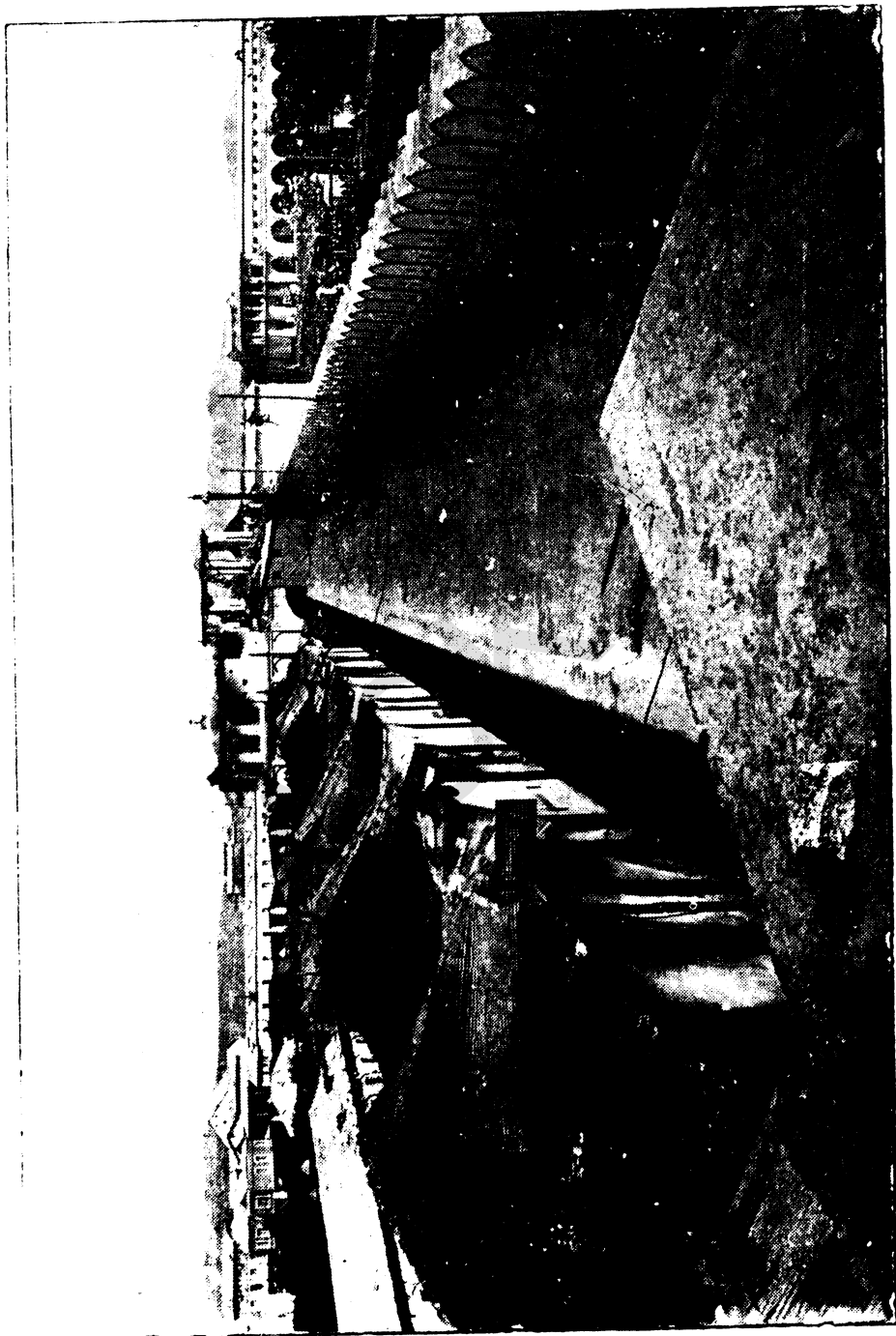
ساعت ۹ شب وفدی از ارگ آمد این وفد عبارت بود از سردار علی شاه خان
 و یک شیخ و دو ملا، شیخ و ملا هریک بیرق سفید در دست داشتند علی شاه خان
 گفت حبیب الله زولا، ما را شکست و بوسیله من بشما پیام داد که (عنقریب همه
 عمارت های داخل ارگ میسوزد عایله شما نیز نجات می شود اگر می خواهید
 از خطر نجات یابند بگزارید که من سلامت به هندوستان بروم درین صورت
 من خود را بشما تسلیم میکنم و عایله شما نجات مییابد و رانه بعد از دوسه

ساعت همه در آتش سوخته جز کف خاکستری نصیب شما نخواهد شد
 آن شیخ که مرشد حبیب الله بود و آن دو ملا گفته های علیشاه خان
 را تا ناید کردند با سردار شاه محمود خان غازی و دیگران مشورت کردم
 مشوره ما دو ساعت مملول کشید فیصله شد برای سد باب خونریزی
 باید خواهش حبیب الله بر آورده شود شیخ ملا را با فیصله مردم به ارگ
 باز گردانیدیم و علی شاه خان را نگهداشتیم ساعت ۱۲ شب یکی از آن
 ملاها باز آمده گفت حبیب الله ما را فریب داده بود همینکه ما را نزد
 شما فرستاد و شما هم سران قوم را برای مشوره خواستید او از موقع
 استفاده کرده با کسان خود از دروازه شمالی جانب کوه دامن رفت.

دیدار عایله

توطئه و فرار حبیب الله همه را پیریشان نمود. نهر حال عبد الغنی خان
 نائب سالار محمد زائی و محمد هاشم خان فرقه مشر را برای اخذ اطلاع
 به ارگ فرستادم خودم نیز از فرط تشویش در آن نیم شب پیاده به
 تعقیب آنها روان شدم دروازه مشرقی و جنوبی مسدود بود جانب
 دروازه شمالی رفتم نزدیک همارت سردار شاه محمود خان غازی از دور
 در سرك عمومی سیاهی معلوم شد همراهان من دست به تفنگ
 بردند صدای عبد الغنی خان آمد که عایله سپه سالار است
 به شنیدن این صدا شتافتیم و همه افراد عایله را به صحت و سلامت
 یافتیم و بیاد این بیست افتادم که در کودکی شنیده بودم:

گر نگهدار همینست که من میدانم شیشه را در بغل سنگ ننگه میدارد
 از فرط شادی اشک از چشمانم سر ازیر شد در صورت و سیمای همه



ارگ در حال ویرانی

علائم خسته‌گی و رنج‌های متوالی دیده‌میشد لباس‌ها مندرس و رنگ‌ها زرد و بحال سخت پریشانی و بیچارگی بودند به نعمت سلامت عایله و نعمت نجات وطن بی اختیار به شکر و ثنای حضرت پیروردگار پرداختیم. در آن دل‌شب از خضوع قلب برای سلامتی وطن دعا کردم و تمام این موفقیت را از توفیق الهی دانستم.

منظر رقت انگیز ارگ

روشنی روز بر رویانه های ارگ تابیده و هنوز دود های آتش دیروزه بلند بود مردم دور و نزدیک مشغول بنهاله بودند خرید و فروش بول فرش های نفیس - سامان قیمت دار موزیم، دست بست میگشت من بیشتر نگران سامان موزیم کتیب خطی و اشیاء نفیسه و سابق دولتی بودم شخصاً میکوشیدم که این اشیاء از غارت محفوظ بماند درین گیر و دار چشمم به یکنفر هوذخیل افتاد که يك خریطه بزرگی را گرفته میخواست از ارگ فرار کند او را زبانی مانع شدم به گفته من اهمیت نداد هیله يك چیز آت شکسته را که از میان خرا به هوا برداشته بودم و بجای عصا بدست من بود به شانه اش حواله کردم چون مرا نمی شناخت کار خود را با سرعت جانب من حواله کرد ولی بصورت يك خارقه کار داز چین من گذشت و بیسینه من کارگر نیفتاد کما نیکه اطراف من بودند در صدر قلیل او شدند وای من نگذاشتم - امروز با هزار مشکل توانستیم آتش باقیمانده ارگ را خاموش کنیم بجز حرم سرای خورد و قصر باغچه تمام عمارت‌ها سوخته آنچه سامان و فرش و موبل در ارگ و دلکشا بود غارت شده

بود رخزانه آنچه از دست حبیب الله باقیمانده و از چنگال مردم نجات داده شد دو نیم لک افغانی بود. از کتب قلمی نیز چندین نسخه به هزار زحمت بدست آمد و بمرجع آن سپرده شد. در یکی از زیر خانه های خرمسرای ارگ چشم به سنگ کتیبه منار استقلال افتاد حبیب الله امر کرده بود که آن آبدۀ افتخار را از جای آن برداشته به ارگ پنهان کنند امر دادم که فوراً آنرا در منار نصب کنند خودم نیز در آنجا رفتم تا سنگ بجای خود نصب گردید شام در کمال خستگی از ارگ برآمدم که به اقامتگاه خود بروم بیکدسته موزیک عسکری در جلده مشرقی ارگ جانب کنید کوتوالی روان بود ناگهان صدای چند فیر بلند شد یک مرمی به پشت دهلنواز اصابت کرد و بیچاره شهید شد. مرمی دیگر به پای سردار علی شاه خان اصابت کرد و پای مذکور شکست. دهلنواز را به قرارگاه عسکری و علی شاه خان را به خانه محمد هاشم خان فرستادم جناب سردار فیض محمد خان را مامور نمودم که تا معلوم شدن امر سلطنت و تشکیل کابینه امور وزارت خارجه و جناب علی محمد خان وزارت معارف را اداره کند بقیه کار هارا من و سردار شاه محمود خان غازی اداره می کردیم.

امر سلطنت

کار هافی الجمله سرو صورتی پیدا کرد مردم منتظر ورود سپه سالار محبوب و نجات بخشای خود میباشند و سرنوشت وطن را به آمدن وی مر بوط میداند. روز ۲۱ میزان سپه سالار از جاجی جانب کابل حرکت کرد و ۲۲ میزان به قصر چهلستون تشریف آورد. مردم

دسته دسته با استقبال می‌رفسند که زودتر به دیدار نجات بخشای وطن شرفیاب شوند. من به چهل ستون رفتم و رایور کارهای خود را بحضور عرض کردم سپه سالار خدمات ناچیز مرا تقدیر و بسرورویم بوسه داد ناگفته نماند که درخاندان مایک واقعه بسیار ناگوار رخ زاده بود طاهره دختر سپه سالار که هنوز ۱۸ سال از عمرش نگذشته بود در زندان جان داده بود. عایشه دختر ۸ ساله جناب سردار محمد عزیز خان در اثر بمباران ارگ دست و پایش مفلوج شده بود چون میدانستم سپه سالار دختر خود را نهایت دوست دارد خواستم خبر مرگ او را که مان کنم ولی معلوم شد سپه سالار در جاجی از قضیه آگاه شده بود. در چهل ستون خودشان قصه رابه میان آوردند و با همان حوصله فراخ و متانت که در حال مصیبت همیشه از اوشان مشاهده کرده بودند گفتند (ما برای نجات وطن آمده بودیم نه برای نجات خانواده خود در نگاه من مصیبت طاهره جوان مرگ از مصیبت سایر جوانان این کشور که درین ۹ ماه بخون غلطیده اند بالاتر نیست به شکر اینکه خداوند وطن را ازین بدبختی نجات داد بهتر است این قضایا را فراموش کنیم) پس از آن بمن هدایت دادند که فردا بشهر وارد می‌شوند.

فردا از کاخ چهل ستون ناقصر سلام خانه مردم شهر در دو طرف سرک دارالامان صف بسته منتظر سپه سالار بودند من به سواری اسب صفوف مستقبلین و ازدحام بی سابقه مردم را دیده در پل محمد غوث خان به موکب سپه سالار پیوستم اسیران که از نسکی و اغ جان بدست آمده بودند پیش روی موکب قرار داشتند لشکرهای سمت جنوبی دسته دسته

در حرکت بودند آواز دهل آنها در طول جاده طنین افکنده بود مردم میکوشیدند که هر چه زودتر خود را بر کتب زعیم بزرگ خود برسانند مگر سپهسالار در میان هلهله شادمانی و احساسات گرم مردم آهسته آهسته جانب شهر می آمد و با هر دسته اظهار لطف و مرحمت مینمود در سلامخانه سران شهر رجال بزرگ خاندان شاهی سابق معاریف و علما و نویسندگان اعضای شورای دولت و هیئت که ردپلوهاتیک حاضر شده بودند سران لشکر های قومی نیز جابجا اخذ موقع کردند سپهسالار در میان جوش احترامات به سلامخانه وارد شد و در موضعی که قبلا خود مردم انتخاب نموده بودند قیام کرد و آنکله خطاباً مفصل ایراد نمود که تفصیل آن در مطبوعات آنوقت نشر شده مفاد آن این بود (پس از حمد پروردگار - افغانستان - دریک بحران خطرناک دچار شد - نه ماه درین بحران بسر برد - خانه ها ویران - جوانان کشته - معارف بر باد - نظام اجتماعی مختل و امنیت معلوم گردید - تخت و تاج افغانستان بدست حبیب الله و رفقای او افتاد که شما از سوابقش اطلاع دارید - من از یک گوشه هور دست بادو برادر خود بسمت جنوبی آمدم و برادرم محمد هاشم خان را بسمت مشرقی فرستادم آرزوی ما خدمت و وطن بود این آرزو جزء ایمان ماست همیشه با ما بوده و تالحد خواهد بود - خدای توانا با من معاونت کرد و همت انبای وطن رفیق راهم شد یکی از آرزو هاییکه داشتم انجام یافت این خدمت بسیار مختصر بود اکنون پایتخت از سلطه حبیب الله نجات یافته و بارفقای خود فراری شده امیدوارم به توفیق خدا افغانستان حیات نوین

خود را آغاز کند. احساس این زندگی به عقل و درایت مردم افغانستان مربوط است اکنون شما سر نوشت خود را تعیین کنید و راه را برای آینده روشن سازید. من جز خدمت برای سر بلندی افغانستان آرزوئی نداشته و ندارم خود شما رژیم سلطنت خود را تعیین نماید. من یک توصیه دارم که در هر امر بخدا و کل و به خودی خود اعتماد داشته باشید. من و خاندان من هر جا باشیم خدمتگاران افغانستان خواهیم بود. هنوز نطق تمام نشده بود که یکباره غریب مردم بلند شده و آواز بر آوردند که ما شما را از اوایل عمرتان میشناسیم شما باین تن بیمار جان بازی کردید و خاندان خود را به قربانی دادید در تمام ادوار به امانت و فداکاری امتحان شده آزادی ما را مسترد کردید شما ما را نجات دادید افغانستان بهتر از شما برای سلطنت خود کسی را سراغ ندارد. شما پادشاه ما میباشید و ما شما بیعت میکنیم سه ساله مردم را با شاره دست و صدای مکرر خاموش کرد آنسگاه گفت من خدمتیکه شایسته ذکر باشد نکرده ام من بیست یک نفر و شما وظیفه خود را انجام دادم. این وظیفه یک امر ملی و بر ذمت همه ما و شما بود من خود را از تحمل بار گران سلطنت عاجز میدانم و هرگز باین کار تن نمیدهم شما با اعلی حضرت امان الله خان و یایکتان از خاندان شما را به سلطنت انتخاب کنید من قول میدهم که از صمیم دل به انتخاب شما موافقت دارم. دوباره صدای مردم بلند گردید و به اصرار و سوگندهای غلیظ می گفتند ما جز شما کسی را شایسته سلطنت نمی شناسیم از همه اول سردار محمد عمر خان و سردار امین الله خان پسران

اعلیٰ حضرت ضیاء الملة والدین دویندند که دست های سپه سالار را بوسیده بیعت کنند صفوف برهم خورد سائرین هر کدام برای بیعت هجوم نمودند سپه سالار دست خود را نداد و مردم را بار دیگر ساکت نموده به آواز بلند گفت از اعتماد شما تشکر و خواهش میکنم این بار گران را بدوش من نگذازید. درین میان حکمت بایور سفیر کبیر ترکیه که در هنگام انقلاب نیز افغانستان را ترک نگفته بود پیش آمده به تفصیل سخن راند که مفاد آن اینست (هیچ نمانده بود که موجودیت سیاسی افغانستان ازین برد هنوز خطرات موجود است. هنوز حبیب الله با قوای مسلح خود در کوهستان میباشد در مملکت شما نظام اجتماعی گسیخته. تنها شما بودید که پایتخت را از شورشیان تخلیه کردید اگر شما این داعیه صمیمانه ملت خود را قبول نمیکنید این خبر به همه جانشر میشود حبیب الله گستاخ شده بازمی آید لشکرهای شما نا امید شده متفرق میگرددند. آنوقت مسئول بر بادی افغانستان شما خواهید بود. من بجهت نمایندهٔ يك دولت مسلمان که دوست افغانستان است بشما پیشنهاد میکنم که اصرار مردم را قبول کنید خود مشا هده نماینده همین اکنون چندین هزار نفر بانبر و ریسمان بیرون سلامخانه حاضر میباشند به مجردیکه بشنوند شما از قبول سلطنت ابراء گردید شهر چور سفارت ها غارت و هزاران نفر کشته خواهد شد. مسئول این قضیه چه در تاریخ کشور خودتان و چه در انظار بیگانگان شما خواهد بود چون شما و برادران

شما خود و خاندان تانرا برای قربانی حاضر گردید چه میشود یکبار دیگر نیز تن بیمار خود را قربان آسایش ملت و سر بلندی مملکت خود کنید) هنوز سخن حکمت بایور پایان نرسیده بود که مردم از چهار طرف هجوم آوردند و بیعت کردند. سپه سالار نیز که خود را در میان الحاح و هجوم و بیقراری مردم محصور دید و هیچ چاره نداشت مردم را خاموش ساخته گفت چون قبول این امر هرگز برضای من نیباید شد من اصرار و تمنیات و خواهش های شما را بعیث يك قربانی قبول نمود، حاضریم که خود را در راه خدمت شما فدا کنیم. صدای تکبیرها و زنده بادها فضای سلامخانه را به جنبش آورد چون این آوازه به بیرون سلامخانه رسید غریبوانه شادمانی مردم بلند شده لشکرهای قومی که در اطراف سلامخانه و باغ دلکشا و جاده طیف مشرق ارگ بودند به تاختن دهل و شلیک تفنگ پرداختند. اضطراب مردم فرونشست و اندک اندک آرام شدند.

ارگ هنوز قابل سکونت نبود اعلیحضرت بناچار برای اقامت شبانه خویش در منزل محمد هاشم خان فرقه مشرو برای اداره امور سلطنت در منزل سردار فتح محمد خان اقامت گزیدند. بیعت تمام اهالی افغانستان روز بروز ذریعه طیاره و موترو اسب بدست نمایندگان شان بکابل میرسید و به مجرد انتشار این خبر در سرتاسر مملکت امنیت کامل حکمفرما گردید.

چند روز بعد به تفصیلی که در مطبوعات آن وقت مندرج است حبیب‌الله و رفقاییش، گرفتار شدند و بنا بر اصرار مردم و فیصلهٔ مجلس و تقاضای شدید اهالی اعدام گردیدند.

با این ترتیب شورشی که نه ماه سرتاسر کشور را با خطر آب افکنده و نزدیک بود بنیان هستی آنرا بر باد کند به فضل الهی و غیرت فرزندان افغانستان فرو نشست ممذکت آرام گردید و مردم بزندگانی نوین خود آغاز کردند.

در این قضیه نیز فریضهٔ خود میدانم که برای یک بار دیگر از صفات و مزایای مردم افغانستان و همراهی‌های بسیار صمیمانه که در این قضیه بزرگ ملی با ما نمودند اظهار سپاسگذاری نمایم. هر پایان این رساله برای سعادت و پیشرفت افغانستان دعایم کنم امیدوارم پرچم آزادی جاودان در فضای این سرزمین باهتزاز بوده مملکت آباد و مردم سربلند باشند.





حبيب الله بعد از تسليم



ایچ محمد و عزیز عمراه ای محمد سنجان ...

علیه سوره ۲۴ ...

... در ...

... در ...

... در ...

... در ...

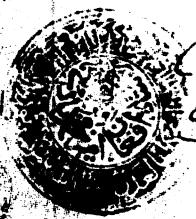
امیر ...



فرمان پادشاهی

عالم بقدر جود کاتب سردار اعلی شاه ولیخان وزیر کتبخانه فی منصب در بر آمدند !

از آنجا که وطن عزیز را در چنگ است و ادوار و مقهور ترین مردم طعم غمده اندر او دیده ؛ استحضرت و اعلی در امر حکومت
 باینک عزم متین و ابرو در پیش پایید بر او در راه استخمس و حسن امور جاری در کارهای است به دست از هر زمانه است
 از این تا دم دو اعلی در زمین پر آشوب وطن گردیدید و مدتی در گردن با حسن انواع از این در زمین در دست خود بودید
 دست است در بریده و در چنگهای قوم سفید است و از روزی تا کنون در این فتنه لاده نشدند و در این
 در حاجت است طوب و اوقام و در خدمت ای تو اوقام با او در دست خود اندر در شاهان جنگی در زمین
 نگه داشته چهار است است در میان نگه گرفته و در همه احوال و در این باره باز در این سفید کان کاسیابی در زمین
 در خدمت نمایان تا در آنکه از آن طرف و چهار مان خود میماند و در زمین کان در جوش شاه و در بره و گاه که او در دست تا در زمین
 در این راه و در هر چه در هر روز در دو دو حالت خود از این است و در زمین است از این از روز در بر این است از هر
 در این زمین از هر روز در بریده و سفید در این از هر چه در این در این است تا در این است تا در این
 در این راه و در هر روز در بریده و سفید در این از هر چه در این در این است تا در این است تا در این





ح. د. خ. ب. ش. شاه ولی خان نائیب سالار

از اظهار غیرت و دماغی و شجاعت و ایستادگی که درین دو سه روز قریب اولاد این عظیم قلمداری
سخت تواندانی شاهد میدان عمارت جاده اشراکنا که در نمودن از پیش بازی توپ و سنگ میدان
و غیرت و بیست و هفتیت شاه را بهر سو رسیده و با نشان و فراری
حرف و رسد در فضا مندر کرده این اقدامات ندانیدند و حاضر خود
همه هر دو سحر شبیهات در حالی شد که چون ازین توفیق از هر جهت است
سلطت میدارد که شمار او فرزندان غیرتند با آنکه در هر یک از این حقایق
با غیرت و دماغی و دانی و طرز دولت هستند همیشه در خدمت و ایستادگی سر موی
زیاد و اضریت باشند

من دین مردانگی فرزندان خود محترم را اینجی تقدیر نمودم از آنها رخاسته و خود
مسئول این شایسته که اظهارات سردرانه و حسابات غفیه بر پشت باین قلمه
کاملاً شرح داده آنها را اسلحه است از بزرگی

مذاخران صادر و در مطبعه ملی
۱۳۰۲ و ۱۳۰۱
۱۰۰٪



کتابه عزت و غیرت شیخ ^{عربی} در جہت و لیغان و دفع خاربا

چون شرح عوایح و غیرت نیز شامیوم خلد و گمبده خار خیرا و نرسن کار استند و زنده

مالم شیخ و در فرود و در نرسن به شیخ و از نام و خانی نام آن غیرت شیخ و در خط و نرسن

از جمله جده و نرسن و نامیر و خط و نام است و در اول و زین طرف قرین است و در خط و نرسن

و بدله که به نام عرف خود در به رسم قرین است و نرسن است و جامع عربی

خواهید با دست باشد و رسول الله شکر است . امیر

ACKU